





مرکز تدوین آثار رهبر شهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرو مُرد قنديل محرابها

(مجموعه مقالاتی در مورد رهبر شهید.)

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: فرو مرد قندیل محراب‌ها؛

عنوان فرعی: مجموعه مقالاتی در مورد رهبر شهید؛

نام پدیدآور: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

حروف نگاری: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ویرایش: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

تصحیح: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

تحشیه: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

سال چاپ: ۱۳۹۶ خورشیدی؛

نوبت چاپ: نخست؛

محل چاپ: کابل؛ افغانستان؛

یادداشت: این اثر، مجموع مقالاتی است که پس از شهادت رهبر شهید، نوشته شده و در

هفته‌نامه مجاهد به نشر رسیده‌اند.

طراح جلد و برگ آرای: عصمت‌الله احراری؛

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد؛

شمار برگه‌ها: ۳۲۸؛

قطع: رقعی؛

بها: ۲۵۰ افغانی؛

چاپ‌خانه: بهیر؛



نشانی ما: صفحه رسمی آثار رهبر شهید؛

آدرس ایمیل: sh.rabbani1390@gmail.com

حق چاپ برای مرکز تدوین محفوظ است.

فهرست

درآمد	۱۳
استاد: دعوتگر مبارز و نستوه و سیاست‌مدار دورنگر/ پوهندوی استاد عنایت‌الله شاداب.....	۱۹
استاد پیش از آب موزه نمی‌کشید/ پوهندوی استاد عنایت‌الله شاداب.....	۲۵
توجه رهبر شهید به: امر تعلیم و تربیه در دوران جهاد و هجرت/ پوهنمل محمدنسیم فقیری	۳۱
ناگفته‌هایی از استاد / همنوا.....	۴۵
مرد بزرگ، با مواقف بزرگ/ دکتر عنایت‌الله خلیل هدف.....	۵۳
فرو مُرد قنديل محراب‌ها/ وحید مژده.....	۵۹
در مشهد عشق، جز نکو را نکشند!/ وحید مژده	۶۷
نقش استاد ربانی در صلح تاجیکستان/ دکتر شمس‌الحق آریانفر.....	۷۳
استثناءات شخصیت و کارنامه رهبر بزرگ جهاد و مقاومت/ دکتر شمس‌الحق آریانفر	۸۳
یادی از زندگی شهید استاد برهان‌الدین ربانی.../ سیدمحمد خیرخواه.....	۹۳
رهبر در یک نگاه/ عبدالحی خراسانی.....	۱۰۱
استاد شهید، از روشنگری و دعوت، تا بیدارگری/ پوهندوی جلال فرهیخته	۱۱۱
یادی از شهید صلح و هم‌قطاران/ پوهاند نعمت‌الله شهرانی	۱۱۷
به‌یاد پیر خرد منطقه.../ عبدالقیوم ملک‌زاد.....	۱۲۳

- ای سفر کرده‌ای که صد قافله دل همره توست! / عبدالقیوم ملک‌زاد ۱۳۱
- توجه استاد شهید؛ به امور فرهنگ و تعلیم و تربیت / ثمرالدین ثامر ۱۴۱
- شهید برهان‌الدین ربانی؛ نماد جهاد و صلح / سیدهادی خسروشاهی ... ۱۴۷
- سالنگ‌ها؛ یک روز با رهبر شهید / سیدآقا حسین فاضل سانچارکی ۱۶۱
- مهاجرت رهبر شهید، از زبان خودش / حامد علمی ۱۷۱
- شهادت استاد ربانی؛ نماد جنایت‌پیشگی تروریزم / عبدالمعین شاهد ۱۷۹
- یک‌سال پس از شهادتِ پروفسور برهان‌الدین ربانی / دکتور صاحب‌نظر مرادی ۱۸۷
- استاد ربانی، و روزهای تلخ و دشوارِ حیاتِ سیاسی / محمداکرام اندیشمند. ۱۹۵
- شهید پروفسور برهان‌الدین ربانی؛ یکی از مصلحان جهان و رهبر جهاد و مقاومت در افغانستان / عبدالعلی کوهی ۲۰۱
- پروفسور شهید استاد ربانی؛ صدای آزادی دیروز، امروز و فردای افغانستان / پوهنوال عبدالعلی کوهی ۲۰۹
- پروفسور برهان‌الدین ربانی؛ / فرزانه‌مرد نیک‌اندیش و تاریخ‌ساز / ضیاءالحق مهرنوش ۲۱۷
- صلح؛ آرزوی استاد شهید / سید احسان‌الدین طاهری ۲۲۵
- خاطره‌ای از رهبر آموزگار / دلاور نسیمی ۲۳۳
- استاد شهید؛ به نقش جوانان در پیشبرد انقلاب اسلامی به خوبی آگاه بود / نذرالله عنایت ۲۳۹
- استاد ربانی؛ در محراق تحولات سیاسی افغانستان / عزیزاحمد بارز ۲۴۵
- جایگاه اجتماعی و سیاسی استاد شهید و انگیزه‌های گزینش آن برای اعاده صلح در افغانستان / رحم‌الدین طیب ۲۵۳
- تبلوری از جلوه‌هایی شخصیت شهید استاد ربانی / عبدالحفیظ همام ۲۶۵
- ای کاش می‌گرفت به‌جای تو دست مرگ؛ جان تمام قوم و تمام قبیله را / فوزیه کوفی ۲۷۱
- بر نمی‌گردد... / داکتر جمراد جمشید ۲۷۷

- رهبر شهید، نابغهٔ ناتکرار / انجنیر فریدون فرهمند ۲۸۱
- به یاد استاد شهید / عبدالحق امیری ۲۸۷
- استاد شهید W مرا به فراگیری درس تشویق کرد / نظام الدین حکمتیار
مدقق ۲۹۳
- استاد! از لبخندهای تان عکس گرفتم / صدیقی لعلزاد ۲۹۹
- استاد، در حدیث بزرگان و نویسندگان / خیر الله خیر خواه ۳۰۵
- رویکردها ۳۱۹

درآمد

مَنّتِ خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون بر می‌آید مُفَرِّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب.

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به در آید

﴿..اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که به جای آورد

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ناموس بندگان، به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر، نَبَرَد

ای کریمی که از خزائن غیب

گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمن این نظر داری

فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردی، بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا
بنات نبات در مهد زمین بپرورد، درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در
بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره
نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تونانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌نبری

والصلوة والسلام علی من بلغ الرسالة وأدى الأمانة و علی آله وأصحابه
ومن سار علی دربه أجمعین و بعد:

این جا سخن، از اسطوره جهاد و مقاومت و نماد عظمت و «برج عزّت
افغانستان» است؛

سخن از مردی است که در چکاچک مُبارزه گرم، نمی‌هراسید و پیوسته
می‌گفت: «بکشید و کشته شوید، این است شیوة مسلمانان راستین» و در
غوغای احساسات بی‌هدف، نوعیت مُبارزه را ترسیم می‌کرد و می‌گفت:
«آنان که چون مرغان گم‌کرده آشیان، گاهی بر شاخی و زمانی بر شاخه
دیگر، بی‌قرار و پرزنان پایین و بالا می‌جهند، اگر آماج صیّادی نگردند، سنگ
کودکی هم بال و پرشان را می‌ریزاند.»^۱

سخن این جا از پدر است! صد آری، که از پدر است؛ پدری که کم‌ترین
سرود پدرانۀ او، پدری است؛

پدری که در اوج ناامیدی، به تو امید می‌بخشید و با لب‌خندهای
عاطفانه‌اش، جان و جهانت را عوض می‌کرد؛

این جا سخن از رهبری است که یک عمر ملّتی را راه‌نمود و ناز و عتاب‌شان
را به جان خرید. همین بود راز نهانی عشق ملّت به او.

۱. چه نوع مُبارزه؟ ص: ۴۸.

او نه چونان مستبدانِ خودپرست بود که خویشتن را برتر از نقد بدانند و نه چونان، شاهزادگان خفته بر سنجاب شاهی، که بی غم از درد دیگران باشد و آوای دلگیر و جان افسرده بینوایان به گوش او نرسد؛ بل او پیوسته فریاد بلند بیچارگان امتی بود که آفتاب امیدش در آستانه «غروب دلگیر» قرار داشت.

این جا سخن از بامداد شب استعمار سرخ و استبداد سیاه است؛ مردی که آمد و به انسان دوست داشتن را آموزاند و خود برترین آموزگار مهر و آیت شفقت بود؛

آمد و به انسان این دیار گفت: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...﴾؛^۱

اما دست نفرت و کدورت سیاه، «انسان» را از انسان گرفتند؛

تا آوای آشتی را در گلو خفه کنند؛

تا دیگر لب‌خند را از چهره زندگی بگیرند؛

تا از انسان، انسانی را بگیرند که انسان را تا فراسوی «هرچه رنگ تعلق پذیرد» دوست می داشت؛

اما این ظنی است اثم.

زیرا هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق؛

مگر ممکن است که آفتاب بمیرد؟ مگر میسر است که نور خورشید را نهان کرد؟

این درست و ممکن است که راهیانی داشته باشد که عقبای شان را به دنیای دیگران بفروشنند؛

اما هرگز، هیچ کسی قادر نخواهد بود که چراغی را که او برافروخته است، خاموش کند.

خون او، چنان جان تازه‌ای در کالبد انسان این دیار دمیده است که پیوسته فریاد بیدارشوید را بلند می کند؛

خون او انسانی آفرید که در برابر چهره عبوس استبداد و خودکامگی می ایستد و نه می گوید.

از این‌رو، کسانی که گمان می‌بردند، با شهادت استاد، می‌شود که پرونده آزادی خواهی و دادخواهی را بست، ناجور خوانده‌اند و ناجور اندیشیده‌اند. دیگر از فیض طراوت بهار شهادت او، هر روز چمن آزادی سبزتر می‌شود؛ دیگر از لطافت نسیم اندیشه‌های او، هرازگاهی روان عدالت، خلعت بهجت به تن می‌کند؛

دیگر حرارت مُبارزه او به جان جغدِ دمن، آتش زند. این‌ها گزاره‌هایی نیستند که تغزل‌وار در ستایش او سروده شده باشند، اگر گمانت این است برخیز و به حول و حوش نگاه کن که فریاد او چه شوری که به پا نکرده است! به حنجره‌های سبزی که هر دم پژواک آزادی را صدا می‌زنند، بنگر!

به عشق روزافزونی که نسبت به او و اندیشه‌های سبز اوست، بنگر!
مگر این همه آیت بیدارگری او نیست؟

از دلایل دیگر بقای اندیشه‌های او، یکی هم این است که او رهبری بود انسان. آری؛ انسان. او به حریم انسان حرمت می‌گذاشت و کرامت انسانی را پاس می‌داشت. یعنی او از میان آنانی نبود که به قول قرآن «خودبزرگ‌بینی او را به گنهکاری کشاند»؛ بل بانگ نماز او عشق بود و آیت جمعیتش اخوت. از همین سبب است که با گذشت هر روز، به شمار محبان او افزوده می‌شود و از شمار دشمنانش کاسته.

اما در میان همه انگیزه‌های ماندگاری او و اندیشه‌هایش یکی فربه‌تر بود و آن اینکه او «قنديل محراب‌ها» بود. شاید وقتی منوچهری دامغانی می‌سرود: فرو مرد قنديل محراب‌ها، کس نمی‌دانست که روزی مصداق عینی این سخن، حضرت استاد سخن باشد.

در یک سخن: چون او مرد اندیشه بود، نه استخوان و ریشه، لذا او نمرده است و نمی‌میرد. یعنی ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ﴾^۱



همین مجموعه مقالاتی را که دارید می خوانید خود نمونه کوچکی از عشق و آیتی بر مداومت همان طریق است.

به هر حال، اثری که لای دستان شماست، جمع آمد «۳۸» مقاله ای است که پس از شهادت حضرت استاد شهید، نگاشته شده اند که اینک به همت برادران «مرکز تدوین آثار رهبر شهید»، پس از گردآوری و حروف نگاری و ویرایش و تحشیه، در لباس یک اثر راهی چاپ خانه می شود.

در کنار اینکه جا دارد از اداره محترم «هفته نامه وزین مجاهد»، به ویژه از برادر گرامی ثمرالدین ثامر، و از نویسندگان ورجاوند این مقاله ها سپاسگزاری کنیم، از همکارانم در مرکز تدوین، هریک خیرالله خیرخواه، دلاور نسیمی و رحیم الله حقجو، نیز سپاسگزاری کنم.

پیش از بستن این درآمد، قابل یاددہانی می دانم که محتوای این مقاله ها لزوماً و حتماً مبین دیدگاه مرکز تدوین آثار رهبر شهید نیست.

در کل، امید ورجای ما این است که این مقاله ها بتوانند در بیدارگری و آگاهی دهی ملت ما مثمر واقع گردند و ما ذلک علی الله بعزیز.

فضلی آماج

رئیس مرکز تدوین آثار رهبر شهید

استاد: دعوتگر مبارز و نستوه و سیاستمدار دورنگر
نویسنده: پوهندوی استاد عنایت‌الله شاداب، عضو شورای رهبری
جمعیت اسلامی

مقوله‌های دعوت‌گری، مُبارزه و سیاست، در قاموس‌های سیاسی به گونه‌عام و در قاموس سیاسی معاصر به گونه‌خاص، از نگاه مفهوم، مقوله‌های هم‌تبار و لازم و ملزوم یکدیگرند، که به‌خاطر رسیدن به قدرت سیاسی و گرفتن رهبری جامعه برای تحقق اهداف معینی، مورد استفاده قرار می‌گیرند و فلسفه وجودی هریک از این مقوله‌های یادشده را هم، همین امر تشکیل می‌دهد و لاغیر.

اصل دعوت و مُبارزه به‌حیث یک‌وسیله رسیدن به هدف و مطلوب، در سرشت و طبیعت انسان‌ها ریشه داشته و تاریخ پیدایش آن، هم‌زمان با تاریخ پیدایش انسان است که در فرهنگ‌های ادیان سماوی همان آدم و حوّا می‌باشند. مناسبت این واژه‌ها با واژه حق، به‌سان مناسبت ابزار و هدف به خوانش گرفته شده‌است.

بر بنیاد آنچه گفته آمد، مطالعه تاریخ زندگی انسان به‌دور از مُبارزه و جهاد، مطالعه‌ای است ناقص و ناتمام.

آری؛ همین مشعل مُبارزه است که مسیر زندگی انسان را تعیین کرده و در روشنایی آن می‌توان شاهد حق را در آغوش کشید.

بنا بر آنچه گفته آمدیم، می‌توان به نقش دعوت‌گری و مبارزاتی و جهادی استاد شهید در تاریخ جنبش جهادی و رهایی‌بخش معاصر کشور اشاره کرد. استاد شهید، از همان سپیده‌دم زندگی خویش، از دوران مکتب گرفته، تا پایان تحصیلات عالی خویش در دانشگاه الأزهر، به‌حیث پیش‌کسوت و طلایه‌دار در حرکت آزادی‌بخش و جهاد اسلامی کشور خویش، گام برداشته و زندگی او از شام تا بام، با این مشعل روشن بوده‌است.

زندگی مبارزاتی و دعوتگری استاد را می‌توان در چند مورد - که بخشی از تاریخ مبارزات اسلامی آزادی‌خواهانه این میهن را تشکیل می‌دهد - با استفاده از آرشیف ذهن خویش یادآور می‌شوم که خود بیانگر دعوت و مُبارزه‌خستگی‌ناپذیر استاد در راه آزادی این میهن می‌باشد.

در تأیید این اصل داستانی به یاد می‌آید که در سال ۱۳۵۰ هـ.ش، شبی با مرحوم عبدالرحیم نیازی، یکی از پیشتازان جنبش جوانان مسلمان از لیلیه مرکزی پوهنتون کابل جهت شرکت در مجلس جوانان مسلمان که به‌خاطر تعیین هیئت رهبری در سطح جوانان تشکیل گردیده بود، روانه پولی‌تخنیک شدیم.

در مسیر راه حرف از رهبری عمومی نهضت اسلامی افغانستان به‌میان آمد که کدام یک از استادان مطرح در سطح دعوت و مُبارزه اسلامی، باید این مسئولیت را بپذیرند؟

آنچه را که مرحوم نیازی در این مسیر برای من تذکر داد، کلماتی است که به‌دور از هرگونه تحریف، به‌حیث یک امانت تاریخی در اینجا نقل می‌کنم: نیازی گفت: «من با همه کسانی که داعیه دعوت و مُبارزه اسلامی را در دانشکده شرعیات - با همه عرض و طولی که دارند - در این مورد داخل صحبت شدم، متأسفانه هیچ یک از این برادران حاضر نشد که این مسئولیت را پذیرا گردند. تنها استاد ربانی آمادگی نشان داد که این مسئولیت را می‌پذیرد و من هم باور دارم که استاد ربانی با پشت‌کاری که دارد، می‌تواند این مسئولیت را به پیش برد.»

یادداشت‌های انجنیر احمدشاه احمدزی هم که مرحوم عبدالرحیم نیازی را جهت تداوی به هند برده بود، در ارتباط به سرنوشت نهضت از زبان نیازی، مؤید همین مطلب است.

نکته دیگری که در این راستا قابل یادآوری است، همان یادداشت‌های شهید عزیز مراد در پشاور و یادداشت‌های صاحب این قلم است. استاد هنگامی که کارهای برادران جمیعت را در عرصه بسیج نسل جوان ناقص احساس می‌کرد،

برای برادران می گفت: اگر شما از مُبارزه در راه بسیج نسل جوان و رسانیدن «پیام جمعیت» خسته شده اید، من خود شخصاً سر از نو حرکت سربازگیری را از مدارس و مکاتب آغاز می کنم و مسیر این راهی آکنده از سنگ و خار را ادامه می دهم.

استاد با تأکید و پافشاری بر اصل دعوت و مُبارزه، اهمیت نوعیت مُبارزه و چگونگی آن را در رساله ای تحت عنوان «چه نوع مُبارزه؟»^۱ ترسیم کرده و می گوید:

«زندگی مؤمن مُبارزه ای است دوامدار و کشمکش است پایان ناپذیر.»^۲

یا می گوید: «مُبارزه اسلامی یک شعار تُند، میان تهی و یا یک خیز بی حاصل و مشت زدن، بر لبه تیز شمشیر نیست؛ سخنی است مؤثر و سنجیده، گامی است پلان شده و ضربت خُردکننده ای است که دشمن را جابجا فُلج کند.»^۳

استاد در عرصه سیاست و سیاست ورزی در اوضاع بسیار سختی از دعوت و مُبارزه و جهاد اسلامی خویش، هرگز چنان گامی نبرداشته است که موجب پشیمانی و ندامت او در آینده زندگی او شده باشد.

آری؛ استاد در دوران های که قاطبه مجاهدین در عرصه رهبری جهاد، تماس با امریکا را خروج از دایره اسلام تلقی می کردند، استاد با قامت راست و گردن بلند و منطق قوی، روانه کاخ سفید شده و با ریگان رئیس جمهور وقت امریکا، مسایل جهاد، «استقلالیت انقلاب»^۴ و سرنوشت آینده افغانستان را مطرح کرده و با صراحت اعلان کرد، ما نمی خواهیم که افغانستان به خاطر منافع قدرت های بزرگ، یالتای دُوم گردد و به حریفان جهادی خویش می گفت: به جای اینکه تماس های ما با کشورها از طریق دستگاه های استخبارتی صورت

۱. این اثر استاد شهید؛ از سوی مرکز تدوین آثار رهبر شهید، برای بار چهارم به چاپ رسیده است، تبصره ها و نوشته ها در مورد این کتاب را در «نگاهی به آثاری از رهبر شهید» ج: ۲ و ۳. بخوانید. «مرکز..»

۲. چه نوع مُبارزه؟، ص: ۱۴، چاپ: چهارم، نشر: مرکز تدوین، سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ. ش. «مرکز..»

۳. همان، ص: ۱۹. «مرکز..»

۴. استاد W در این مورد رساله ای به همین نام دارد (استقلالیت انقلاب) که از سوی مرکز تدوین به چاپ رسیده است. «مرکز..»

گیرد، چرا ما به‌گونه علنی به خانه آن‌ها نرویم و مسایل و قضایای کشور خویش را رودررو، با آن‌ها مطرح نسازیم؟!.

استاد در دوران جهاد هرگز مانند دیگران، به زمامداران خاندان آل یحیی تاخت و تازی که در آینده باعث ندامت او گردد، نکرد.

استاد در همان وقتی که در پاکستان قرار داشت، رابطه خود را با هندوستان هرگز از نظر نینداخته و با هند به‌هیچ یک کشور دارای سابقه طولانی به افغانستان، رابطه خویش را حفظ کرده بود.

همین گونه روابط سیاسی استاد، با کشورهای اسلامی به‌گونه‌ای بود که رابطه‌اش با سعودی را قربانی روابطش با ایران نمی‌کرد و نه برعکس؛ روابطش با ایران، قربانی روابط او با سعودی می‌گردید.

استاد، آن‌گاه که قبل از پیروزی جهاد در رأس هیئت از رهبران مجاهدان به مسکوفت، جار و جنجال‌ها و غوغاهای وسیعی به راه افتید که چگونه می‌توان با دولت متجاوز داخلی مذاکره شد که موجب شهادت یک‌ونیم میلیون نفر در افغانستان شده و کشور ما را ویران کرده است.

استاد به همه این‌گونه تبلیغات، راهی مسکو شده و پیرامون آینده افغانستان و روابط این کشور بعد از پیروزی مجاهدین مذاکره کرد.

استاد، در یکی از جلساتی که بین هیئت مجاهدین و هیئت روسی جریان داشت، هنگام بحث پیرامون قضایای مطرح در مجلس، گفت: اگرچه من سیاست‌مدار نیستم؛ اما نظر من چنین است. رئیس هیئت روسی بعد از سخنان استاد به سخن آغاز کرده و در آغاز سخنان خود گفت: نه‌خیر استاد! شما نه تنها سیاست‌مدارید؛ بلکه پیر سیاست هم هستید.*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ ه.ش. «مرکز»

استاد پیش از آب موزه نمی کشید

نویسنده: پوهندوی استاد عنایت الله شاداب، عضو شورای رهبری

جمعیت اسلامی

بدون شک شخصیت‌ها و اشخاص استثنایی در تاریخ زندگی ملت‌ها، در مواقع لازم مواقف لازم را اتخاذ کرده و در موقع مناسب حرف مناسب را می‌گویند. در این روزها که روزها و یا هفته تجلیل از نخستین سالگرد شهادت رهبر جهاد و مقاومت تحت عنوان «هفته صلح و وحدت ملی» می‌باشد، مناسب می‌نماید چند خاطره، از موضع‌گیری‌های استاد شهید را در پیوند به قضایای افغانستان در دوران بحران یادآور شوم:

۱- در پنج میزان ۱۳۷۵ هـ.ش، آن‌گاه که کابل توسط طالبان سقوط کرده و میدان تطبیق برنامه‌های بیگانگان و ایادی آنان قرار گرفت، رهبری دولت همراه با مجاهدین و ساز و برگ نظامی خویش، ساعت پنج عصر روز پنج‌شنبه کابل را ترک و روانه «جبل السراج»^۱ شدند. صاحب این قلم این ترک گفتن کابل را «هجرت انقلاب» نام دادم که برخی از تحلیلگران حوادث افغانستان، از جمله «چنگیز پهلوان» همین نام را در کتاب خویش یادآور شده‌است.

شبِ همین روز، ساعت یازده، تعدادی از برادران از جمله «عزیز مراد» - سخنگوی دولت جمهوری اسلامی افغانستان - انجنیر محمد ایوب وزیر آب و برق، محمد صدیق چکری، داکتر بارکزی وزیر صحت و من، در نزد استاد جمع شدیم؛ تا پیرامون برخی از قضایا تصمیمی اتخاذ گردد.

در این وقت داکتر عبدالرحمن هم به‌حیث وزیر هوانوردی کار می‌کرد، به

۱. شهرستان جبل السراج در ۱۰ کیلومتری غرب شهر «چاریکار» موقعیت دارد و باشندگان آن مصروف باغداری زردآلو، آلوبالو، بادام و انگور می‌باشند. جمعیت آن به اساس سرشماری‌های اخیر، حدود ۳۹۴۰۰ نفر تخمین شده‌است. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۲۸۶. «مرکز..»

نزد استاد آمده و گفت که تا چند ساعت دیگر، میدان هوایی بگرام هم در اختیار ماست، تصمیم بگیرید که از رهبری دولت، که می‌ماند و که می‌رود؟! صدیق چکری پیشنهاد کرد که استاد موی سفید و پیر شده، بعد از این برای او لازم نیست که جبهه جدید نظامی را باز کند، باید به بیرون از وطن برود و حرکت سیاسی را رهبری کند.

من اجازه صحبت گرفتم و گفتم: این پیشنهاد معقول به نظر نمی‌رسد، نباید زمینه این تبلیغ را فراهم ساخت که رهبری مجاهدین از مشکلات ملت فرار می‌کند. حالا وقت امتحان است، باید با مجاهدین باشیم. اکنون هم زمین در اختیار مجاهدین است و هم امکانات نظامی، شهید عزیز مراد نظر من را نیز تأیید کرد و در همین وقت آمر صاحب مسعود هم داخل مجلس شده و گزارش از وضع حاکم را به استاد ارایه کرد و گفت: همه چیز در شمال آماده است، من به مجاهدین و قوماندانان تماس گرفتم، همه آمادگی مقابله با این وضع را دارند. در این وقت که نظرها داده شده بود، استاد نظر نهایی را برای اعضای مجلس اعلان کرد:

اگر دیروز بنا به مجبوری‌ها و ضرورت‌ها به خاطر تأمین نیازهای مجاهدین، در بیرون از کشور قرار داشتیم، حالا آن ضرورت‌ها مرفوع است. مجاهدین را با خود داریم، بخش وسیعی از کشور را در اختیار داریم. در این وقت آمر صاحب گفت: فردا همه امکانات برای انتقال هیئت رهبری در شمال آماده است. مجلس به همین فیصله پایان یافت.

۲- در سال ۱۳۷۸ ه.ش، آمر صاحب، به استاد پیشنهاد، کرد که به خاطر مشوره پیرامون برخی از قضایای مهم شورای رهبری دولت در گل‌بهار پروان^۱ دایر گردد. استاد برای انجام این مشوره‌ها و اتخاذ تصمیم مدت تقریباً دو ماه را در پروان سپری کرد.

۱. پروان؛ از ولایت‌های مهم حوزه مرکزی افغانستان است. مساحت آن ۵۷۱۵٫۱ کیلومتر مربع و جمعیت آن حدود ۶۳۱٫۶ هزار نفر تخمین شده است و مرکز آن شهر چاریکار است. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۲۷۶ - ۲۸۳. «مرکز».

روزی خبر داده شد که وزیر خارجهٔ ایران و هیئتی از پاکستان به سرکردگی رستم شاه مومند، می‌خواهند با استاد صحبتی داشته باشند، قرار این شد که استاد روانهٔ دوشنبه^۱ شوند و به من هم خبر داده شد که تو هم با استاد می‌روی، در این سفر آقای قانونی هم به حیث عضو هیئت، معیت استاد را داشت، بعد از رفتن به تاجیکستان یک‌شب بعد، در منزل استاد، ضیافتی ترتیب گردید که مهمان، وزیر وقت خارجهٔ ایران آقای خَرازی بود، بعد از پایان ضیافت، هنگامی که مجلس آغاز گردید، آقای خرازی ضمن گزارشی پیرامون قضیهٔ افغانستان و موضع این کشور، حرف‌هایی داشت.

وقتی نوبت به استاد رسید، موضع استاد در برابر حرف‌های وزیر خارجهٔ ایران، آن‌قدر جدی نبود. گویا آن حرف‌ها را بنا بر علتی که بود دست کم گرفت. بعد از ختم جلسه، برادرانی که عضویت این جلسه را داشتند، گفتند: موضع استاد ضعیف بود، باید جدی‌تر صحبت می‌کرد؛ اما روز بعد که نوبت ملاقات با هیئت پاکستانی بود، ساعت ده بجای آن روز، روانهٔ منزل استاد شدیم، در این نشست آقای قانونی و سفیر افغانستان در تاجیکستان داکتر سید ابراهیم حکمت و نویسندهٔ این سطور هم عضویت این مجلس را داشت، بعد از شروع و خوش‌آمدید از مهمانان، رستم‌شاه مومند رئیس هیئت پاکستانی به سخن آغاز کرده و موضوعاتی را در پیوند به وضع حاکم یادآور شد و سخنانی پیرامون اهمیت طالبان و حاکمیت آنان در بخش اعظمی مناطق به زبان آورد، در این وقت ما می‌دیدیم که چهرهٔ استاد حالت تهاجمی را به خود می‌گرفت، بعد از اینکه رستم‌شاه مومند سخنان خود را ختم کرد.

استاد سخنانش را با تشکر از ملت پاکستان در دوران جهاد آغاز کرد و سپس پیرامون پدیدهٔ طالب، نقش جهات خاصی در پاکستان را ایجاد این گروه، با ارایهٔ اسناد، صحبت کرده و چنان قوی استدلال کرد که هیئت پاکستانی غرق حیرت گردیده بود.

استاد گفت: ما نمی‌دانیم که از افغانستان چه می‌خواهید؟!

۱. پایتخت جمهوری تاجیکستان. «مرکز...»

و حرف اخیر استاد هم این بود که اگر رهبران پاکستانی با این کارکردهای خود می‌خواهند افغانستان را تحت‌ه خیز جولان خود سازند، به راه غلط می‌روند، در این بحران نه تنها افغانستان در آتش می‌سوزد که آتش آن عن قریب دامن پاکستان را هم خواهد گرفت.

زمانی مجلس پایان یافت، ما همه اعضای مجلس به این باور شدیم که استاد در مجاب کردن ید طولایی دارد.

آری؛ استاد، پیش از آب، موزه را نمی‌کشید، وقتی به این کار اقدام می‌کند که حریف آمادگی تحمیل اهداف خود را بر استاد می‌کرد.

در این وقت است که استاد آمادگی می‌گیرد که حریف را مجاب کند و عرصه را برای وی تنگ سازد.*

توجّه رهبر شهید به: امر تعلیم و تربیه در دوران جهاد
و هجرت

نویسنده: پوهنمل محمدنسیم فقیری، عضو شورای رهبری
جمعیت اسلامی

یادآوری: زمانی که از استاد برهان‌الدین ربانی یاد می‌شود، ایشان را به‌نام رهبر جهاد و مُقاوَمَت می‌دانند. برخی از دوستان ایراد می‌گیرند که رهبران جهاد، شخصیت‌های مهم و حداقل شش تن دیگر را رهبر جهاد نمی‌دانید؟

درست است که محترم صبغت‌الله مجددی، محترم سید احمد گیلانی، محترم عبد رب الرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، مرحوم مولوی محمد یونس خالص و مرحوم مولوی محمدنبی محمدی نیز از رهبران جهادی یاد می‌شوند که مراکزشان در پشاور بود و به علاوه رهبران تشیع که محترم شیخ آصف محسنی در اواخر در پشاور و دیگران در ایران مقیم بودند؛ اما اختصاص نام رهبر جهاد و مُقاوَمَت به استاد شهید، دلایل زیادی دارد و از جمله:

رهبر شهید ما در افغانستان و در اوایل رژیم داود خان به‌حیث رهبر جمعیت اسلامی انتخاب گردیده بود و همه اسناد و شواهد به‌شمول فورمه‌های سال ۱۳۵۴ و امضای حکمتیار که در ذیل فورمه‌ها به‌حیث امیر جمعیت اسلامی (در پی کودتا علیه رهبری استاد) امضا کرده بوده، استاد محترم سیاف، بارها تکرار کرده که معاونیت استاد شهید را به‌عهده داشته، انجنیر حبیب‌الرحمن شهید مسئول دارالانشای آن زمان بود، پس راه جهاد از قبل و از دوران سلطنت آغاز یافته و نخست شکل فکری و سیاسی داشت و بعد به قیام مسلحانه مبدل شد و تا پیروزی مجاهدین ادامه یافت.

در زمان حکومت ایتلافی مجاهدین که همه تنظیم‌ها در آن پیهم و حضور داشتند، فقط حکمتیار گاهی در درون دولت و زمانی در بیرون آن؛ ولی افراد برجسته حزب او همواره در دولت سهیم بودند...

اما زمان مُقاومت: بخش‌هایی از حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی خالص و محاذ ملی اسلامی و جبهه ملی اسلامی نجات به‌شمول رهبری دو تنظیم اولی با گروه طالبان بودند و محاذ بی‌طرف و طرفداران آقای مجددی با تعداد کثیری از فرماندهان همه گروه‌ها به دولت اسلامی مجاهدین تحت رهبری استاد شهید و رهبری جهاد و مُقاومت قرار گرفتند.

با در نظر داشت خلاصه این تحوّل در مسیر جهاد و مُقاومت، استاد شهید به‌حیث رهبر جهاد و مُقاومت شناخته می‌شود و همگان بر این امر اعتراف دارند.

تعلیم و تربیه، محور اصلی کار جمعیت اسلامی: بدون شک که جمعیت اسلامی را همفکران و صاحبان اندیشه اسلامی و به‌ویژه در دانشگاه کابل، اساس گذاشتند.

اکثریت قاطع بنیان‌گذاران جمعیت اسلامی شامل استادان دانشگاه و بالخصوص شرعیات و دانشجویان دانشگاه بودند. شخصیت‌های اسلامی در سطح دولت، دارالعلوم، مأموران و معلمان و مدرسه امام ابوحنیفه و... از اعضای نخست این حرکت به‌شمار می‌روند. همه استادان و دانشجویان دانشمند جمعیت در مورد کار فکری، فرهنگی و تعلیم و تربیه اسلامی اولاد وطن، نظر یکسان داشتند و آن را در صدر کار و مُبارزه خویش قرار می‌دادند. حوادث سیاسی و نظامی و مجبوریت‌های فرا راه، اولویت‌ها را تغییر می‌داد و استبداد حاکم، جلو راه مُبارزه مسالمت‌آمیز جمعیت را می‌گرفت.

رهبر جمعیت از رجوع صاحب‌منصبان اردو در سال‌های سلطنت به جمعیت یادآوری می‌کرد و پاسخ رهبری چنین بود که شما در صفوف‌تان منظم باشید و ما طبق قانون اساسی کشور به جذب شما نمی‌پردازیم؛ اما کمونیست‌های پرچم و خلق به‌صورت وسیع در قطعات اردو کار می‌کردند و در نخست با تفاهم با داود خان طرح یک کودتای مشترک را ریختند و نظام لرزان و خواب‌برده‌شاهی را سرنگون و به ظاهر نظام جمهوری؛ ولی فردی و دیکتاتوری را رایج ساختند.

کمونیست‌ها عمدتاً، پرچمی‌ها در مناصب مهم رژیم جدید و به‌خصوص داخله و معارف جای گرفتند و در این وزارت در مرحلهٔ اول، کار تصفیه به شیوهٔ شوروی‌ها را آغاز کردند... در اکثر کتاب‌ها و خاطره‌های کمونیست‌ها و باز هم پرچمی‌ها، تفصیل این واقعات ذکر شده است.

این تغییر اساسی و هجوم کمونیست‌ها از طریق دولت، کار را به جمعیت اسلامی بسیار مشکل ساخت و برخی از بزرگان را به کار در بخش نظامی وادار ساخت. رهبر جمعیت و حکمتیار و بعد مولوی خالص و منصور و دیگران به مهاجرت رو آوردند.

هوشدار و تکان: رهبر جمعیت به‌خوبی می‌دانست که کمونیست‌ها از شخص داود به‌حیث یک شخص مغرور و خودکامه استفاده می‌کنند و باید او را تأدیب کرد.

«داود خان در گذشتهٔ ننگین، حاضر جنایت‌بار و مستقبل هولناک» را رهبر جمعیت نوشت و به داخل فرستاده شد. چگونه رهبر جمعیت، مستقبل هولناک داود را پیش‌بینی کرده و او را از عواقب اقدامات بی‌خردانهٔ او تکان داده بود؛ اما داود به آسانی نمی‌خواست به غلطی‌های خود پی برد؛ ولی پس از سفر به کشورهای اسلامی و ادای غم‌ه، به فکر تصفیهٔ نظامی از عناصر پرچمی افتاد؛ ولی خیلی دیر شده بود؛ او رهبران خلق و پرچم را برای مدتی به زندان افکند، حفیظ‌الله امین دستگیر نشد و حتی یک نفر از صاحب‌منصبان را نیز دستگیر نکرد. ساواک ایران او را از خطر کودتا اطلاع داد و حتی رادیوی بی‌بی‌سی نیز از احتمال کودتا در برابر او سخن گفت؛ اما داود همه را تحت فرمان خود می‌دانست و به گفتهٔ شهید جمعه محمد محمدی - وزیر معادن و صنایع، خودش که در حکومت سابق نیز وزیر صنایع بود - داود، سیاست را نمی‌دانست! او این مطلب را در سال ۱۳۸۱ ه.ش، در مشهد در قُتسولگری افغانستان به ما گفته بود.

به‌هر صورت، کودتای کمونیست‌ها، داود خان و همه اعضای خانواده، به‌شمول اطفال گهوارهٔ پسر او را کشتند و با افتخار می‌گفتند که آل یحیی را

خاتمه بخشیدیم!

اما افسوس و صد افسوس که همان کمونیست‌ها، امروز در دموکراسی مسخره امروز، در تلویزیون‌ها می‌آیند و از حقوق بشر و آزادی صحبت می‌کنند و رهبران خود را شهید می‌دانند و به کشتار آنان افتخار می‌کنند که اشرار^۱ را کشته‌اند!

رهبری جمعیت با این هم‌هشدار و تکان، راه تفاهم را با نظام داود خان، باز کرد و هیئت‌هایی به کابل فرستاد. منظور رهبری جمعیت این بود، تا داود از خواب غفلت بیدار شود و کشور را دچار تباهی و بربادی نسازد، در جریان این تماس‌ها بود که کودتای خائنه و ننگین هفت ثور به‌وقوع پیوست، رهبری جمعیت که قبل از کودتا نیز تعداد انگشت‌شماری را برای تحصیل به کشورهای عربی فرستاده بود، پس از کودتا برای مدتی این کار را توقف داد. تبلیغات سوء علیه رهبری جمعیت و به‌خصوص در گروه انشعابی حکمتیار بالا گرفت که چرا استاد در این اوضاع سخت و دشوار، جوانان را به ادامه تحصیل به خارج می‌فرستد؟

اما فکر اصلی و محوری جمعیت که تربیه نسل جوان کشور است، به اشکال و انواع دیگر ادامه یافت. استاد لیسۀ مجاهد و مدرسه امام ابوحنیفه را در شهر پشاور تشکیل داد و امروز ده‌ها مأمور و استاد در دولت وحدت ملی افغانستان از فارغان آن مکتب و مدرسه‌اند که تحصیلات عالی را ادامه داده‌اند. مدتی پس از کودتای خونین ثور، استاد شهید برخی از جوانان و عمدتاً افراد معذور را جهت ادامه تحصیل به کشورهای عربی فرستاد و پروای تبلیغات سوء علیه این حرکت را نکرد و امروز آن جوانان، متصدی امور دولت‌اند و باعث افتخار مجاهدین و کشور. افراد اعزام‌شده به خارج، در رخصتی‌ها به

۱. شاید یکی از شگفتی‌های تعبیر قرآن کریم یکی هم این است: ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رَجُلًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ الْأَشْرَارِ﴾ (و می‌گویند: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از [زمره] اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم.) [سوره ص: ۶۲]. «مرکز...»

در این تعبیر شما می‌بینید که بی‌دینان و لایابالیان دیروز به مؤمنان اشرار می‌گفتند، دقیقاً بی‌دینان و لایابالیان امروز هم عین همان تعبیر را حتی همان واژه را بدون کدام تصرفی به کار می‌برند. «مرکز...»

جبهات می‌رفتند و جهاد را در کنار تحصیل نیز ادامه می‌دادند. استاد شهید، به فرماندهان جبهات دستور داده بود؛ تا در مناطق آزاد به تأسیس مکتب‌ها و مدرسه‌ها بپردازند و یا مکاتب سابقه را دوباره احیا کنند. ما نمونه‌های فراوان همچو مکتب‌ها و مدرسه‌ها را در سرتاسر افغانستان شاهدیم.

دانشگاه دعوت و جهاد: جمعی از آموزگاران سابق شرعیات دانشگاه کابل تصمیم گرفتند، تا دانشکده شرعیات کابل را در محیط مهاجرت احیا کنند و در این رابطه با استاد شهید مشوره کردند، همچنین با محترم استاد سیاف نیز مشوره‌هایی صورت گرفت. استاد سیاف که ریاست اتحاد اسلامی مجاهدین را به عهده داشت، این پیشنهاد، مورد توافق او قرار گرفت و یک ساحه نسبتاً وسیع واقع در نزدیک «هجرت کلی» از قرارگاه‌های مهاجرین استاد سیاف که برای همه تنظیم‌ها در نظر گرفته شده بود، برای اعمار دانشگاه اختصاص یافت.

شهید استاد محمد جان احمدزی از استادان سابق شرعیات کابل و عضو شورای اجرائیه جمعیت، یکی از پیشنهادکنندگان بود. سرانجام دانشگاه جمعی مجاهدان و مهاجران تحت رهنمایی استاد سیاف و به ریاست ایشان تأسیس شد. این دانشگاه در سال ۱۴۰۵ هـ.ق، برابر به ۱۹۸۵ میلادی، به فعالیت آغاز کرد. این دانشگاه، مجله به نام «شرعیات» نشر می‌کرد که مرحله سوم نشراتی همان مجله شرعیات کابل بود.

استاد برهان‌الدین ربانی، مدیر مسئول این مجله بود و مولوی حبیب‌الرحمن مهتم آن بود. این مجله در آن زمان پس از ۴۸ شماره منظم و پی‌درپی، از سوی وزارت اطلاعات و کلتور سانسور و بعد متوقف گردانیده شد.

پس دانشگاه دعوت و جهاد و مجله شرعیات، در واقع ادامه همان مبارزات استادان دانشگاه کابل بود که در محیط مهاجرت آن را به این شکل ادامه دادند. مجله سه ماهه شرعیات (شماره ۵۱ و ۵۲، حمل ۱۳۷۴ هـ.ش) روی میز من قرار دارد. در این مجله، اکثر پیروان و شاگردان استاد شهید، مقاله نگاشته و در راه تعلیم و تربیه گام برداشته‌اند.

دانشکده‌های: اصول دین، شرعیات، طب، انجیری، زراعت، ساینس، ادبیات و علوم اجتماعی، لغت عربی در این پوهنتون فعال بودند و چند دوره فارغ‌التحصیل داده‌اند. دوره ماستری نیز در دانشکده‌های شرعیات و اصول دین فعال بود و فارغ داده‌است.

رتبه‌های علمی: در آن دانشگاه ۱۲ پوهاند، ۴ پوهنوال، ۱۸ پوهندوی و ۲۰ پوهنمل، ۳۷ پوهنیار، ۵۰ پوهیالی و ده استاد به‌حیث نامزد پوهیالی در سال ۱۳۷۴ هـ ش، خدمت می‌کرده‌اند. ۸۲ استاد به‌حیث متقاعد یا قراردادی مشغول خدمت بودند.

در آن زمان محمد نظیف، دارای سند ماستری در زبان عربی از دانشگاه خرطوم سودان، به‌حیث معاون علمی دانشگاه بودند که اکنون معاون علمی دانشگاه دعوت در کابل‌اند.

دین محمد گران استاد سابقه‌دار شرعیات و دارای سند ماستری از دانشگاه ازهر مصر به‌حیث معاون اداری دانشگاه بودند و اکنون در دادگاه عالی‌اند.^۱ میر حیات‌الله هاشمی - استاد سابق بخش انگلیسی ادبیات دانشگاه کابل و دارای سند ماستری از دانشگاه اندیانای امریکا و بعد در زمان ادای حج به تحصیل زبان عربی در مدینه منوره، پرداخت و در کنار آن، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه أم القرای مکه مکرمه بود - به‌حیث معاون در امور محصلان دانشگاه دعوت و جهاد در سال ۱۳۷۲ در تشکیل وزارت تحصیلات عالی دولت اسلامی افغانستان مدغم گردید و در کنار دانشگاه‌های کابل و ننگرهار به وظیفه و رسالت خویش کماکان ادامه داد و ترفیعات استادان نیز از سوی وزارت تحصیلات عالی منظور و به دانشگاه فرستاده شد.

نگارنده، در دانشکده‌های تعلیم و تربیه و بعد ادبیات و علوم اجتماعی، تدریس کرده و برای سه سال مدیر عمومی محصلان و معاون دانشکده ادبیات بودم. از افتخارات بزرگ استاد سیاف، یکی «هجرت کلی» و دیگری دانشگاه دعوت و جهاد بود که در گزینش استادان و ترفیع آنان هرگز مقررات تنظیم استاد

۱. مرحوم دین محمد گران؛ در دلو ۱۳۹۴ هـ ش، جان به جان آفرین سپرد. «مرکز...»

سیاف در نظر گرفته نمی شد و طبق فرموده استاد سیاف: «احکام من فقط برای دانشگاه، یک پیشنهاد است و بس.»

در حالی که استاد سیاف «هجرت کلی» را اساس گذاشته و مصارف کلی آن را می پرداخت و همچنین دانشگاه را به سرمایه جهاد و متعلق به خودش اساس گذاشته بود و همه مصارف دانشگاه و از جمله تعمیرها و معاش استادان و مأموران و ترانسپورت و لیلیه و کتابخانه... را پرداخت می کرد؛ اما در واقع «هجرت کلی» و «دانشگاه»، هردو از مجاهدان و مهاجران بود و هرگز مقررات اکثر تنظیمی در آن رعایت نمی شد.

طور مثال: گذاشتن ریش از مقررات اکثر تنظیمها و به خصوص تنظیم استاد سیاف بود؛ ولی در دانشگاه این اصل رعایت نمی شد و استادان در همان زمان طی سخنرانی به این موضوع اشاره کردند.

تالار بزرگی به نام «تالار پوهاند غلام محمد نیازی» در جوار دانشگاه قرار داشت و اکثر محافل و سخنرانیها در آن صورت می گرفت.

استاد سیاف در حالی که رئیس دانشگاه بود و مدتی به حیث استاد، نیز اجرای وظیفه کرد؛ اما مسئولیت دانشگاه را عمدتاً به معاونان و به خصوص معاون علمی گذاشته بود و فقط در برخی از جلسات شورای عالی پوهنتون شرکت می کرد. استاد شهید، نیز چند مرتبه به حیث استاد به آن دانشگاه می رفتند. **دانشگاه أمهات المؤمنین:** رهبر شهید ما در ادامه جهاد مسلحانه و در کنار کار نظامی، همچنان به امر تعلیم و تربیه خواهران و برادران توجه داشتند و دانشگاه دخترانه أمهات المؤمنین را در شهر پشاور اساس گذاشتند. این دانشگاه نیز برای همه مهاجران افغانستانی و با اصول علمی و اکادمیک کار می کرد و هرگز مقررات تنظیمی در آن اجرا نمی شد.

دانشگاه عبدالله بن مسعود: به دلیل ازدیاد نسل جوان و کمبود امکانات، دانشگاه دعوت و جهاد نمی توانست جوانان زیادی را جذب کند و دیگر اینکه در ۴۰ کیلومتری شهر پشاور قرار داشت.

بنابراین استاد شهید، دانشگاه عبدالله بن مسعود را اساس گذاشت و

تعدادی از نوجوانان و جوانان را به تعلیم فرا خواند. این دانشگاه بعد از پیروزی جهاد به ولایت تخار انتقال یافت و در آن ولایت فعالیت دارد و متعلق به وزارت تحصیلات عالی جمهوری اسلامی افغانستان است.

مکاتب و مدرسه‌ها در ایران: در سال‌های مهاجرت، جمعیت اسلامی افغانستان تحت رهبری استاد شهید، به تأسیس مکتب‌ها و مدرسه‌ها در جمهوری اسلامی ایران پرداخت. این مکتب‌ها توسط معلمان جمعیت و غیر جمعیت به پیش برده می‌شد و هرگز مقررات تنظیمی جمعیت اسلامی در آن رعایت نمی‌شد.

بوردهای علمی و مشورتی جمعیت اسلامی: رهبر شهید جمعیت اسلامی، برای استفاده از استعداد و شایستگی‌های اکابر دولت‌ها و استادان، یک بوردهای مشورتی را در پشاور و یک بوردها را در اسلام‌آباد بنا نهاد. در این بوردها افراد ورزیده حکومت‌ها و کسانی که در مقررات جمعیت اسلامی زندگی برای‌شان دشوار می‌نمود، جذب گردیدند که مرحوم کشکی وزیر اطلاعات و کلتور آخرین کابینه شاهی، عزیز فروغ معین وزارت مالیه،.. سلجوقی، نگهت سعیدی و نعمت‌الله شهرانی شامل آن بودند. اکثر این بزرگان در اسلام‌آباد بودند و رهبری جمعیت هرگز فشار و قیدی را متوجه این شخصیت‌ها نساخته بود. محترم شهرانی در همه حکومت‌های پس از انتقال متمدّانه قدرت از استاد شهید به حامد کرزی و «معین وزارت خارجه در دولت استاد» شرکت داشته و هنوز در اداره دولت مشغول کار است. این بوردهای مشورتی رساله‌هایی را نیز به نشر سپرده‌است که در آن زمان به چاپ رسیده‌اند. از کتاب و رساله‌های آن دوران «سوسیال امپریالیزم روس در صحنه اقتصادی افغانستان» از فروغ، «قرآن‌شناسی» از استاد شهرانی و روسی‌سازی معارف افغانستان از استادان دانشگاه کابل، قابل یادآوری است.

نشرات و مطبوعات جمعیت اسلامی:

نخستین شماره «مجاهد»؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان در اوّل ماه مبارک، رمضان سال ۱۳۹۵ هـ.ق، برابر به ۱۳ اسد ۱۳۵۷ مطابق ۴

- اگست ۱۹۷۸م، در پشاور به طبع رسید؛
- ۲- جریده «انقلاب اسلامی افغانستان» ارگان دفتر مرکزی جمعیت اسلامی در تهران در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی، به نشر رسید؛
- ۳- جریده «بشارت» نشریه امارت عمومی هرات جمعیت اسلامی نیز در همین سال در جبهات هرات نشر گردید؛
- ۴- نشریه «سنگر» از سوی نمایندگی بغلان جمعیت اسلامی در همین سال پخش گردید؛
- ۵- «طلوع» نشریه انجمن اسلامی محصلان افغانستان در هند، به چاپ رسید که قبلاً به نام «غزا» نشر می شد، مسئولیت این نشریه را برادر شهید ما «سید رسول آغا» به عهده داشت که آن زمان محصل علوم سیاسی در «خالصه کالج دهلی» بود و رئیس انجمن محصلان افغانستانی نیز بود. سید رسول آغا، طی یک توطئه خاد رژیم کمونیستی با بم تعبیه شده در یک بسته کتاب در لوگر به شهادت رسید؛
- ۶- «ندای جمعیت اسلامی افغانستان» توسط مجاهدین بدخشان در داخل نشر می شد؛
- ۷- جریده «اسلام ژغ» از حوزه جنوب غرب در پشاور چاپ و به داخل فرستاده می شد. مسئولیت آن را عصمت قانع به عهده داشت؛
- ۸- «جمعیت» نشریه ای بود که به زبان اردو در لاهور چاپ می شد و برای پاکستانی ها توزیع می گردید. سال ۱۳۵۹ ه ش؛
- ۹- «صوت الجهاد» مجله عربی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی بود که در این سال در پشاور چاپ می شد و به برادران عرب در پاکستان و خارج فرستاده می شد؛
- ۱۰- «فروغ انقلاب» نشریه مجاهدان ولایت بادغیس بود که در این سال به دستور و هدایات رهبر شهید ما نشر می شد؛
- ۱۱- مجله معروف «میثاق خون» از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی در پشاور تهیه و در لاهور به چاپ می رسید و از نشریه های بنامی بود؛

- ۱۲- «افغان مجاهد ژورنال» که به‌صورت ماهوار از سوی جمعیت اسلامی در هند به چاپ می‌رسید؛
- ۱۳- «پیمان مجاهد» را در همین سال، امارت ولایت وردک جمعیت اسلامی نشر می‌کرد؛
- ۱۴- مجله «شهید زیری» از سوی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی در سال ۱۳۶۰ هـ.ش؛
- ۱۵- مجله «آئینه جهاد» از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی به زبان انگلیسی؛
- ۱۶- جریده «در کاروان جهاد» از سوی مجاهدین جمعیت اسلامی در بدخشان؛
- ۱۷- «افغان نیوز» به زبان انگلیسی در سال ۱۳۶۲ از سوی کمیته سیاسی جمعیت اسلامی؛
- ۱۸- «پیام آزادی» نشریه امارات پروان - کاپیسا از جمعیت اسلامی؛
- ۱۹- «لوی اسلام» نشریه فارغان حربی پوهنتون جمعیت اسلامی؛
- ۲۰- جریده «مرصد جهاد» از نمایندگی ولایت سمنگان جمعیت اسلامی در سال ۱۳۶۳ هـ.ش؛
- ۲۱- «نبرد حق» از مجاهدین ولایت بدخشان در سال ۱۳۶۳ مربوط جمعیت اسلامی افغانستان؛
- ۲۲- «المؤمنات» نشریه انجمن اسلامی خوه‌ران جمعیت اسلامی؛
- ۲۳- «المجاهدون» مجله به زبان عربی از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی در سال ۱۳۶۵ هـ.ش؛
- ۲۴- «پیام جهاد» از دفتر نمایندگی جمعیت اسلامی در امریکا؛
- ۲۵- مجله «سیمای مجاهد» از دفتر نمایندگی ولایت کندز جمعیت اسلامی؛
- ۲۶- جریده «راه حسین» از بخش برادران تشیع جمعیت اسلامی در هزاره‌جات؛

- ۲۷- مجله «غازی» از مجاهدین لوگر جمعیت اسلامی در سال ۱۳۶۵هـ ش؛
- ۲۸- مجله «مشعل» به زبان اردو، از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان؛
- ۲۹- «ایمان مجاهد» از بخش فرهنگی جبهات میدان وردگ جمعیت اسلامی افغانستان؛
- ۳۰- «جمعیت» از جمعیت اسلامی در لاهور به زبان اردو در سال ۱۳۶۵هـ ش؛
- ۳۱- جریده «راهیان نور» از قرارگاه شهید پوهاند غلام محمد نیازی در هرات؛
- ۳۲- «صدای اسلام» جریده‌ای به زبان روسی، از کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی؛
- ۳۳- جریده «کابل» از شورای فرهنگی نمایندگی ولایت کابل جمعیت اسلامی (۱۳۶۵هـ ش)؛
- ۳۴- «نیروی ایمان» نشریه آمریت فرهنگی حوزه جنوب غرب جمعیت اسلامی؛
- ۳۵- «ندای سنگر» از جنوب غرب جمعیت اسلامی؛
- ۳۶- جریده «ثاقب» در داخل، از امارت سمنگان جمعیت اسلامی ۱۳۶۷هـ ش؛
- ۳۷- مجله «دروان سمیه» از بخش خاوران جمعیت اسلامی در مشهد (۱۳۶۷هـ ش)؛
- ۳۸- جریده «شوری» از شورای نظار جمعیت اسلامی در سال ۱۳۶۷هـ ش؛
- ۳۹- مجله «توحید سنگر» از شورای مرکزی جهادی حوزه جنوب غرب (۱۳۶۷هـ ش)؛

- ۴۰- «پیام مجاهد» نشریه بخش فرهنگی جبهات امام ابوحنیفه ولایت فراه جمعیت اسلامی ۱۳۶۸ هـ ش؛
- ۴۱- «پیغام مجاهد» از مجاهدین ولایت بدخشان جمعیت اسلامی در داخل (۱۳۶۸ هـ ش)؛
- ۴۲- «الفلاح» نشریه مدرسه مولوی حبیب الرحمن شهید در هند؛
- ۴۳- «جوانان مسلمان» نشریه بخش فرهنگی تنظیم جوانان جمعیت اسلامی در ۱۳۶۹ هـ ش؛
- ۴۴- «کاروان شهدا» نشریه شورای امیران ولایات جمعیت اسلامی در ۱۳۶۹ هـ ش.
- توجه! لیست ۴۴ نشریه، مجله و جریده از مقاله تحقیقی من در باره سیر و تکامل مطبوعات جهادی که در سیمینار بخش عربی مطالعات سیاسی و خبررسانی افغانستان اسلامی (میدیا) و در اسلام آباد برگزار شده بود، اخذ گردیده است.
- گفتنی است، آنچه مربوط به جمعیت اسلامی است در اینجا آورده شده و مقاله تحقیقی من شامل همه تنظیم ها و نهادهای بی طرف بوده است.
- این نشریات و مکتب ها و دانشگاه، همه نشانه های بزرگ و واضح رهبری خردمندانه استاد شهید و توجه بیشتر ایشان به امر تعلیم و تربیه بوده است.*

* هفته نامه مجاهد؛ سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ هـ ش. «مركز»

۴

ناگفته‌هایی از استاد

نویسنده: هم‌نوا.

هر زمانی که از شخصیت عالی رهبر جهاد و مُقاوَمَت، صحبت می‌شود، بی‌گمان، نرمش و حلم آن شخصیت بزرگ به یاد ما می‌آید و همگان تصدیق می‌دارند که رهبر ما یک شخصیت مهربان و خونسرد و حلیم بودند. در مورد حلم و نرمش‌های استاد شهید از دیر زمانی حرف زده شده و به‌ویژه پس از شهادت آن بزرگ‌مرد، گفته‌ها و نوشته‌های زیادی وجود دارد؛ اما در این نوشته، به بخش غضب و قهر استاد، که از خاطره‌های بنده است، اشاره می‌گردد:

نخستین دیدار

در اوایل سرطان سال ۱۳۵۲ هـ ش، بود که من همراه با مولوی حبیب‌الرحمن استاد فاکولتة شرعیات و حاجی سمیع‌الله دین‌پرور، در ساحه مندوی کابل و در مقابل «هوتل بی نظیر» با استاد شهید روبه‌رو شدیم، مولوی صاحب با دیدن استاد به ما گفت که ایشان شخصیت دانا و حلیم‌اند و به احوال‌پرسی‌شان رفتیم، استاد در حالی که کلاه قره‌قُل بر سر و جلیک پوشیده بودند، احوال‌پرسی کردیم...

مدیریت تدریسی شرعیات

در تابستان سال ۱۳۵۱ هـ ش، بود که حاجی عبدالقدیر به لغمان به خانه ما آمد و از پدرم اجازه گرفت که مرا با خود به کابل ببرد...

دانشگاه ننگرهار به دلیل اعتصاب‌ها، از درس‌ها عقب افتاده و در تابستان در شهر کابل باید به درس‌شان ادامه می‌دادند... یک روز حاجی عبدالقدیر و

داکتر عبدالشکور محصل طب ننگرهار و من، از اتاق‌های محصلان واقع در «میرویس میدان»، پیاده به سوی لیلیه مرکزی به راه افتادیم؛ تا با برادران و از جمله با آقای حکمتیار دیدار داشته باشیم... در «ده بوری» با داکتر شمس الدین، روبه‌رو شدیم که با حالت هیجان از آمادگی برخورد فیزیکی میان مائونیست‌ها^۱ و جوانان مسلمان در پوهنتون کابل خبر می‌داد و گفت: به لیسه رحمان بابا می‌رود؛ تا برادران را آگاه کند...

داکتر عبدالشکور و من ناراحت شدیم و حاجی عبدالقدیر دست‌ها را به هم کوید و با ابراز شادمانی چاقوی چندتکه خود را بیرون کرد و گفت: امروز روز امتحان است و با عجله به راه افتادیم... جلو فاکولته حقوق و علوم سیاسی، جمعی از برادران گردهم آمده و به سخنرانی حکمتیار، گوش می‌دادند، او بر یک درازچوکی نشسته بود و بیانیه می‌داد و در صف اول برادران، داکتر عمر شهید از فاکولته طب و انجنیر عبداللطیف حلیمی محصل زراعت و هم‌قریه ما قرار داشتند که با چوبدست‌ها آماده پاسخ به حملات مائونیست‌ها بودند... ما سه نفر به مدیریت تدریسی فاکولته شرعیات رفتیم و مبلغ ده هزار افغانی که نزد حاجی عبدالقدیر بود، طور امانت به آن مدیریت تسلیم کرد... نمی‌دانم که رهبر شهید را در مدیریت دیدیم یا نه؛ ولی مولوی حبیب الرحمن و اسماعیل پاسخ هاشمی را دیدیم که همراه با من، در منزل دوی فاکولته، صحنه برخورد را تماشا می‌کردیم و مولوی صاحب گفت: «لکل فن رجال»، و ناراحت بود که چرا حکمتیار در صحنه برخورد قرار دارد!

داکتر و حاجی به صحنه نبرد رفتند و من که پانزده سال عمر داشتم و دست راست مرا زنبور گزیده و آماس داشت، در کنار این دو شخصیت به صورت

۱. مائونیسم؛ اصطلاحی است برگرفته شده از اندیشه‌های سیاست‌مدار چینی «مائوتسه تونگ» که او نقش دهقانان و روستاییان را در انقلاب کارگری و تأثیر آن بر اقتصاد سوسیالیستی مهم می‌دانست، که بعدها در کشور ما حزب کمونیست افغانستان، که پسوند مائونیست را به خود افزودند، به مائونیست‌ها شهرت یافتند و هنوز هم بقایای آن موجودند و فعالیت‌های زیرزمینی می‌کنند. البته این حزب یکی از چندین تشکیلی است که از جنبش «شعله جاوید»، منشعب شده‌اند که ارگان مرکزی این حزب «نشریه شعله جاوید» بود، دولت فعلی افغانستان این حزب را به رسمیت نمی‌شناسد. «مرکز...»

مشاهد قرار داشتیم، مرحوم استاد محمد عباس مشفق که آن زمان محصل فاکولته ادبیات بود، بعدها به ما حکایت کرد که استاد شهید همراه با محصلان در این برخورد شرکت داشته است!

کتاب «در سایه های قرآن» را که استاد شهید از «فی ظلال القرآن»^۱ به فارسی ترجمه کرده و دانشگاه آن را چاپ کرده بود، در اواخر همین سال به دست ما رسید و این سبب شد تا شخصیت بزرگ استاد، بیشتر از پیش معرفی گردد... برگردیم به اصل مطلب، نگارنده شاهد کاربرد کلمه «نالایق» از رهبر شهید، در مورد برخی ها بوده است. همچنین دو حکایتی را که از دیگران در این باب شنیده ام، اینجا نقل شان می کنم:

۱. تفسیر فی ظلال القرآن؛ در میان تفسیرهای قرآن کریم دارای رویکرد سیاسی، اجتماعی، حرکتی و تربیتی است که مؤلف آن به مفسر مجدد با سیاق تفسیری نوینی شهرت دارد و یکی از پیشوایان و اندیشوران اصیل حرکت اسلامی معاصر است. بنابراین تکرار مکررات فراوانی که در سایر تفاسیر ملاحظه می گردد، در این تفسیر جایی ندارد و در بسیاری از موارد، عرضه دارنده مباحثی بکر و بدیع است. شخص مؤلف تمام تجربه قرآنی اش و نیز رهیافت تفسیری اش را در مقدمه «فی ظلال القرآن» چنین خلاصه می کند: «... در سایه قرآن، مدتی با این اندیشه بزرگ کامل و شاملی که وجود را ارزش می دهد و آن را پاک و منزه می گرداند و همه جهان و از جمله انسان را تکامل می دهد و به سوی هدف نهایی بالا می برد، آشنا گشتم. این اندیشه بزرگ را وقتی که با اندیشه های کوتاه بین و نادانی که بشریت در آن دست و پا می زد و در شرق و غرب و شمال و جنوب با آن می زیست، مقایسه می کردم، از خود می پرسیدم: چگونه انسانیت در این باتلاق گندیده و گودال تاریک می زید، در حالی که در کنار او، این چراگاه و چمنزار دلربا و آبخشور زلال و باصفا و مکان بس بلند و نورتابان و رخشان است... در سایه قرآن، می دیدم که میان انسان، همان گونه که خدایش خواسته و میان این جهانی که پروردگارش آفریده، همنوایی و هماهنگی استوار و زیبایی برقرار است. وقتی که با دقت بیشتر نگاه می کردم، می دیدم که فساد و تباهی و جنگ و آشوبی که بشریت در منجلا ب آن غوطه ور است به علت انحراف از قوانین جهانی و برخورد تعالیم فاسد و بدکرداری است که دیگران بر او دیکته کرده با سرشتی که او را خدایش بر آن سرشته است. به خود می گفتم: کدام اهریمن پست و ناپکاری است که او را بدین راه انداخته است و به سوی چنین دوزخی کشانده است؟... در سایه قرآن آموختم که در این جهان بی کراں، تصادف کور و کر و جهش ناگهانی، فاقد اعتبار است...» این تفسیر ارزشمند، به زبان های مختلف دنیا و مخصوصاً به زبان فارسی ده ها بار ترجمه و باز چاپ شده است. نخستین ترجمه جزء اول، این تفسیر ارزشمند در کشور ما، از سوی رهبر شهید ترجمه و در ثور ۱۳۵۲ خورشیدی به تیراژ یک هزار نسخه چاپ و به نشر رسیده است و چاپ دوم و سوم آن در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نیز به نشر رسیده است که اینک، این بار، ترجمه مبارکه - پس از ویرایش و تحشیه و استخراج احادیث آن از سوی مرکز تدوین - در آستانه رفتن به چاپخانه قرار دارد. جهت معلومات بیشتر به مقدمه تفسیر فی ظلال القرآن ترجمه استاد مصطفی خرم دل و فصلنامه بیّنات سال سیزدهم شماره ۳، تفسیر فی ظلال القرآن و مباحث علوم قرآنی (۱)، مقاله ای از: دکتر سیده فاطمه حسینی میر صفی، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی اصلاح مراجعه کنید. <http://www.islahweb.org/node/1058>، تاریخ نشر: ۱۳۸۶/۱۱/۹ ه. ش. «مرکز».

در یکی از جلسات، یک عضو شورای اجرایی حرف‌هایی زد که مورد اعتراض یک برادر - که هم‌اکنون به دیار شهدا رفته‌است - واقع شد. این برادر کلمات توهین‌آمیز را در حضور استاد به آن عضو اجراییه بیان داشت... رهبر ما حرف‌های او را قطع کرد و یک سیلی بر روی او نواخت!

همچنین حکایت کرده‌اند که روزی رهبر ما در حالی که بالای فردی خشمگین بود، وی را یک سیلی یا قفاق زد!

روزی استاد شهید؛ یک برادر را به حضور خویش فرا خواند و از توافق در مورد او سخن گفت، رئیس دولت پذیرفته‌است که او به حیث معین نشراتی در یکی از وزارت‌ها، خدمت کند... برادر موصوف در جواب گفت: من رئیس نشرات این وزارتخانه‌ام و فقیری که تازه از خارج آمده و بیکار است، برای این مأموریت مناسب است؛

استاد در جواب فرمودند: برای فقیری وزارت را در نظر دارم... و من بلافاصله گفتم: وزارت یک کار سنگین و من حوصله آن را ندارم؛

رهبر ما بر آشفت و با قهر گفت: همیشه خود را پس می‌کشی و شانه خالی می‌کنی... صدها نفر از ما فقط یک ریاست را می‌خواهند و شما به وزارت راضی نیستید؟

و باز به مطلب اصلی که همانا کلمه «نالایق» است بر می‌گردیم:

من دو بار شاهد به کار بستن این کلمه در مورد دو نفر بوده‌ام، زمانی که دفتری برای جمعیت اسلامی در یکی از ولایات خریده شد و مقدار پول آن باقی بود، استاد شهید به من - که رئیس دارالانشای جمعیت بودم - پول مذکور را داد و تأکید کرد که فلان... «نالایق» به آن دست پیدا نکند که در گذشته نیز خیانت کرده‌است و من پول مذکور را توسط بانک به مسئول دفتر آن ولایت، فرستادم و رسید آن را دریافت داشتم.

در یکی از جلسات شورای رهبری، رهبر ما در مورد فروش ملکیت جمعیت، دستور دادند، این ملکیت به نام یکی از افراد جلسه بود، فرد مذکور با تبسم و طنز گفت: حالا ملکیت‌های ما را به فروش می‌رسانید؟

استاد شهید بلافاصله برآشفته و با قهر گفت: «نالایق» حرف زدن را یاد بگیر؛ آن برادر قهر کرد و از جلسه بیرون رفت...

یکی از برادران که مانند ما ناراحت شده بود، خدمت رهبر عرض کرد. کار خوبی نشد... و رهبر ما در همان مجلس با تبسم گفت: آدم خوبی است و موضوع به سادگی و آسانی حل شد و فضای اعتماد و دوستی کمافی السابق برقرار شد.

حرف‌ها و خاطره‌های شیرین و دوست‌داشتنی‌ای که همه از حلم و دوستی و طنز و تبسم رهبر شهید ما حکایت می‌کند، همه را دیده و شنیده‌اید و این بار فقط خاطره‌های از پرخاش و قهر آن رهبر شهید را آوردم که در همان مجلس به تبسم و تأییدشان مبدل گشت و فضای ناآرام مجلس را فقط در دقایقی مبدل به آرامش و خوش‌خویی ساخت.

یاد و خاطره‌های رهبر عظیم و گران‌قدر ما جاویدان باد.*

مرد بزرگ، با مواقف بزرگ

نویسنده: دكتور عنايت الله خليل هدف؛

استاد دانشگاه و عضو شورای رهبري جمعيت اسلامي افغانستان

مردان بزرگ همان گونه که زندگی شان بزرگ است، مرگ شان نیز بزرگ می باشد. استاد شهید، پروفیسور برهان الدین ربانی، بنیان گذار نهضت اسلامی افغانستان، رهبر جهاد و مقاومت مردم افغانستان، امیر جمیعت اسلامی، نخستین رئیس جمهور دولت اسلامی و رئیس شورای عالی صلح، از همین مردان بزرگ تاریخ است که سراسر زندگی اش با مواقف بزرگ توأم بود و پایان زندگی اش با شهادت، گواه خوب این مدعاست.

سخن گفتن و قلم زدن از شخصیت استاد شهید و مواقف و کارنامه های وی، کار بس دشواری است. به حق شخصیت استاد شهید به بحر پرتلاطم و خروشان می ماند که امواج آن، پی هم در حالت جهش و پرش و تغییر و تجدید است. از این رو نمی توان آن را برشمرد و یا هم شخصیت استاد شهید، مانند کوه شامخی است که دارای فراز و نشیب و دره ها و صخره های فراوان است، از این رو نمی توان به قله های سرکشیده و اطراف و اکناف آن رسید.

سال ها باید دوید و خزید و انتظار کشید؛ تا مرواریدهای خفته در اعماق این بحر خروشان و الماس های نشسته در دل این صخره عملاق را به دست آورد و این امر، رسالت رهروان راستین استاد شهید است؛ تا در راستای تحقق و حصول این مأمول، صادقانه و هدفمندانه جدوجهد کنند.

این خامه ناتوان به حیث یکی از پاسداران فکر و اندیشه استاد شهید، در حالی که پیکر غرقه درخونش همین اکنون در انتظار تجهیز و تدفین است، در پاسخ به تقاضای عاجل برادر عزیزم آقای ثمرالدین ثامر سردبیر جریده مجاهد، نخستین ارگان نشراتی جهاد، به صاحب امتیازی استاد برهان الدین ربانی، با

توتر و عجالت و سراسیمگی چند برگی از مواقف بزرگ استاد شهید را به شرح زیر خدمت خوانندگان گرامی، دوستداران و رهروان استاد شهید رقم می‌زند:

* زندگی استاد شهید در دوره‌ها و مراحل مختلفش، همراه با مواقف بزرگ رقم خورده‌است. مخصوصاً مراحل دوران جهاد ملت مسلمان افغانستان در برابر تجاوز و اشغال کشور، توسط امپراتوری خون‌آشام اتحاد شوروی وقت، که استاد شهید همواره در پیشاپیش رستاخیز عظیم ملت قرار داشته و همیشه سنگ تهداب و محور وحدت و یک‌پارچگی احزاب جهادی، ایتلاف‌ها و تجمّعات گروه‌ها و تشکیلات جهادی بود که تفصیل و تشریح این موضوع بحث دیگری می‌خواهد؛

* در دوران جهاد مسلحانه ملت مسلمان افغانستان، در برابر قشون سرخ شوروی سابق، در حالی که اکثریت دست‌اندرکاران احزاب و گروه‌های جهادی، شکار تفرقه و تجزیه بودند و در دایره‌های تنگ فکری، حزبی و منفعتی گرفتار بودند. استاد شهید با استفاده از ریاست دوره‌ای ایتلاف احزاب جهادی، در رأس هیئت زعمای مجاهدین به امریکا سفر کرد و در ملاقات صریح و جرأت‌مندانه، با رئیس‌جمهور وقت امریکا «رونالد ریگان» و سرمنشی ملل متحد، قضیه عادلانه ملت افغانستان را به سطح بین‌المللی مطرح ساخت. در حالی که اکثریت رهبران جهادی و دست‌اندرکاران جهاد، با این حرکت جسورانه و موقف بزرگ استاد شهید، مخالفت ورزیدند؛ اما، گذشت زمان، حقانیت و بزرگی موقف استاد شهید را بر ملا ساخت؛

* سفر استاد شهید در رأس هیئت مجاهدین به مسکو، پایتخت امپراتوری اشغالگر شوروی سابق و مقابله سیاسی و دیپلماتیک موفقانه با ابرقدرت زمان و شکست دادن سردمداران کرملین در میز مذاکره و افشای جنایات‌شان در افغانستان، یکی دیگر از مواقف بزرگ استاد شهید است که تاریخ جهاد بزرگ ملت مسلمان افغانستان، این موقف بزرگ استاد شهید را ثبت تاریخ کشور عزیزمان کرده‌است؛

* رهبری دولت اسلامی و مقاومت مجاهدین افغانستان در دوران دشوار و

پرمایه‌ای تأسیس دولت اسلامی و تجاوزات آشکار دشمنان سالمیت و عزت افغانستان در دهه هفتاد هجری شمسی، از مواقف بزرگ دیگری استاد شهید است، که با وجود سلطه طالبان بر بیشتر از نود درصد خاک کشور، باز هم کشورهای اسلامی و جامعه جهانی، در نتیجه رهبری حکیمانه و باادبیت استاد شهید، دولت اسلامی افغانستان را بدون داشتن پایتخت و مقومات حیاتی دولت، به رسمیت می‌شناختند و تا سقوط رژیم طالبان و برگشت دوباره موفقانه مجاهدین به پایتخت کشور، دولت اسلامی افغانستان با قیادت و رهبری استاد شهید، کرسی افغانستان در ملل متحد و کشورهای جهان را در اختیار داشت؛ * انتقال مسالمت‌آمیز و تاریخی قدرت به اداره مؤقت، به ریاست آقای حامد کرزی، در سال هشتادویک هجری شمسی، از مواقف بزرگ استاد شهید است که تاریخ چندصد ساله افغانستان این پدیده را به یاد ندارد.

در این کشور، کمتر زعیمان و زمامداری گذشته‌اند که به رضایت از ارگ کابل بیرون شده باشند و یا زنده از این کاخ برآمده باشند؛ اما استاد شهید با این موقف بزرگ خود، به ملت افغانستان و جهانیان، این امر غیر قابل قبول را به اثبات رساند و صفحه جدیدی را در تاریخ معاصر کشور به خط زرین برای همیشه درج کرد و با این موقف بزرگ، دشمنان اسلام و بدخواهان حرکت‌های اسلامی را گنگ ساخت که گویا مسلمانان و رهبران نهضت‌های اسلامی، تنها برای به دست آوردن قدرت مبارزه می‌کنند و یا از قدرت دست نمی‌کشند؛

* آخرین و جاویدانه‌ترین موقف بزرگ استاد شهید، همین تراژیدی و سوگ عظیمی است که ملت مسلمان و مجاهد افغانستان، اکنون در پای آن نشسته است.

استاد شهید در حالی که بسیاری از هم‌زمان و پیروانش راضی نبودند، با دوراندیشی و درک خطورت، مرحله و ضرورت برگرداندن صلح و امنیت به این سرزمین افسرده و ملت دردمند و مظلوم و بیچاره، مسئولیت خطیر کاروان صلح را عهده‌دار گردید و با وجود موانع و کارشکنی‌های بی‌شمار، عدم صداقت و شفافیت دست‌اندرکاران برنامه صلح در سطح داخلی و خارجی و همچنین با

وجود کهولت و مریضی خویش به‌طور شبانه‌روزی، در جهت صلح و امنیت، حفظ وحدت ملی و قطع ساختن دست‌ها و توطیه‌های پیدا و پنهان دشمنان دین و میهن، با عزم استوار، کشتی شکسته صلح را تا آخرین رمق، قیادت کرد و جان عزیزش را فدای داعیه صلح و نصرت اسلام و عزت و آبروی وطن و ملت ساخت و افتخار جاویدان «شهید صلح» را کمایی کرد.

روحش شاد، راهش پر راهرو و یادش گرامی باد. *

۶

فرو مُرد قنديل محرابها

نويسنده: وحيد مزده، پژوهشگر و آگاه امور سياسى

یک سال گذشت و چه زود گذشت. گویی همین دیروز بود که با چشمان اشکبار، پیکر به خون آلوده اش را تا منزل خاک تشییع کردیم! دقیقاً به یادم نیست که چند ماه پیش از شهادتش به دیدنش رفتم، او بعد از یک عمل جراحی هنوز هم احساس کسالت داشت و برایم گفت که چگونه در کویت به صورت ناگهانی دچار حمله قلبی شد. گفت: من هرگز گمان نداشتم که بیماری قلبی دارم و بیماری را ساده انگاشتم؛ اما این بیماری حمله غافلگیرکننده ای دارد و من نیز هنگام بالا آمدن از زینه یک ساختمان غافلگیر شدم؛ اما عمرم باقی بود... استاد از حمله غافلگیرانه بیماری قلبی جان به سلامت برد؛ اما با حمله غافلگیرانه یک قاتل به شهادت رسید. تقدیر چنین بود که او شهید شود. برای شخصیتی چون او، مرگ در بستر بیماری بسیار کوچک بود.

استاد و شورای عالی صلح:

استاد، به این باور بود که صلح ضرورت اولی و اساسی افغانستان است؛ اما به دشورای های این راه نیز به روشنی آگاهی داشت. او می دانست که رسیدن به صلح کار ساده ای نیست و نیاز به تلاش و در عین حال صبر و تحمل دارد و به همین دلیل ریاست شورای عالی صلح را پذیرفت.

شیوه کار، در شورای عالی صلح از همان آغاز کار بر بنیاد شفافیت نهادن شد. به این معنی که از همه اعضای این شوری خواسته شد، تا هر کدام شان از امکانات خود برای رابطه با طالبان استفاده کنند؛ تا زمینه برای تماس، ممکن گردد و راهی برای مذاکره و تفاهم به میان آید، از همان آغاز کار شورای عالی

صلح، اعلام این مطلب که امریکا به امر صلح در افغانستان کمک خواهد کرد و برای این کار صدها میلیون دالر اختصاص داده است، این شوری را به محلی برای زدوبندها به منظور دستیابی به منافع مادی مبدل کرد، این مسئله حتی موجب اعتراض صبغت‌الله مجددی گردید که می‌گفت: وی در طول چند سال گذشته در همین راستا با دست خالی کار کرده و دستاوردهایی هم داشته است و اکنون باید از پول‌هایی که به شورای عالی صلح رسیده است، مقداری به وی نیز داده شود.

این شیوه کار، موجب گردید تا عده‌ای به امید به دست آوردن امتیاز در تلاش رابطه با طالبان گردند. طبعاً کسانی که سابقه کار با طالبان را داشتند، از امکان بهتری برای ایجاد چنین رابطه نیز برخوردار بودند. در این جلب و جذبها مسئله منافع مادی هم مطرح بود و به همین دلیل هرکس که تماسی را با جانب مقابل برقرار می‌کرد، می‌خواست آن را از دید دیگران مخفی نگهدارد. در مواردی، افرادی فقط به نام طالب با این شوری رابطه گرفتند، پول‌هایی به جیب زدند و رفتند.

استاد شهید را به ریاست چنین نهادی گماشتند، تا روند مذاکره با طالبان را سمت‌وسو دهد. در حالی که استاد مشتاق پیگیری راه صلح بود و دوام جنگ را جز دوام تباهی و مصیبت نمی‌دانست، طالبان از همان آغاز با صدور اعلامیه‌ای، این شورا را یک نهاد امریکایی دانستند که از جانب پنتاگون تمویل می‌شود و کسانی که خود به صلح باور ندارند، در آن تجمّع کرده‌اند.

طالبان بارها ثابت کرده‌اند که در سرسختی و پافشاری بر مواضع‌شان همتا ندارند؛ اما با وجود چنین تجربه و شناخت از آنان، عده‌ای در شورای عالی صلح به این باور بودند که می‌توان با رهبری طالبان در تماس شد. این گروه به این باور بودند که پروسه کشاندن افراد رده‌های پایین طالبان به روند صلح زمانگیر است؛ اما اگر با رهبری آنان در تماس شویم و رهبری طالبان به این کار تشویق گردد، رده‌های پایین و جنگجویان از رهبری‌شان اطاعت خواهند کرد و در این صورت پروسه صلح مؤثرتر و سریع‌تر تحقق خواهد یافت. همیشه

این سوال در رسانه‌ها مطرح می‌شد که شورای عالی صلح که بیش از یک سال از تأسیس آن می‌گذرد، چه کاری در جهت صلح انجام داده‌است؟ از زمان تشکیل این شوری به جای اینکه در ناامنی‌ها کاهش به عمل آمده باشد، مردم شاهد گسترش ناامنی و جنگ‌اند.

در اواخر استاد شهید حملات لفظی تندی بر طالبان داشت و آنان را به‌عنوان گروهی که به ارزش‌های دینی اهمیتی قایل نیستند و حتی از اطفال نیز در راه مقاصدشان مانند حملات انتحاری استفاده می‌کنند، مورد انتقاد شدید قرار داد، بیان چنین موضع تند از جانب کسی که در مقام رئیس شورای عالی صلح، باید روی برنامه صلح با طالبان کار کند، نشان از دلسردی وی از موضع جنگ طلبانه طالبان داشت که هیچ تمایلی به صلح نشان نمی‌دادند.

رابطه با هندوستان

در ماه می ۲۰۱۱ م، «من موهن سنگ» صدراعظم هندوستان، سفری به افغانستان داشت که بسیار بااهمیت تلقی شد. وی در این سفر با استاد برهان‌الدین ربانی نیز ملاقات داشت و روز ۱۳ می، در پارلمان افغانستان سخنرانی کرد. صدراعظم هند ضمن قدردانی از مهربانی و محبت مردم افغانستان، سخنرانی‌اش را در پارلمان افغانستان افتخار بزرگی دانست که نصیب هر رهبر خارجی نمی‌گردد. به‌راستی هم که چنین استقبال از یک رهبر خارجی در افغانستان کمتر سابقه دارد؛ زیرا سخنرانی در پارلمان به‌معنای داشتن رابطه نهایت نزدیک میان دو کشور است.

پاکستانی‌ها هرچند در ظاهر ناراحتی خود را از این اقدام دولت افغانستان ظاهر نساختند؛ اما با توجه به رابطه خوب میان دولت استاد ربانی و هند در دوران زمامداری استاد، به این باور شدند که چنین کاری به مشوره شخصیت‌هایی از «جبهه متحد» در درون دولت افغانستان صورت گرفته است. خشم حلقه‌های خاص پاکستان متوجه همین عناصر شد.

صدراعظم هند، از روند مصالحه حکومت افغانستان پشتیبانی کرده، گفت: این به شما نماینده‌های ملت ارتباط دارد که آینده کشورتان را بدون

مداخلات خارجی رقم زنید و تصمیم بگیرید. این حق شما به‌عنوان کشور مستقل است و هند به هر انتخاب و تصمیم شما احترام می‌گذارد. این سخنان وی را می‌توان اشاره به پاکستان دانست که مدعی است برنامه صلح در افغانستان بدون همکاری پاکستان تحقق نخواهد یافت.

صدراعظم هند، در این سفر ابراز تمایل کرد، تا هندوستان و افغانستان قرارداد استراتژیک با هم به امضا برسانند.

روز چهارشنبه، ۱۲ جولای استاد برهان‌الدین ربانی در مقام رئیس شورای عالی صلح، سفری به هندوستان داشت، رسانه‌ها خبر این سفر را چنین گزارش دادند:

برهان‌الدین ربانی رئیس شورای عالی صلح افغانستان در رأس یک هیئت ۱۷ نفری به هند سفر کرد؛ تا با مقامات «دهلی جدید» در مورد مذاکرات صلح افغانستان با مخالفین و طالبان صحبت کند. آقای ربانی حین رسیدن به دهلی جدید، در مورد نقش هند و اهمیت آن کشور در صلح و ثبات منطقه‌ای صحبت کرد. قرار است آقای ربانی با «من موهن سنگ» صدراعظم هند و «اس ام کرشنا» وزیر خارجه آن کشور ملاقات کند. آقای ربانی در جریان سفر «من موهن سنگ» به کابل نیز با وی دیدن کرده بود.

در رسانه‌های پاکستانی در مورد سفر استاد به هند، مطالبی به نشر رسید، از جمله اینکه، استاد ربانی در این سفر ابراز تمایل کرده بود، تا از تجربه هند در مذاکرات صلح با شورشیان کشمیری استفاده کنند.

بنابراین، «آی اس آی» استاد ربانی را به‌عنوان عنصر خطرناک برای منافع پاکستان ارزیابی کرد که باید حذف می‌شد.

انتخاب زمان ترور، هم مهم بود. امریکا بعد از واقعه حمله بیست‌ساعت به سفارت این کشور در کابل، به شدت خشمگین بود و پاکستان را به حمایت از گروه حقانی متهم کرد و خواست علیه این گروه دست به اقدام بزند. این به معنای فشار بیشتر بر پاکستان بود. زمان این ترور نیز مصادف با اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. اجلاسی که در آن پاکستانی‌ها خود را زیر فشار بیشتر

امریکا یافتند و مقامات امریکایی از ملاقات با مقامات پاکستانی ابا ورزیدند، در چنین مقطع خاصی از زمان، ترور استاد همه ذهنیت‌ها را متوجه این قضیه ساخت و این مسئله نیز به نفع پاکستان تمام شد.

اکنون یک‌سال بعد از شهادت استاد، ابعاد پشت پرده این ترور، همچنان در هاله‌ای از ابهام پنهان است، حکومت افغانستان از پاکستان خواست، تا در مورد روشن شدن قضیه شهادت استاد، با افغانستان همکاری کند، در حالی که پاکستان خود مظنون ردیف اول در این قضیه است.

قندیل محراب‌های وحدت خاموش شد؛

استاد به‌عنوان یک رهبر مورد احترام ملت، این توان را داشت که گروه‌های متفرق ملت را گرد هم آورد و آنان را علیه برنامه‌های شیطانی دشمنان این مرزوبوم بسیج کند. برنامه شوم ایجاد تفرقه و حتی طرح‌های خطرناک تجزیه از جانب دشمنان این کشور، ایجاب می‌کند، تا محورهای وحدت ملت از صحنه حذف گردند. استاد مهم‌ترین محور این وحدت بود و شهادتش نشان داد که دشمنان افغانستان از هیچ چیزی به اندازه وحدت افغان‌ها هراسان نیستند. آیا همین درس برای ما افغان‌ها کافی نیست؟*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال یازدهم، شماره «۲۴»، ۲۹ سنبله ۱۳۹۱ هـ.ش. «مرکز..»

در مشهد عشق، جز نکو را نکشند!
نویسنده: وحید مژده؛ پژوهشگر و آگاه امور سیاسی

در کشورهای عقب نگاه‌داشته شده مانند افغانستان، زمانی که جامعه به مشکل و بحران مواجه می‌شود، همه به یاد شخصیت‌هایی می‌افتند که دیگر در صحنه نیستند. در چنین کشورها عظمت شخصیت‌ها تا آن‌گاه که زنده‌اند، کمتر مشهود است.

استاد شهید در افغانستان یکی از همین شخصیت‌ها بود. او به‌عنوان یک رهبر جهاد، فریضه‌ای را که ایمان و اعتقادش و وجیه‌ای را که تاریخ به‌دوشش نهاده بود، ایفا کرد و سرانجام سر بر سر این کار نهاد...

شاید باشند کسانی که استاد را به این دلیل که دوران حکومت‌داری وی به‌عنوان رئیس دولت مجاهدین، با جنگ‌های تنظیمی توأم بود، مورد انتقاد قرار دهند؛ اما چنین داوری سطحی و به‌دور از درک واقعیت‌هاست. آن جنگ‌ها را دست‌های خارجی به‌راه انداخته بودند و این برنامه‌ای بود که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی وقت، برای افغانستان روی دست گرفته شده بود. حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که استاد در آن زمان پرچم تسلیم در برابر جنگ‌افروزان را هم برمی‌افراشت، جنگ در این کشور به پایان نمی‌رسید و صلح برقرار نمی‌شد.

جهاد افغانستان نمادی از نوعی «پان اسلامیزم» را نیز به نمایش گذاشت. در این جهاد مسلمانان از سراسر جهان اسلام - از مراکش تا فلیپین - سهم گرفتند، مرزهای جغرافیایی، دیگر مانع از پیوستن مسلمانان برای کمک به

همدیگر نمی‌شد و این تجربه بسیار مهمی بود که باید بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در کشورهای دیگر به کار گرفته نمی‌شد.

بنابراین؛ باید این تجربه به شکست مواجه می‌شد؛ تا در جای دیگری از جهان اسلام تکرار نشود، دنیای غرب که در دوران جهاد با سخاوت به مردم افغانستان کمک می‌کرد، فردای فروپاشی اتحاد شوروی، افغانستان را به فراموشی سپرد. این فراموشی اشتباه نبود؛ بلکه، تصمیم از قبل برنامه‌ریزی شده برای رسیدن به اهدافی بود که بعدها به تدریج چهره خود را نمایان ساخت.

قصد اصلی دشمنان اسلام این بود که این ملت به نام قوم، زبان، مذهب و سمت از هم جدا گردد؛ تا جهاد و قربانی‌های عظیم ملت افغانستان به عنوان یک مثال در برابر امت مسلمه طوری قرار داده شود، که جهاد و ستیز با استعمار، جز ویرانی برای کشورها و بدبختی برای ملت‌ها نتیجه‌ای ندارد. برنامه استعمارگران برای دوران بعد از جنگ سرد، همین بود که از افغانستان آغاز شد و به سرعت به سراسر جهان اسلام بسط و گسترش یافت.

جنگ علیه تروریسم، که تا امروز به این نام، خون صدها هزار مسلمان بر زمین ریخته شده، ادامه همان جنگ است، که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در افغانستان ادامه یافت. تصمیم به ادامه این جنگ در افغانستان و توسط حکومت مجاهدین یا گروه‌های مخالف این حکومت گرفته نشده بود؛ بلکه تصمیمی بود که در مراکز مطالعات استراتژیک و اتاق‌های فکر، در برخی از کشورها در خارج از افغانستان گرفته شده بود؛ تا به نام (جنگ تمدن‌ها) آتشی را برافروزند که در نهایت به حاکمیت کامل یک تمدن اهریمنی بر جهان بینجامد که هدفی جز غارت و چپاول هستی دیگران ندارد.

در میدان افغانستان گروه‌های طفلان‌ه از پیش قدمی به سوی کابل و ارتفاعات مشرف به کابل ابراز شادمانی می‌کردند و آن را پیروزی می‌دانستند... کدام پیروزی!؟

استاد به این حقیقت پی برده بود و او به خوبی از بازی استعمار در افغانستان و سایر کشورهای اسلامی آگاه بود او به این باور بود که باید افغانان

با هم متحد گردند، زمانی که وی به‌هیئت رئیس شورای عالی صلح برگزیده شد، به این تصمیم رسیده بود؛ تا به مخالفان مسلح دولت بفهماند که دوام جنگ، فقط منافع استعمار را تأمین می‌کند و باید به‌صورت جدی در جهت رسیدن به صلح کوشید. باید افغانستان از این دام اهریمن نجات یابد. استاد پاکستان را وسیله‌ای در دست غرب می‌دانست که برای آتش افروزی از جنوب آسیا، تا آسیای میانه به‌کار گرفته شده‌است و به این باور بود که اگر ما بتوانیم در افغانستان به یک صلح واقعی از راه تفاهم با مخالفان دست یابیم، قادر خواهیم بود، تا به بازی پاکستان در کشور خود و حتی در منطقه پایان دهیم و همان‌گونه که پاکستان امروز از راه ایجاد ناامنی در کشورهای دیگر، از جهان باج می‌گیرد، ما قادر خواهیم بود، تا با جلوگیری از این برنامه‌های پاکستان، در میان کشورهای منطقه که سخت نگران وضع‌اند، اعتبار و اهمیت افغانستان را بلند ببریم و از کمک‌های مادی آن‌ها نیز به نفع پیشرفت در کشور خود استفاده کنیم.

استاد با این دید عامیانه - که متأسفانه در میان خواص ما هم پُرطرفدار است - مخالف بود که پاکستان به تنهایی در صدد ایجاد ناامنی در افغانستان است. استاد به‌عنوان یک رهبر جهاد، که در سال‌های طولانی با عملکرد مقامات پاکستانی از نزدیک آشنا بود به این باور بود که پاکستانی‌ها این جرئت را ندارند، که حتی در مورد مسایل داخلی‌شان، بدون جلب حمایت کشوری تصمیم بگیرند، چه رسد به مسایل خارجی. از جمله مداخله در کشورهای دیگر. او تلاش داشت، تا از طریق تماس مستقیم با مخالفان مسلح دولت افغانستان، برنامه صلح در افغانستان را از انحصار خارجیان بیرون آورد. این تصمیم استاد، عبور از خط قرمزی بود که در قضیه افغانستان وجود دارد و سرانجام جان بر سر این کار نهاد.



بن‌بست انتخابات هم ما را به یاد استاد می‌اندازد... اگر او در میان ما می‌بود، با توجه به نفوذی که در میان گروه‌های سیاسی تأثیرگذار بر روند انتخابات

داشت، قادر بود، تا از این بن‌بست از همان آغاز کار جلو بگیرد...؛ اما از آنجا که برنامه این بحران از قبل طرح‌ریزی شده بود و برنامه‌ای هم برای صلح در این کشور روی دست نیست، حذف استاد از صحنه نمی‌تواند تصادفی باشد.*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال سیزدهم، شماره ۲۲، ۲۹ سنبله ۱۳۹۳ ه.ش. «مرکز...»

نقش استاد ربانی در صلح تاجیکستان
نویسنده: دکتر شمس الحق آریانفر

جمهوری تاجیکستان در ۹ سپتامبر ۱۹۹۱م، استقلال خود را به دست آورد، در سال ۱۹۹۲م، گرفتار جنگ داخلی شد. این جنگ تا سال ۱۹۹۷م، برای مدت ۵ سال دوام یافت.

برنامه گفت‌وگو برای صلح در این کشور بعد از ۲ سال جنگ، از ۵ ماه اپریل ۲۰۰۴م، آغاز گردید. این برنامه و مذاکره حدود سه سال یا ۱۱۷۱ روز ادامه داشت. در این مدت غیر از گفت‌وگوها و نشست‌های گروه‌های کاری، دست‌کم ۲۰ مرتبه جوانب درگیر تاجیک به مذاکره نشستند. در همین روند، ۷ مرتبه امام علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان و سید عبدالله نوری^۱ رهبر

۱. استاد سید عبدالله نوری بنیان‌گذار حزب نهضت اسلامی تاجیکستان؛ در ۱۵ مارچ سال ۱۹۴۷م، در روستای آشتیان سابق ناحیه «سَنگوار» (طویل‌دره) به دنیا آمد. او در سال ۱۹۶۴م، مکتب تحصیلات همگانی را ختم کرد. سپس دوره مهندسی را در مؤسسه آمار شهر «فُرغان‌تپه» به اتمام رسانده در اداره مذکور به عنوان مهندس تا سال ۱۹۸۶م، ایفای وظیفه کرد. وی نزد علمای معروف منطقه اش، علوم: «صرف و نحو»، «معانی»، «منطق»، «تاریخ اسلام»، «حدیث»، «تفسیر قرآن» و غیره را فرا گرفت. مرحوم نوری، در ماه جون ۱۹۸۶م، از جانب مقامات امنیتی سابق اتحاد شوروی به جرم فعالیت سیاسی بازداشت شد و در ماه فبروری ۱۹۸۷م، به حکم دادگاه ولایت فُرغان‌تپه، به مدت یک‌سال و نیم به زندان محکوم شد. او مدت محکومیت را در زندان‌های سبیری و شرق دور گذراند. استاد سید عبدالله نوری، به همراه چهار نفر از شاگردانش در ۲۰ اپریل ۱۹۷۳م، سازمان «نهضت جوانان اسلامی تاجیکستان» را در وادی «وُخْش» تأسیس کرد که بعداً به حزب نهضت اسلامی تاجیکستان تبدیل شد. این نهضت نخستین سازمان سیاسی اسلامی در بین کشورهای آسیای میانه بود. استاد نوری از سال ۱۹۸۹م، تا سال ۱۹۹۲م، مسئولیت سردبیری مجله «منبر اسلام»، نشریه اداره مسلمانان جمهوری تاجیکستان را به عهده داشت و هم‌زمان رهبر حزب نهضت اسلامی تاجیکستان به طور غیررسمی بود. استاد نوری بر اثر جنگ داخلی، در آغاز سال ۱۹۹۳م، به افغانستان هجرت کرد و به مبارزه سیاسی و نظامی پرداخت و برای بازگرداندن حقوق از دست‌رفته مهاجران و آوارگان تاجیک، کوشش‌های زیادی به خرج داد. این سازمان سیاسی و نظامی با رهبری او در آغاز شدن مذاکرات صلح بین تاجیکان، در ماه اپریل ۱۹۹۴م، نقش اساسی داشت. روند مذاکرات صلح بین تاجیکان (اپریل ۱۹۹۵ تا جون ۱۹۹۷) تحت رهبری سید عبدالله نوری و با

اتحاد نیروهای مخالف، باهم ملاقات کردند که دو دیدار نامبرده در افغانستان صورت گرفت، مذاکرات دیگر در شهرهای مسکو، تهران، اسلام‌آباد، عشق‌آباد، آلمانی، بیسکک و مشهد بود.

ملاقات رهبران تاجیک در افغانستان:

با وساطت و پادرمیانی پروفیسور برهان‌الدین ربانی، دو ملاقات سرنوشت‌ساز و اساسی تاجیکان، رئیس‌جمهور تاجیکستان، امام علی رحمان و استاد سید عبدالله نوری رهبر اتحاد مخالفان در افغانستان صورت گرفت.

۱- ملاقات امام علی رحمان و سید عبدالله نوری در ارگ ریاست جمهوری کابل، مؤرخ ۱۷ می ۱۹۹۵م، با میزبانی استاد ربانی؛

۲- ملاقات امام علی رحمان و سید عبدالله نوری در ناحیه «خوسده» ولایت تخار افغانستان، با میزبانی استاد ربانی و احمدشاه مسعود.

با در نظر داشت واقعیات و بررسی رویدادها، سرنوشت صلح تاجیکان در این دو ملاقات تعیین گردید، چند اصل این ادعا را مسجل می‌سازد:

- استاد برهان‌الدین ربانی به‌عنوان رئیس‌جمهور افغانستان، با در نظر داشت عمق توطیه‌ها در منطقه دو جانب را آگاهانه به مذاکره دعوت کرد؛

- استاد ربانی و احمدشاه مسعود به‌عنوان مسئولان و رهبران افغانستان صمیمانه می‌خواستند در کشور برادر (تاجیکستان) صلح برقرار گردد؛

همکاری و با پادرمیانی دولت اسلامی افغانستان به رهبری شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی و شهید فرمانده مسعود، با موفقیت انجام یافت. به منظور هرچه سریع‌تر رسیدن به توافق نهایی، وی هفت بار در خارج از تاجیکستان با رئیس‌جمهور تاجیکستان امام علی رحمان دیدار و ملاقات کرد. این ملاقات‌ها در روند مذاکرات صلح در تاجیکستان تأثیرات مهمی داشت. از ماه جولای ۱۹۹۷ تا ۳۱ مارچ ۲۰۰۰م، سید عبدالله نوری ریاست کمیسیون آشتی ملی را به‌عهده داشت و در استقرار صلح و آشتی و وحدت و تفاهم مردم تاجیکستان سهم بزرگی داشت. او از ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۹م، تا هنگام درگذشت، رهبر حزب نهضت اسلامی تاجیکستان بود، وی همچون سیاست‌مدار دانا و ورزیده، با تمکین و دوراندیش و همچون فقیه و دانشمند علوم اسلامی در عرصه بین‌المللی شناخته شده است. همچنین در زمان حیات چندین اثر علمی، سیاسی، دینی و فلسفی را به چاپ رسانده بود. سرانجام این رهبر فرزانه تاجیک، در ۹ اگست ۲۰۰۶م، در شهر دوشنبه درگذشت، میلاد نور، آن سوی سیاست از جمله آثار اوست. نگاه: پایگاه اطلاع‌رسانی پیام آفتاب، سید عبدالله نوری، تاریخ انتشار: شنبه ۱۱ جوزای ۱۳۹۲ هـ.ش، ساعت ۱۳:۳۳. <http://www.payam-aftab.com/fa/doc/news/۲۲۶۹۹>. «مرکزی»

- تجارب بزرگ تداوم جنگ داخلی و پیامدهای آن در افغانستان به عنوان شاهد جنگ برادرکشی در برابر همگان قرار داشت؛

- در ملاقات افغانستان بود که نخستین بار دو جانب جنگ تاجیکستان باهم آشنا شدند و برای مدت ۵ ساعت تنها ملاقات کردند و با توصیه های خردمندانه استاد ربانی، نه با خشونت، که با صمیمیت به صحبت نشستند؛

- استاد ربانی و احمدشاه مسعود، به تاجیکان خاطر نشان ساختند که علاقه مند نیستند، پایگاه تداوم جنگ تاجیکستان در افغانستان باشد، تا آنجا که به رهبران مخالفان گفتند: «شما به عنوان برادران دینی و هم زبان و هم فرهنگ ما، می توانید سال ها در این کشور زندگی کنید؛ اما از این کشور نمی شود به حیث پایگاه جنگ استفاده شود.»؛

- استاد ربانی به عنوان سیاست مدار کارکشته ای که در بطن حوادث منطقه رشد کرده بود، دسایس پنهان و توطیه های جهانی علیه امنیت مسلمانان و آسیای مرکزی را تشریح کرد و نتایج و دستاوردهای تداوم جنگ را در افغانستان روشن بینانه توضیح کرد و نشان داد که از جنگ، ثمر ما، جز نابودی، حاصلی نیست.

استاد در مصاحبه خود با عبدالله، رهنمای دانشمند تاجیک می گوید:
«برای شرح دسایس اجنبی و اهمیت صلح و برادری تاجیکان، با استاد عبدالله نوری، از قندز تا بدخشان، در بین موثر صحبت کردم.»؛

- استاد ربانی شخصاً به کمپ شرکت - که مهاجران تاجیک در آنجا سکونت داشتند - رفت و آنان را از پیامدهای جنگ بر حذر ساخت و به پروسه صلح تشویق و ترغیب کرد.

در مذاکرات افغانستان بود که برای اولین بار تهداب صلح گذاشته شد و لایحه ای در باره تشکیل کمیته آشتی ملی ترتیب شد و پروتوکیلی که مسایل نظامی را در بر می گرفت تهیه گردید.

این نکات نشان می دهد که استاد ربانی، با صداقت در پی صلح و سعادت تاجیکستان بود و با نظر داشت و تجارب جنگ های داخلی که به کشور ما

تحميل شده بود، می‌خواست تاجیکستان را از آن نجات دهد. جریان کارکردها و فعالیت‌های استاد ربانی در رابطه به تاجیکستان نشان می‌دهد که استاد ربانی با نهایت صداقت و صمیمیت و آگاهانه و مدبرانه، در این زمینه اقدام کرده‌است. تا جایی که اگر این توجّه و تدبیر و اخلاص استاد ربانی نمی‌بود؛ صلح به مشکل به تاجیکستان رو می‌آورد. به این واقعیات توجّه کنند:

۱- سیّد ابراهیم حکمت که حدود ۷ سال از جانب استاد ربانی سفیر افغانستان در تاجیکستان بود، می‌گوید: «تازه دو هفته از ریاست جمهوری جناب استاد ربانی می‌گذشت که بنده از عربستان سعودی به کابل آمدم و در دفتر ایشان در قصر گل‌خانه که شخص سوّم نبود، از ایشان پرسیدم: پالیسی دولت نسبت به تاجیکستان و اوضاع آن از چه قرار است؟» ایشان فرمودند: «دنیا با آرام‌ساختن شرق میانه و فلسطین، شاهد تشنّجات تازه‌ای در آسیای میانه خواهد بود. با عوامل مختلف، فرصت درگیری‌ها و تشنّجات در آسیای میانه نزدیک می‌شود. ما نمی‌خواهیم و به منافع ما هم نیست که يك قطره خون، به‌خصوص در تاجیکستان بریزد، باید تلاش جدی صورت بگیرد، تا جلو خون‌ریزی‌ها و منازعات گرفته شود.»

این سخن درست در ۵ جولای سال ۱۹۹۲م، بود. همه شاهد بودیم که چگونه اوضاع در مابعد انکشاف کرد. (۱)

۲- استاد ربانی به تاجیکستان سفر کرد، این سفر برای استاد ربانی که تازه از جنگ با شوروی - که تاجیکستان هم جزء آن بود - رهایی یافته بود، خالی از دردرس نبود. گذشته از حلقاتی در داخل افغانستان، در میان تاجیکان و در میان کشورهای منطقه نیز نیروهایی بودند که به این سفر استاد رضایت نداشتند. استاد همه خطر‌ها را به جان پذیرفت و مجدّانه داخل اقدام شد؛ تا صلح در تاجیکستان تحقق یابد و آن کشور از جنگ نجات یابد؛

۳- استاد ربانی در مجلسی - که نگارنده نیز حضور داشت - ضمن صحبت از صلح در تاجیکستان، گفت: «در سال آغازین ریاست جمهوری، در سفری که به ازبکستان داشتم، در ختم سفر به رئیس‌جمهور ازبکستان گفتم:

«قصد دارم به تاجیکستان بروم؛ تا اگر ممکن باشد در جهت صلح در آن کشور کاری صورت بگیرد.» کریم اُف به صراحت گفت: «فکر نمی‌کنم ضرورتی باشد، بگذارید مصروف جنگ و جدل خود باشند.»

من که صمیمانه آرزوی صلح و ثبات آسیای میانه را داشتم، از سخن او به حیرت رفتم، چیزی نگفتم؛ اما سفر خود را به تاجیکستان عملی کردم.»

۴- استاد ربانی اولین رئیس‌جمهوری بود که به تاجیکستان سفر کرد و افغانستان اولین کشوری بود که دولت امام علی رحمان را بعد از انتخابات ۱۹۹۴م، مجلس عالی و ریاست جمهوری به رسمیت شناخت و تبریک گفت؛ ۵- استاد ربانی به عنوان رئیس دولت اسلامی افغانستان، امام علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان را در سال ۱۹۹۳م، به افغانستان دعوت کرد، در شرایط آن زمان و وضعیت آن روز افغانستان، این دعوت و پذیرایی نیز کار ساده‌ای نبود؛

۶- در رابطه به توجّه و اقدام صریح، جسورانه و قاطع استاد ربانی، در زمینه تحقق صلح در تاجیکستان، آقای آصفی - سفیر وقت افغانستان در مسکو - می‌گوید: «زمانی که مذاکرات ماه اپریل ۱۹۹۵م، در مسکو به شکست مواجه شد و توره جان‌زاده، رئیس هیئت مخالفان این نکته را اعلان کرد، استاد ربانی صبح وقت پیام دادند و خواهش کردند: «هیئت مخالفان، مذاکره را قطع نکنند و هرچه زودتر مذاکره را از سر گیرند.» ما هم دوباره به میز مذاکره رفتیم، هیئت‌ها دوباره با هم نشستند.»

۷- سه هفته بعد از شکست مذاکرات مسکو، کابل میزبان تاجیکان شد و در ۱۷ ماه می سال ۱۹۹۵م، استاد ربانی، امام علی رحمان و سید عبدالله نوری را در ارگ ریاست جمهوری افغانستان، برای اولین بار به همدیگر معرفی کرد. در همین مذاکرات بود که استاد دستان امام علی رحمان و سید عبدالله نوری را با هم فشار داد و گفت:

«آرزو می‌کنم این دست‌ها یکجا شده، برای ابد به نفع دولت، ملت و سرزمین تاجیکستان با هم باشند و با کمک همدیگر، دولت تاجیکان را

به صورتِ مستحکم حراست و حفاظت کنند.»

در همین روند بود که در ماه آگست همان سال، پروتوکل پرنسپ‌های اساسی صلح و آشتی ملی تاجیکان در شهرهای کابل و دوشنبه به امضا رسید و چارچوب عملی و اساسی آشتی ملی گذاشته شد؛

۸- استاد ربانی، در دهم دسامبر ۱۹۹۶م، در حالی که کابل را از دست داده بود و دنیای مشکلات را به دوش می‌کشید، امام علی رحمان - رئیس‌جمهور تاجیکستان - و سید عبدالله نوری را در دهکده «خوسده» ولایت تخار، میزبانی کرد. در آنجا بود که همه مشکلات حل شد و تهداب سازش‌نامه‌ای که بعدها در ۱۹۹۷م، در مسکو امضا شد، در آنجا ریخته شد؛

۹- ملاقات «خوسده» نیز کاملاً به ابتکار استاد ربانی و با هشدار و دوراندیشی او صورت گرفته است. سید ابراهیم حکمت - سفیر آن وقت افغانستان، در تاجیکستان - می‌گوید: «من شخصاً حامل اولین پیام ریاست دولت اسلامی افغانستان، به ریاست جمهوری تاجیکستان بودم، مبنی بر اینکه جناب رحمان‌اف و استاد نوری باید در زودترین فرصت با هم ببینند.»

جناب استاد ربانی گفتند: «سخن‌ها بسیار است و تهدیدها هم، خیلی قضایا و جریانات هستند که ایجاب نشست فوری هر دو را می‌کند، پیشنهاد ما را به محترم امام علی رحمان برسانید.» (۲)

۱۰- استاد ربانی عاشقانه و از صمیم جان می‌خواست، صلح در تاجیکستان عملی گردد. شکورجان ظهوراف - کسی که در همه دور مذاکرات مخالفان با دولت از سوی دولت تاجیکستان به حیث رئیس و یا عضو هیئت، شرکت داشت و در مذاکرات «خوسده» نیز حاضر بود - چشم‌دیدهای خود را در دو ملاقات افغانستان، چنین یادآور می‌شود: «من در یاد دارم که چطور استاد ربانی با هر دو دست، دست‌های پر زدن رحمان‌اف و سید عبدالله نوری را که در دست آنان بود، بسیار صمیمانه فشار می‌داد، هم در کابل و هم در «خوسده». ما شاهد آن بودیم که محترم استاد ربانی و احمدشاه مسعود خاطر نشان می‌کردند که از تجربه تلخی که ما در این سال‌ها در افغانستان داشتیم، استفاده کنید و

هرچه تیزتر که امروز امکان آن است به صلح برسید، در «خوسده» ما شاهد بودیم، تا صبحدم پریزدنت امام علی رحمان اف، پروفیسور برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود خواب نرفتند. آنان صحبت داشتند و تا روز بیدار بودند. آنجا ما لایحه شرطنامه کمیته آشتی ملی و پروتوکل نظامی را ساختیم.» (۳)

این نکات بر می تابد که پروفیسور برهان الدین ربانی در ایجاد و تأمین صلح تاجیکستان نقش کلیدی و اساسی را داشته است. او نه تنها در ایجاد تفاهم و همدلی و تشویق و ترغیب به سعه صدر و محبت نقش داشته که در آغاز و از سرگیری مذاکرات و تداوم آن، در راستای دفع دسایس و توطیه های جهانی علیه آسیای میانه، نقش عظیم داشته است.

جا دارد در کنار خردمندی و تدبیر امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان و سید عبدالله نوری که صمیمانه برای ختم برادرکشی تاجیکان کار کردند و حسن نیت کشورهای چون: روسیه، ایران، قزاقستان و قرغزستان که همه در تأمین صلح تاجیکستان صادقانه کوشیدند، جا و مقام خاصی را برای استاد ربانی در این پروسه قایل شد. شاید اگر استاد ربانی هشدار نمی داد و خطر توطیه ها را گوش زد نمی کرد، امروز مخالفان تاجیک به دست طالبان افتاده بودند و تاجیکستان در مشکلات بزرگی گرفتار بود. اگر خواست صادقانه استاد ربانی در ختم جنگ نبود، افغانستان همچنان پایگاه جنگ علیه تاجیکستان بود، اگر استاد مستقیماً از مهاجران نمی خواست، آنان به هیچ صورت به مذاکره و برگشت آماده نمی شدند. اگر هشدار استاد نمی بود، رهبری تاجیکستان خطر را آن چنان که لازم است، در آن مرحله درک نمی کرد و جریان شکل دیگری می یافت.

امید است نکاتی که فهرست وار یادآوری گردید، برهان یبنی باشد در نقش و برازندگی و سازندگی استاد ربانی در ایجاد و تأمین صلح در کشور برادر ما تاجیکستان.

سرچشمه‌ها:

- ۱- سخنرانی سیّد ابراهیم حکمت، سفیر افغانستان در تاجیکستان به مناسبتِ چهارمین سالگرد امضای سازش‌نامهٔ صلح تاجیکان، نقش افغانستان در پروسهٔ صلح تاجیکستان، شمس‌الحق آریانفر، دوشنبه ۱۹۹۹م؛
- ۲- سیّد ابراهیم حکمت، همان؛
- ۳- سخنان شکورجان ظهوراف در چهارمین سالگرد امضای موافقت‌نامهٔ صلح تاجیکان، نقش افغانستان در پروسهٔ صلح تاجیکستان، شمس‌الحق آریانفر، دوشنبه، ۱۹۹۹م.*

استثناءات شخصیت و کارنامه رهبر بزرگ جهاد و مقاومت
نویسنده: دکتر شمس الحق آریانفر

شعور اجتماعی موهبت الهی است، پیمانه بهره‌وری انسان‌ها از این موهبت، میزان حضور او را در عرصه اجتماع و سیاست تبیین می‌بخشد. افرادی که به مقام رهبری می‌رسند، در کنار تلاش و کوشش در راستای خودسازی، از این ودیعه آفریدگار به میزان وافر بهره‌ورند. افراد تصادفی هیچ‌گاه نمی‌توانند این مقام را احراز کنند. تاریخ ما، در ۱۵ سال گذشته، به روشنی شاهد این مدعاست. فراوان بودند کسانی که حزب ساختند و خود را رهبر قلمداد کردند. دیدیم که نه حزب‌شان حزب ماند و نه کسی هم یک‌بار رهبرشان خواند؛ اما پروفیسور برهان‌الدین ربانی از نادر شخصیت‌هایی است که با اتکای استعداد و قریحه ذاتی و تلاش مستمر، به این والایی دست یافت و ملت و مردم، صمیمانه آن را پذیرفتند. ویژگی استاد برهان‌الدین ربانی در رهبری چه بود؟ اینک برخی از این استثناءات را بر می‌شماریم:

رهبر راستین

رهبران و پیشوایان راستین کسانی‌اند که آنچه را عنوان می‌کنند، به آن باور دارند و با تمام وجود و صداقت، در آن راه، ایثار می‌کنند. در باره رهبران جهاد، دشمنان به خورد مردم می‌دادند که اینان در پاکستان نشسته‌اند و مردم را به کشتن می‌دهند. اگر جهاد فرض است؛ چرا خودشان به جبهه نمی‌آیند؟ برای افراد عادی این استدلال بسیار دلچسپ بود و ذهن و ارزیابی‌شان به تحلیل جریان و نیازهای زمان نمی‌رسید. آن زمان نیاز بود که رهبری در محیط امن، نیازهای جبهه را تمویل کند و ارتباطات جهانی را در هماهنگی با جهاد تأمین کند. وقتی اوضاع و نیاز پیدا شد، دیدیم که شماری از رهبران در میان آتش و

خون مُقاومت کردند.

استاد ربانی زمانی که پای به کشور گذاشت، دشمنان، سرزمین را برایش به آتش و خون تبدیل کردند؛ اما استاد لحظه‌ای هم کشور و مردم را برای اجنبی‌ها و مزدوران رها نکرد. حتی زمانی که قدرت را از او گرفتند و دیگر وظیفه‌ای نداشت مردم را تنها نگذاشت. برای منافع ملت و مردم در برابر دیگران ایستاد. تا آنجا که او را بزرگ‌ترین مانع دانستند و شهیدش کردند. اگر استاد رهبر راستین و آرمانی نمی‌بود، مدت‌ها قبل می‌رفت و گوشهٔ راحت را انتخاب می‌کرد و در رفاه زندگی می‌کرد. بودند بسیاری از عُمال بیگانه و افراد غیرآرمانی که بارها به استاد چنین مشوره‌ها را دادند؛ اما رهبر راستین جان در راه آرمان و منافع ملت و کشور فدا کرد و نشان داد که واقعاً يك مسلمان متعهد و يك رهبر واقعی است.

رهبر بی‌رقیب

در هر حزب و سازمانی، افرادی می‌باشند که با رهبری آن جریان رقابت می‌کنند و از کارکرد رهبر انتقاد دارند. در امور حزبی، این يك امر پذیرفته‌شده هم است. باید مُبارزهٔ درون حزبی وجود داشته باشد و هر عضو حزب به‌خاطر کار و مؤثریت بیشتر، تلاش کند و برازندگی‌های خود را برتابد؛ تا در انتخابات حزبی در پست‌های خوب و حتی رهبری انتخاب و یا برگزیده شود.

استاد برهان‌الدین ربانی یگانه رهبری بود که رقیب نداشت. فضیلت و خردمندی و تبحر استاد در امور، به گونه‌ای بود که هرگز کسی نمی‌توانست، خود را رقیب استاد عنوان کند. در مجالس مشورتی بارها شاهد بوده‌ایم که بعد از بحث بسیار روی مسایل، دوستان به يك صدا گفته‌اند: استاد محترم شما خودتان تصمیم بگیرید. هر تصمیمی که شما بگیرید. درست است، این ویژگی بود، که هیچ‌کس در برابر استاد قد علم نکرد و حزب و گروهی نساخت. این درحالی است که دشمنان از ساختن گروه‌ها حمایت می‌کردند و پول هم می‌پرداختند.

تواضع و انکسار واقعی

در بسیاری موارد شاهد بوده‌ایم که افراد با اندك تغییر در کار و مقام، دگرگون

شده‌اند. روز قبل با خنده و صمیمیت با شما صحبت داشته و بعد از اینکه رئیس و معین و یا وزیر شده، فوراً تغییر رفتار داده و حرف و سخن و برخوردش تغییر کرده‌است. پروفیسور برهان‌الدین ربانی، شخصیتی بود که تواضع و انکسار اسلامی در وجودش نهادینه شده بود. همه یاران و دوستان تأیید می‌کنند که استاد از دوران استادی، تا مهاجرت و ریاست جمهوری، با همگان یکسان رفتار داشت. وقتی با ایشان می‌نشستی چنان خودمانی و صمیمانه بود، که یک‌ذره نشان نمی‌داد او یک رئیس‌جمهور است و تو یک فرد عادی. استاد نمی‌خواست چنین نشان دهد، خصلت و روش و شخصیتش چنین بود، در این مورد به یقین همه می‌پذیرند که شخصیت بی‌نظیر بود.

رهبر و راهگشا

رهبر راستین کسی است که در حالات بحرانی و در زمانی که مسایل به بُن‌بست می‌رسد، راه می‌گشاید. در شرایط بحرانی، افراد عادی دست‌پاچه می‌شوند، خود را می‌بازند، ورشکسته می‌گردند و احساس می‌کنند همه چیز به پایان رسیده‌است، از همین‌رو سراسیمه تسلیم می‌شوند و گرفتار ذلت و خواری می‌گردند؛ اما رهبران واقعی در چنین مواقع با دو برابر انرژی کار می‌کنند. سرتا پا نیرو و قوت می‌گردند، می‌اندیشند و راهیابی و راهگشایی می‌کنند. نمود برجسته و ناب چنین رهبر، استاد برهان‌الدین ربانی است. کودتا کردند، شهرها را اشغال کردند، از پایتخت کشیدند، تروریست‌های دنیا را به نام دین در برابرش بسیج کردند؛ اما استاد هربار حرف نوی عنوان کرد و بُن‌بست‌ها را شکست. وقتی اندیشه طالب با حمایت جهانی همگانی می‌شد در «کنفرانس بیداری اسلامی» در برابر پیشوایان اسلامی جهان سخن نوی ارایه کرد و جهان را راهگشا شد. استاد گفت: وقتی آن است که در برابر طالب و اندیشه‌های او فتوای جهانی را صادر کنیم.^۱ این طرح، مرگ یک عمر تلاش استخبارات، در ساختن چنان راه و روش، برای نشان دادن اسلام به حیث یک دین خشن بود..

وقتی استاد و سایر رهبران مجاهدین را، از صحنه کنار زدند و تهدید

۱. این سخنرانی را می‌توان در «خط رهبر» جلد نخست خواند. «مرکز».

نیروهای زمینی و B52 را از طریق عمّال و بلندگوها عنوان کردند، برنامه‌ریزان به این اندیشه شدند که دیگر مشکل حل شده‌است. کسی مجال سر بلند کردن ندارد. شماری از بزرگان هم ترسیدند و فکر کردند نمی‌شود با این قدرت مقابله کرد و از یاد بردند که دشمن اگر قوی‌است نگهبان قوی‌تر است. در این میان فقط استاد بود که با وجود تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم از صحنه کنار نرفت و از نو مصاف داد و بر دشمن ندا داد:

من به يك زخم تو از پا نیفتم هرگز
گر بود عمر ببینیم به پیکار دیگر

در پارلمان آمد و در برابر برنامه‌های اجنبی ایستاد، جبهه سیاسی ایجاد کرد و تمام نیروها را در کنار خود بسیج کرد و بار دیگر و این بار قوی‌تر از پیش به مصاف برآمد. چنین رهبر راهگشا را، نمی‌شد مهار کرد، ناگزیر شهیدش کردند.

خبیرترین سیاست‌مدار تاریخ افغانستان

در تاریخ افغانستان سیاست‌مداری به گونه استاد ربانی، دانشمند، مدبر، مسلمان، میهن‌دوست، ایثارگر و مسلط بر امور و مسایل جهانی نیامده‌است. توجّه کنید: زمانی که احمدشاه مسعود، شهید شد، دنیا خود را پیش کرد و خواست رهبری را به دست بگیرد. در داخل افغانستان همه بزرگان سیاسی آماده بودند، هر فرمان و هدایتی که از بیرون می‌رسد، بدان عمل کنند. ذهنیت‌سازی هم به گونه‌ای بود که تمام رسانه‌های دنیا، برنامه می‌داد و اعلان می‌کرد: دنیا به دروازه‌های افغانستان رسیده‌است، ای مجاهدان! دیگر مانع مشوید و بگذارید که این‌ها بیایند و افغانستان را بهشت برین بسازند، این موج تبلیغات و برنامه‌ریزی تطمیع و تهدید، به گونه‌ای بود که هیچ‌کس در برابر آن تاب مقاومت و قدرت تحلیل مخالف را نداشت.

جلسه بُن دایر شد و اجرایی‌سازی طرح‌های آماده‌شده بیرونی‌ها آغاز گردید، در این وقت فقط استاد بود که گفت: «ما دولت مستقیم، مبارزه ملت مادر برابر تجاوز و مقاومت ما در برابر طالب، حقانیت ملی و جهانی دارد. ما

قبل از آنکه دنیا متوجه شود، خطر را شناخته و در برابر آن رزمیده‌ایم. بیایید در داخل افغانستان، نزد دولت قانونی افغانستان، می‌نشینیم، مذاکره می‌کنیم. همه نیروها را در دولت شریک می‌سازیم و دولت ملی و همگانی خود را می‌سازیم.» آن وقت این سخن استاد را ایستادگی در برابر جامعه جهانی و کمک‌های جهانی دانستند و طرح‌های کودتایی، با تهدید و فشار عملی شد. امروز ثابت گردیده است که آن طرح استاد، معقول‌ترین و باعزت‌ترین طرح بود. ما حقانیت خود را از دست دادیم. دولتی را به فرمایش ساختیم، حق خود را از دیگران هدیه گرفتیم که بعد یک‌پس گرفتند و برنامه حذف فیزیکی و معنوی و طرد مجاهدان از همه صحنه‌ها، در برابر چشمان ما و توسط خود ما آغاز شد و ما مفتض‌حانه بر مرگ خویش خندیدیم. معلوم است که اگر برنامه استاد عملی می‌شد، چنین ذلتی را هم آغوش نمی‌شدیم.

مدیر بامدارا

استاد مدیر مدبر و بامدارا بود. از آغاز تحولات در برابر کسانی که ناآگاهانه مجری برنامه‌های غیر شدند و یا صف خود را رها می‌کردند و به خدمت دیگران رفتند، مدارا کرد و در مواردی فضولی‌ها را فراموش کرد. وقتی این افراد بعد از مدتی سرخورده برگشتند، حرفی بر زبان نیاورد و با همان اعتماد قبلی با ایشان برخورد کرد. این عمل استاد، همچنان که عظمت و شکوه استاد را به نمایش گذاشت، آن دوستان را به عذاب بیشتر وجدان گرفتار ساخت. در این میان کسانی هم بود که استاد یک عمر بالای آنان سرمایه‌گذاری کرده بود و استاد از آنان هرگز توقع ناسپاسی را نداشت.

این شیوه استاد، سبب شد که برخلاف ارزیابی دیگران، صفوف جهاد در کنار استاد خدشه‌دار نشود و برعکس، آگاهانه و بیشتر از پیش نیرومند گردد. در اینجا نیز شاهدیم که برنامه‌های غیر، در سر بازگیری از میان مجاهدان، تطمیع و تهدید و ایجاد اختلاف بین‌شان، با تدبیر و مدیریت بامدارای استاد، نقش بر آب شد و نتوانست صفوف مجاهدان را تضعیف کند. با چنین رقیبی چه می‌شود کرد؟ تا زمانی که زنده است، اجازه نمی‌دهد که در این سرزمین به راحتی آب

بخوری، باید حذف شود؛ که چنان کردند.

هیچ‌گاه خبط و خطا نکرد

انسان موجودی است جایزالخطا، هر انسانی ارچند عاقل باشد، خطا می‌کند؛ اما خطا را تکرار نمی‌کند. استاد ربانی نیز از این امر مستثنا نیست؛ اما خداوند او را در زمینه تحولات اخیر از خطا مصون نگاه داشت. استاد در راه اسلام و آزادی افغانستان مبارزه می‌کرد و تعهد داشت و رئیس‌جمهور و مسئول امور افغانستان و مسلمانان بود. اکنون شرایطی آمده بود که استاد باید، برنامه بیرونی را می‌پذیرفت. بسیج نیروها، هم در داخل و خارج به گونه‌ای شده بود که راه و گریزی هم وجود نداشت، چه می‌شود کرد: يك طرف تعهد ملی و اسلامي و پاسداری از ارزش‌های جهاد و از جانب دیگر فشار و تهدید و از همه مهم‌تر مخالفت اطرافیان.

در چنین حالتی استاد بدون اینکه ذره‌ای بهراسد و اندك اشتباه کند، صریح و روشن موضع‌گیری کرد و همه را به داخل فراخواند و از حل ملی مسئله صحبت کرد. وقتی پذیرفته نشد و کودتای جهانی شکل گرفت، استاد در متن کودتا قدرت را تسلیم کرد. عملی که استاد را از مأخوذیت دنیا و آخرت نجات بخشید. این هم لطف آفریدگار بود که در چنین برنامه جهانی که علیه استاد طراحی شده بود، خداوند سعادت دوج جهانی را نصیبش ساخت.

گذشت زمان و تحولات امروز و وضعیت کشور و ملت افغانستان - که هیچ چیزی را نصیب نشده اند - نشان داد که استاد در موضع برحق قرار داشت.

قدرت مانور

استاد برهان‌الدین ربانی، به‌عنوان بزرگ‌ترین سیاست‌مدار افغانستان و جهان اسلام، از ظرفیت بزرگ تحلیل، برنامه‌ریزی و قدرت بلند مانور در زمینه مسایل و رویدادهای سیاسی برخوردار بود، نگاه کنید، به زندگی عملی استاد، بعد از پیروزی جهاد، تمام نیروهای داخلی، استخبارات منطقه و جهان تلاش کردند و از همه دسایس و ترفند؛ تا اقدام مسلحانه کار گرفتند؛ اما استاد پابرجا باقی ماند.

لکه ونه مستقیم په خپل مکان یم که خزان را باندی راشی که بهار^۱

به يك رویداد عملی از تحولات گذشته تاریخ افغانستان، توجّه کنید: آنچه می نویسم مربوط به گذشته و تاریخ است؛ اما می تواند منبع عبرت و آموزش امروز ما باشد. زمانی که طالبان بر کابل فشار آوردند؛ تا این شهر را بگیرند. اوضاع به گونه ای رقم یافته بود که شمال نیز مستقل بود و با دولت افغانستان در حالت جنگ بود، راه سالنگ بسته بود و در حقیقت کابل در محاصره کامل قرار داشت، دولت اسلامی کابل را رها کرد و طالبان در کابل مسلط شدند. در این وقت طالب، بادران شان و نیروهای «ستون پنجم» در داخل دولت مسئله را ختم شده اعلان کردند و گفتند: دولت اسلامی سقوط کرد و مسئله ختم شد. شام روز ۵ میزان ۱۳۷۵ هـ.ش، در جبل السراج بودیم، یکی از همان افراد که دیگر برنامه اجنبی را تحقق یافته می دید، در مجلس گفت: دیگر استاد را به عنوان يك ریش سفید زحمت مدهید، مسئله ختم شد. به داکتر عبدالرحمن بگوئید، يك طیاره روان کند، استاد به امارات برود. من فکر می کنم، دیگر همه چیز پایان یافته است. آن شخص - که اکثر می دانند، از طرف استاد و آمر صاحب احمدشاه مسعود تویخ شد و یادآوری گردید که مبارزه ما ادامه دارد. دو هفته از آن رویداد نگذشته بود که - به همراهی استاد ربانی، عزیز مراد، عبدالقیوم ملکزاد و نگارنده، به طرف شمال حرکت کردیم.

جنبش، تا این زمان با دولت جنگ داشت، مجاهدان را از منطقه خارج کرده بود و در شمال تنها حکمروایی می کرد و با دولت مناسبات نداشت، گلبدین حکمتیار نیز با ما بود؛ اما وقتی از تخار به فابریکه بغلان رسیدیم و شب را همانجا ماندیم، دیگر حکمتیار ما را همراهی نکرد. ما به سمت پلخمری حرکت کردیم. سیّد منصور نادری در مرزی که بین آنان و حزب اسلامی حکمتیار وجود داشت، با ریش سفیدان بغلان انتظار بود؛ تا رسیدن به محل

۱. نگاه: درحمان بابا دیوان pdf، ص: ۳، از بینوا: عبدالرؤف بینوا، سال نشر، ۱۳۲۶ هـ.ش. «مرکز...»

اقامت، چندین گاو کُشته شد. در خانهٔ سیّد منصور آغا، مهمان بودیم، پذیرایی عالی کرد. در حالی که تا چند روز قبل با ما جنگ داشت، از استاد به‌عنوان رئیس‌جمهور استقبال کرد و در برابر خبرنگاران، که شاید انتظار نداشتند، صحبت کرد و گفت: استاد رئیس‌جمهور ماست و ما آمادۀ اجرای اوامر و دساتیر ایشانیم. بعد به مزار شریف رفتیم و با جنرال دوستم دیدار شد. فردای آن روز استاد، جنرال دوستم و سیّد منصور به سالنگ آمدیم.

در این زمان احمدشاه مسعود از طریق سالنگ‌ها آمد و ملاقات بین رهبران آغاز شد. در ختم آن دیدار، اتحاد دیگری برای نجات افغانستان، ایجاد شد. این مانور استاد که بیان خبرگی و توان سیاسی ایشان است، تمام برنامه‌های اغیار را نقش‌برآب کرد و مَبَارَزَه بار دیگر و به گونهٔ دیگر سامان یافت و دشمن به آرزویش نرسید.

این یادکردها شمه‌ای از استثناءات حیات استاد است که اگر فرصت باقی بود، نکات دیگر را نیز از دیده‌ها خواهم نوشت.*

* هفته‌نامهٔ مجاهد؛ دور ششم، سال چهاردهم، شمارهٔ بیست‌و‌چهارم، ۲۹ سنبلهٔ ۱۳۹۴ هـ.ش. «مرکز..»

یادی از زندگی شهید استاد برهان‌الدین ربانی
رهبر جهاد و مُقاومت مردم افغانستان
نویسنده: سید محمد خیر خواه

در دههٔ سوّم قرن چهاردهم هجری شمسی، در سال ۱۳۱۹ در یکی از ولایات سر به فلک کشیدهٔ کشور، در یک خانوادهٔ متدّین و علم دوست، طفلی به دنیا آمد که اسمش را برهان الدین گذاشتند، ممکن والدینش به امید اینکه او برهان و دلیل محکمی بر آیین مقدّس شان (اسلام) بوده باشد، این اسم را انتخاب کرده باشند.^۱ این طفل از سن خُردی علاماتِی از نبوغ و رهبری بر چهره اش نمایان بود، چه روانشناسی کودکان می گوید: اطفال و کودکان به طور عموم سه دسته اند: اطفالی که در بازی های بچه گانه روزانهٔ خود در میان اطفال هم سن و سال خود می خواهند نقش رهبری کننده را داشته و بچه های دیگر از آن ها پیروی کرده و حرف شنوی داشته باشند؛

دوّم اطفال غیر عادی (غیر نورمال)، اطفال ستیزه جو و پر خاشگر و جنجالی و گریندک بوده؛

و سوّم هم اطفال عادی (نورمال) که نه ادعای رهبری اطفال دیگر را دارند و نه هم ستیزه جویی و گریهٔ زیادی از خود بروز می دهند که معمولاً رهبران

۱. روایت هایی وجود دارند که دلیل نام گذاری او را به «برهان الدین» راجع به خوابی می دانند که پدر حضرت استاد شهید W ، مولانا یوسف F در خواب دیده اند؛ یعنی شبی حضرت مولانا یوسف بعد از نماز خفتن - که به گمان اغلب ماه مبارک رمضان است - پس از اینکه همه از مسجد می روند، او تنها می ماند و به خواب می رود و در عالم رؤیا می بیند که فرشتگان او را به سوی آسمان بلند می کنند و در این هنگام صدایی را می شنود که می گوید: او پدر «برهان» است. وقتی که از خواب بیدار می شود، حیرت زده با خود می گوید: من که فرزندی به نام «برهان» ندارم، فرزند من که دارم نامش «محبی الدین» است. از همین رو؛ مولانا پیوسته دعا می کرد که خداوند برایش فرزندی دهد؛ تا نامش را برهان الدین بگذارد، به همین اساس، وقتی که حضرت استاد رحمه الله تولّد می شود، نامش را «برهان الدین» می گذارد. واللّه اعلم «مرکز...»

قهرمانان و نابغگان از بين طيف اوّل همين کودکان به وجود می آیند. خانواده استاد که از جمله متدینان منطقه خود بودند و مردم به آنان اعتماد کاملی داشته و مرجعی برای مردم محسوب می گردیدند، طفل خویش را از سن کودکی به تربیه دینی و اخلاق اجتماعی تربیه کرده و در قدم اوّل به او خواندن قرآن کریم و نمازهای پنج گانه و نوشتن انواع خط ها و فن حساب و ریاضی و یادگیری زبان مادری با تدریس مثنوی معنوی مولوی جلال الدین محمد بلخی و کلیات شیخ سعدی و اشعار حافظ شیرازی مصروف می ساختند؛ تا اینکه زمان مکتب رفتنش فرا می رسد که او را در ابتدا به مکتب متوسطه فیض آباد مرکز ولایت بدخشان شامل گردانیده و در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی از صنف نهم مکتب مذکور فارغ گردیده و در سال ۱۳۳۳ شامل مدرسه دارالعلوم پغمان (امام ابوحنیفه امروز) که از جمله مدارس مشهور و صاحب نام کشور است، گردانید، که این پسر نوجوان در دوران مدرسه تأثیرگذاری زیادی بر بالای شاگردان دیگر داشته و به نزد استادان خود از جایگاه خاصی برخوردار بود و همه شاگردان و استادان به او به دیده احترام و قدر می نگریستند. چه او در همه درس های خود، شاگرد ممتاز و مؤدب مدرسه خود بود، سرانجام دوره مدرسه امام اعظم ابوحنیفه W را موفقانه به پایان می رساند. طفل دیروزی، که نوجوان نیرومندی گردیده، علاقه خاصی به ادامه تحصیل خویش دارد، بناءً تصمیم می گیرد که شامل دانشگاه کابل گردد و به دانشکده شرعیات که جایگاه خاص علمای مشهور کشور بود، شامل می گردد و فرجام به عنوان شاگرد اوّل نمره دانشکده مذکور با اخذ نمرات عالی، از صنف اوّل تا صنف چهارم دانشکده مقام خود را حفظ می کند و عاقبت اینکه از دانشکده شرعیات فارغ التحصیل گردید.

در این دوران بود که جریانات سیاسی نیز در کشور ما در (دهه دموکراسی) آغاز گردیده بود. استاد شهید که در این زمان، به حیث یک جوان بادرک و با احساس که از متن جامعه خود سر برآورده و درد مردم خود را با تمام وجودش لمس کرده بود، به خوبی می توانست مشکل استبداد و خودکامگی زمامداران

کشور را درک کرده و جهل و بی سوادى، عقب ماندگى و هزاران مشکل اجتماعى دیگر را که خود از نزدیک مشاهده کرده بود، درک و به فکر چاره آن ها برآید و دردآورتر اینکه او مى دید تحصیل کردگان و به اصطلاح روشنفکران جامعه به جای اینکه به مشکل جامعه خود توجه جدی کنند، به دنبال جریانات چپ و به دنباله روى از دیگران مشغول اند و احزاب چپى با تیورى های دور از واقعیت عینى جامعه خود، به راه های پریپچ و خم دیگری به راه افتاده اند و نسخه هایی را برای جامعه خود تجویز مى کنند که بین آن ها و مردم هزاران سال فاصله را ایجاد مى کند.

استاد شهید، با داشتن لیاقت و شایستگی علمى ای که داشت، بعد از فراغت از فاکولته شرعیات در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی، شامل کادر علمى پوهنتون گردید و به عنوان استاد در فاکولته شرعیات شروع به تدریس کرد و در این وقت بود که استاد برای دوره ماسترى خود در جامعه الأزهر مصر، از طریق فاکولته شرعیات، مستحق بورسیه تحصیلی شناخته شده بود که جهت ادامه تحصیل به مصر روان گردید.

استاد شهید زمانی که در الأزهر مصر درس مى خواند، با حلقات مسلمانان مبارز آن کشور آشنایی پیدا کرد و ثمره اندیشه های هم وطن خود سید جمال الدین افغانى را در «الأزهر مصر» به خوبى مشاهده مى کرد و مى دید که ملل دیگر به اندیشه های سید جمال الدین افغانى چقدر اهمیت و ارزش قایل اند و اکثراً تشنه اندیشه های اویند؛ ولی با کمال تأسف، خود سید و اندیشه های او، در وطن آبایی خودش ناشناخته باقى مانده؛ تا جایی که دیگران ادعای هم وطنی او را نیز مى کنند.

استاد شهید، بعد از بازگشت از مصر با تعدادی از استادان و همفکران و حلقاتی از دانشجویان و شاگردان خود مى خواست، تا تفکر اصلاحات خود را در کشور خود، مانند سید جمال الدین افغانى آغاز کند؛ ولی حسودان و تنگ نظران به او این موقع را ندادند و مجبورش ساختند تا وطن خود را ترک کند و مجبور به مهاجرت گردد.

او بعد از مهاجرت، در یکی از کشورهای همسایه، می‌خواست، تا اندیشه‌های اصلاحی خود را از دیار هجرت مجدداً دنبال کند، تا بتواند مسیر حکومت سردار محمد داود را در کشور از جانب «بلوک شرق»^۱ و شوروی سابق برگرداند و اضرار نزدیکی با شوروی را به او گوشزد کند که این بار کشور همسایه تحمّلش را کرده نتوانست و مثل اسلافش (سید جمال‌الدین افغانی) مجبور به ترک کشور همسایه نیز گردید و از آنجا به مرکز وحی (عربستان سعودی) سفر کرد؛ مگر اوضاع و احوال افغانستان به او این فرصت را نداد و افغانستان عملاً از سوی ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق اشغال گردید که او مجبور شد، تا مجدداً به کشور همسایه که قبلاً آن را ترک کرده بود، باز گردد و به تنظیم ملت خود برای مقابله با اشغالگران شوروی نقش ایفا کند.

شهید استاد ربانی، در دوران جهاد با همه تنظیم‌ها و مجاهدین رَویه اسلامی و برادرانه را به همه مجاهدین توصیه می‌کرد و می‌گفت: «اگرچه خیمه‌های ما جداست؛ ولی دل‌های ما یکی است. اگرچه ما به واسطه ضرورت و ایجاب شرایط به تنظیم‌های مختلف تقسیم گردیدیم؛ ولی آرمان و اهداف ما آزادی افغانستان عزیز و تأسیس حکومت اسلامی در این کشور است که آرمان مشترک قلبی همه ماست.»

او در ایجاد اتحاد و وحدت تنظیم‌های جهادی نقش بسیار برجسته و سازنده را داشت و نمی‌خواست تنها حمایه یک و دو کشور همسایه به خصوص را با خود داشته باشد و جهاد در انحصار یک و دو کشور همسایه قرار گیرد؛ بلکه استاد شهید می‌خواست تا با همه کشورهای که موضع ضد شوروی داشتند، روابط نزدیک و دوستانه را برقرار کند و به «نهضت اسلامی افغانستان» رنگ مستقلانه بدهد و اثری به نام «استقلالیت انقلاب»^۲ که در آن ایده‌های

۱. بلوک شرق؛ این بلوک متشکل از کشورهایی بود که به‌طور کلی از لحاظ سیاسی و اجتماعی، دارای یک مسلک بوده و از نظام سوسیالیستی پیروی می‌کردند. اتحاد شوروی، آلبانی، لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان، بلغارستان و آلمان شرقی در قاره اروپا، کره شمالی و ویتنام در قاره آسیا و کوبا و قاره آمریکا در زمره بلوک فوق به‌شمار می‌رفتند. نگاه: فرهنگ سیاسی آرش، ص: ۱۳۵. «مرکز..»

۲. این اثر با ویرایش و حاشیه‌ای از سوی «مرکز تدوین آثار رهبر شهید» بازچاپ شده است. «مرکز..»

استقلال طلبانه نهضت اسلامی افغانستان را مطرح کرده بود، در دوران جهاد به دست نشر سپرد و زمانی که هیچ کسی جرئت نمی کرد تا با غرب و امریکا حرفی راجع به نزدیکی و روابط داشته باشد و هرکسی چنین جرأتی را می کرد، فوراً مارک امریکایی می خورد. استاد شهید با استدلال و منطق از سفر رهبران مجاهدین به امریکا و شوروی سابق دفاع کرد و چنین گفت: «ما نمی خواهیم سرنوشت ملت ما در زیرزمینی ها با افراد امنیتی گرفته شود؛ بلکه ما می خواهیم علناً از داعیه برحق ملت خود با حضور سران کشورها دفاع کنیم و این آمادگی را داریم.»

چنانکه در سفر امریکا با رئیس جمهور اسبق امریکا،^۱ آقای «رونالد ریگان» ملاقات کرد و به وی از خطرات کمونیزم و اتحاد شوروی در منطقه و جهان هشدار داد.

استاد با وجودی که شخصیت علمی و دانشگاهی بود؛ ولی با عامه مردم به شکل مزج گردیده بود که افراد عادی جامعه او را از خود می دانستند و به او اعتماد کاملی می کردند.

خوب به یاد دارم، از روزی که در سال های ۱۳۶۲ همراه استاد در اطراف قندهار^۲ و هلمند از پایگاه های مجاهدین و کمپ های شان دیدن می کردیم، مجاهدین قندهار و هلمند به استقبال استاد آمده بودند، در بین مجاهدین شخصی بود که به واسطه جنگ خلل اعصاب پیدا کرده بود و مجاهدین تفنگ او را از او گرفته بودند؛ تا کدام خطری در زمان استقبال ایجاد نگردد و او تنها با کمری کلاشینکوف به استقبال استاد آمده بود و از دشت ها گل های دشتی را جمع کرده و دسته گل نیز ساخته بود، زمانی که به ملاقات استاد رسید، دسته

۱. ایالات متحده امریکا؛ کشوری است که در امریکای شمالی موقعیت دارد. مساحت آن ۹۳۶۳۳۶۴ کیلومتر مربع و جمعیت آن در سال ۲۰۱۰م، حدود ۳۱۰۰۶۲۰۰ نفر تخمین شده است و پایتخت آن شهر واشنگتن است. زبان رسمی آن انگلیسی و واحد پول آن دالر امریکایی است. نگاه: اطلس جامع گیئاشناسی، ص: ۹۹. «مرکز».

۲. قندهار؛ در جنوب افغانستان موقعیت دارد. مساحت آن ۵۴۸۴۴،۵ کیلومتر مربع و جمعیت آن در سال ۱۳۹۱هـ ش، حدود ۱۱۵۱،۱ نفر محاسبه شده است، مرکز آن شهر قندهار است. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۹۹۱. «مرکز».

گل خود را به استاد تقدیم کرد و با همان زبان اطرافی خود از جهاد و جبهات اطراف قندهار و هلمند^۱ معلوماتی را به استاد ارایه کرد.

استاد چنان به او مَحَبَّت و مهربانی کردند که گویا او را از چندین سال است که می‌شناسد و این پیش‌آمد استاد با او چنان شکوهمندی و انسانی بود باعث غبطه دیگران گردیده بود.

این قصه انسان را به یاد همان واقعه شخصی که لکنت زبان داشت و روزی به حضور رسول خدا Y با همان زبان الکسن خود که حرف لام را تلفظ کرده نمی‌توانست، پرسید:

«أمن امبر امصیام فی امسفر؟» که پیامبر اسلام به مثل خود او، به او جواب دادند و فرمودند:

«لَیْسَ مِنْ اَمْبِرٍ اَمْصِیامُ فِی اَمْسَفَرٍ» که شکل درست جمله ممکن چنین باشد «أمن البر الصیام فی السفر؟ لیس من البر صیام فی السفر؟» یعنی آیا در مسافرت روزه گرفتن برای مسافر کار خوبی است؟ که جواب آن را پیامبر اسلام به مثل خودش دادند که در سفر روزه گرفتن برای مسافر کار خوبی نیست^۲ که چنین برخورد صمیمی با مردم سبب عشق و علاقه مردم بیشتر به اسلام و پیامبر عزیزشان گردید.*

۱. هلمند؛ در جنوب غرب افغانستان موقعیت دارد. مساحت آن ۵۸۳۰۵٫۱ کیلومتر مربع و جمعیت آن در سال ۱۳۹۱ هـ.ش، ۸۷۹٫۹ هزار تخمین شده است. مرکز آن شهر لشکرگاه است. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۹۶۶ - ۹۶۸. «مرکز..»

۲. الکبیر از امام طبرانی ۱۷۲/۱۹، ح ۳۸۷، السنن از امام بیهقی، ۴/ ۲۴۲. «مرکز..»
* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۱ هـ.ش. «مرکز..»

۱۱

رهبر در یک نگاه

نویسنده: عبدالحی خراسانی

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش^۱

خبر، ناگهانی و تکان دهنده بود، باورکردنش دشوار بود. از اخلاق انسانی و اسلامی به دور بود. مهمان حرمت نمک نمی دانست. نماد جهل و جنود شیطان بود. او به شکار فرشته صلح آمده بود.. و استاد به تکلیف اسلامی، انسانی و ملی اش عمل می کرد و لاجرم در راه آرمان مردم افغانستان - که آرامش، امنیت و صلح می باشد - جان خویش بر کف اخلاص نهاد و تقدیم تاریخ کرد. آری؛ استاد برهان الدین ربانی به شهادت رسید.

دروود خداوند بر روان پاک او و بر همه مبارزان راه آزادی باد.
در شامگاه سه شنبه، ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ م، بدخشان فرزند نام آورش را، افغانستان رهبر مقاومت و زعيم جهادش را، حوزه تمدنی ما، سیاست مدار معتدل و دانشمندش را، دنیای اسلام فقیه نستوه و نماد اعتدالش را و جهان بشریت، مبارز راه آزادی و انسانیت را از دست داد.

از لاله گون فضای خزر تا پرند رود

ای خاک لعل خیز بدخشان تو را درود^۲

زادگاه و تحصیلات شهید استاد برهان الدین ربانی

۱. نگاه: دیوان رودکی، در مرثیت شهید بلخی، ص: ۳۵. ناشر: نسخه الکترونیک، Pdf. «مرکز..»

۲. این بیت از مثنوی بلند شادروان مهرداد اوستا، شاعر بلند آوازه و برجردی مقیم تهران می باشد. او از شاعران ملی بود و به جغرافیای فلات خراسان و ایران عشق می ورزید. «نویسنده مقاله»

در ۲۹ سنبله ۱۳۱۹ هـ ش، در فیض‌آباد بدخشان^۱ دیده به جهان گشود و بعد از فراغت از مکتب در سال ۱۳۳۳ هـ ش، عازم کابل شد. استاد از سال ۱۳۳۳ الی سال ۱۳۴۱ هـ ش، در کابل به ادامه تحصیلات پرداخت و با فراغت از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، در همان دانشکده به‌عنوان استاد وارد کادر علمی دانشگاه شد. او برای ادامه تحصیلات در سال ۱۳۴۵ هـ ش، عازم مصر شد و در سال ۱۳۴۷ هـ ش، با پایان دوره فوق لیسانس به وطن مراجعت کرد.

استاد، در سال ۱۳۵۳ هـ ش، با توجه به شرایط دُشوار سیاسی آن روزگار و فشار روزافزون دستگاه حاکم به هجرت روی آورد و با آغاز رستخیز عظیم جهاد مردم افغانستان، این هجرت، تا پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ هـ ش، ادامه یافت.

تأسیس جمعیت اسلامی افغانستان

«نهضت جوانان مسلمان» با رهبری استاد غلام‌محمد نیازی و مشارکت استاد محمد موسی توانا، وفی‌الله سمیعی، استاد محمد فاضل و استاد برهان‌الدین ربانی در سال ۱۳۳۶ هـ ش، در کابل تأسیس شد. در سال ۱۳۵۲ هـ ش، استاد غلام‌محمد نیازی از رهبری «نهضت جوانان مسلمان» استعفا داد و استاد برهان‌الدین ربانی به اتفاق آرا به‌حیث رهبر انتخاب شد و نام آن نیز به «جمعیت اسلامی افغانستان» تغییر یافت.

«جمعیت اسلامی افغانستان» یک حزب واکنشی نبوده که بر اساس یک حادثه به‌وجود آمده باشد؛ بلکه با درک شرایط ملی و بین‌المللی و با اتخاذ استراتژی معین با هدف و آرمان مشخص و تعریف‌شده پا به عرصه فعالیت‌های سیاسی گذاشت.

عصر جهاد

۱. بدخشان؛ در انتهای گوشه شمال‌شرق افغانستان واقع گردیده است. مساحت آن ۴۴۸۳۵٫۹ کیلومتر مربع و جمعیت آن در سال ۱۳۹۱ هـ ش، حدود ۹۰۴٫۹ هزار نفر تخمین شده است و مرکز آن شهر فیض‌آباد می‌باشد. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۳۹۱ - ۴۱۶. «مرکز...»

با رویداد کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ ه.ش، و آغاز تجاوز اتحاد جماهیر شوروی^۱ به افغانستان، جمعیت اسلامی به عنوان یکی از اصلی ترین تشکیلات جهادی، هدایت رستاخیز عظیم ملی مردم افغانستان را به دست گرفت. استاد ربانی، عملاً به عنوان یک رهبر معتدل و نماد تساهل و تسامح سیاسی شناخته می شد. در تحت رهبری اندیشمندان^۲ او بود که شخصیت های زیادی در جغرافیای سیاسی و فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان به ظهور رسیدند. جمعیت اسلامی، تنها تنظیم بزرگ سیاسی بود که بر مبنای زبان و جغرافیا و قومیت بنا نیافت. می توان به قاطعیت گفت که هیچ نوع محدودیت تبعیض آمیزی برای حضور و ارتقا در رده های عالی جمعیت وجود نداشت و ندارد.

جبهات جمعیت اسلامی افغانستان، در قندهار، لغمان و لوگر به همان اندازه پرشور و قدرتمند بود که در بلخ و تخار و بدخشان.. از استاد ربانی در جنوب و مشرقی به همان اندازه استقبال به عمل می آمد که در هرات و سمنگان و فاریاب.

در یگ نگاه شتابزده و گذرا به شورای اجراییه جمعیت اسلامی در می یابیم که در واقع این حزب را می توان مظهر نماد ملی دانست. سیاست مدارا و توأم با ملاطفت و مهربانی رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، سبب شده بود که مردم در مناطق جمعیت اسلامی احساس آرامش و امنیت بیشتر کنند، حتی کسانی که به نوعی در عرصه روابط سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی دچار خطا شده بودند، به مناطق جمعیت پناه می آوردند و احساس آرامش بیشتری می کردند.

استاد در عرصه روابط بین الملل در دوران جهاد

۱. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛ کشوری بود متشکل از روسیه و چندین جمهوری متحد که از زمان تأسیس در ۱۹۲۲م، تا زمان انحلال در ۱۹۹۱م، بخش بزرگی از شرق اروپا و شمال آسیا را در بر می گرفت و پهناورترین کشور جهان شناخته می شد، در دهه ۱۹۸۰م، آثار فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ظاهر شد و بالاخره در ۱۹۹۱م، این کشور رسماً منحل شد و به چند کشور دیگر تجزیه شد، یکی از اساسی ترین عوامل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را حمله به افغانستان می دانند که به اثر شکست در مقابل ملت قهرمان و مجاهد افغانستان، این اتحاد بزرگ از هم پاشید. نگاه: جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیسم، از امیر اعتماد دانشیار. «مرکز..»

استاد ربانی، با درک درست و فهم تأثیر مثبت روابط دیپلماتیک بر فعالیت مجاهدین، با پذیرفتن همه دشواری‌های سیاسی و اجتماعی، از اولین سال‌های جهاد به فعال‌ترین رهبر سیاسی مجاهدین تبدیل شد.

اولین حضور دیپلماتیک استاد ربانی، در عرصه جهانی - که به عنوان یک فرصت طلایی محسوب می‌شد - شرکت استاد به نمایندگی از گروه‌های اسلامی و با فعالیت چشمگیر «صادق قطب‌زاده» وزیر امور خارجه وقت ایران در کنفرانس کشورهای اسلامی در اسلام‌آباد، در اوایل سال ۱۳۵۹ هـ.ش، بود. استاد از این فرصت استفاده خوب کرد و توانست اوضاع افغانستان را به دقت بیان کرده و توجه کشورهای را به موضوع افغانستان جلب کند. استاد برهان‌الدین ربانی بدون توجه به تبلیغات منفی گسترده و سازماندهی شده که علیه او به راه افتاد، در سال ۱۳۶۷ هـ.ش، به ایالات متحده آمریکا سفر کرد و با رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در قصر سفید دیدار کرد.

او بعد از اخراج ارتش اتحاد شوروی، با درک شرایط نوین سیاسی و با افق دید استراتژیک نسبت به روابط منطقه‌ای، از ۱۱ - ۱۵ نوامبر ۱۹۹۱ م، به مسکو سفر کرد و با وزیر امور خارجه وقت اتحاد شوروی، در قصر کرملین دیدار کرد. این ملاقات نقطه عطفی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان به شمار می‌رود.

سیاست موازنه مثبت

او همیشه و در همه حال توانسته بود، در تمام مدت دوران جهاد موازنه مثبت را در سیاست خارجی بین «تهران، اسلام‌آباد و ریاض» نگهدارد و آنانی که شرایط دشوار آن روزها را به خاطر دارند، با من همنوایند که نگهداری این توازن سخت و طاقت‌فرسا و تقریباً غیر ممکن می‌نمود؛ اما او تنها شخصیتی بود که از عهده این امر به خوبی برآمد.

استاد ربانی، در دوران جهاد روابط خود را با کشورهای منطقه، با درک درست از موقعیت کشور، حسنه نگاه داشت و در توازن بخشیدن به سیاست

منطقه‌ای موفق بود.

در عرصه روابط داخلی

در عرصه سیاست داخلی، او تنها رهبر جهادی‌ای بود که روابط مناسب با تمام احزاب جهادی را حفظ کرده بود. هم با احزاب جهادی مستقر در ایران و هم با احزاب جهادی مستقر در پاکستان روابط حسنه داشت.

او با اتحاد سه‌گانه که شهرت به تمایل بازگشت به سلطنت داشتند؛ تا احزابی نسبتاً افراطی، مانند حزب اسلامی و اتحاد اسلامی و همچنان با اتحاد هفتگانه مستقر در ایران روابط خوب داشت.

همیشه و در همه حال یک فضا را برای تصمیم‌نهایی نگاه می‌داشت، هیچ‌گاه حرف آخر را اول نزد. در هر موردی از یک زاویه کوچک برای انعطاف و تسامح سیاسی بهره می‌گرفت.

نقش جمعیت اسلامی افغانستان؛ در پیروزی مجاهدین، بهار ۱۳۷۱ هـ ش

جمعیت اسلامی افغانستان در سقوط رژیم کمونیستی، نقش اساسی و تعیین‌کننده داشت. در پی آزادی تخارستان، ارتش نیرومند و منظم جمعیت به فرماندهی احمدشاه مسعود، باب فتح دروازه‌های کابل را گشودند.

مجاهدین سلحشور جمعیت به فرماندهی امیر اسماعیل خان، فاتحانه وارد هرات شدند و شهرهای حوزه جنوب غرب یکی بعد از دیگری فتح گردید.

فرمانده ارشد جمعیت، ملا نقیب پیروزمندانه وارد قندهار شد، مزارشریف در پی مذاکره نماینده نیروهای محلی با احمدشاه مسعود، تسلیم فرماندهان جمعیت اسلامی شد و نیروهای جمعیت اسلامی افغانستان به فرماندهی عطا محمد نور و علم خان آزادی، فاتحانه وارد مزارشریف شدند.

استاد ربانی به عنوان رئیس جمهور

استاد در ۲۸ جون ۱۹۹۲ م، به عنوان دومین رئیس جمهور مؤقت، وارد قصر ریاست جمهوری شد.

دوران استاد ربانی را می‌توان یکی از پرماجراترین دوره‌های تاریخ معاصر

کشور برشمرد که از حوصله این مکان و مقال خارج است و بماند به مجال و مقام دیگر.

استاد در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۹۲ م، توسط شورای «اهل حل و عقد» به‌عنوان دُومین رئیس جمهور افغانستان انتخاب شد.

تشکیل جبههٔ مُقاومتِ ملی

در پی سقوط و عقب‌نشینی از کابل، به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ م، جبههٔ مُقاومتِ ملی به ریاست استاد ربانی تشکیل شد.

جبههٔ نیرومند مُقاومتِ ملی - که متأسفانه به غلط به نام جبههٔ شمال خوانده می‌شود - به ریاست استاد، برای نجات افغانستان، تشکیل شده بود.

کنفرانس بن ۲۰۰۱ م

استاد با وصف آنکه در بارهٔ کنفرانس بُن دارای پیشنهادهای مشخص و شفاف بود؛ اما با سیمای باز و تحمّل، انواع تهمت‌ها و افتراآت، قدرت را تحویل داد و به قول معروف پنج‌سال خار در چشم و استخوان در گلو، نامردی‌ها و نامردمی‌های دوستان نادان و دشمنان زیرک را دید و خمی به ابرو نیاورد.

آن‌گاه که بعضی‌ها قهقهه‌زنان دشمن را به حریم امن فرا می‌خواندند و سقوط خود را ناآگاهانه جشن می‌گرفتند، او صبر کرد و ایستاد. او در استقامت خویش استوار باقی ماند و با صداقت و اخلاص، جاویدانه زیست و جاویدانه رفت.

انتقال قدرت ۱۳۸۰ هـ ش

در پی سقوط طالبان، استاد ربانی به‌عنوان رئیس جمهور قانونی، در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ م، طی مراسم رسمی، حکومت را به ادارهٔ موقت افغانستان تحویل داد. یکی از درخشان‌ترین صحنه‌های مُنحصَر به فرد تاریخ معاصر افغانستان، تحویل قدرت توسط استاد، به حامد کرزی در پی تصمیم کنفرانس بن بود. استاد توانست با همهٔ ملاحظات که داشت، با لبخند معنی‌دار، قدرت را انتقال دهد و صفحهٔ درخشانی در تاریخ به نام خود رقم زند.

حمایت از حامد کرزی

استاد ربانی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ م، از حامد کرزی

حمایت کرد.

ورود به پارلمان

شرکت در انتخابات سال ۱۳۸۴ و انتخاب به عنوان نماینده بدخشان.

تأسیس جبهه ملی در سال ۱۳۸۶ هـ ش

در پی نارضایتی عمومی و روند روبه رشد بدامنی و عدم کفایت سیاسی حکومت، استاد بار دیگر به تأسیس جبهه ملی پرداخت که با بحث‌های جدی در سطح مطبوعات دنبال شد.

معرّفی کاندیدا در انتخابات ۲۰۰۹ م ریاست جمهوری

استاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ م، با مُعرّفی و حمایت از داکتر عبدالله عبدالله، حکومت را به چالش جدی مواجه ساخت.

ریاست شورای عالی صلح ۲۰۱۰ م

استاد ربانی، بنا به پیشنهاد حکومت و با احساس مسئولیت دینی و شرعی و با توجّه به جایگاه اجتماعی و علمی، ریاست شوری را پذیرفت و سرانجام در راه آوردن امنیت و صلح جان به جان آفرین سپرد.

بسیاری از ارکان سیاسی و جهادی جمعیت اسلامی، از رفتن استاد، به شورای صلح راضی نبودند؛ اما همه کسانی که به او اعتراض داشتند، به موقعیت منحصر به فرد او به عنوان یکی از ارکان جامعه علمی و فقهی کشور، که فوق شأن سیاسی استاد بود، شاید توجّه نکردند. او با احساس مسئولیت ملی آن را پذیرفت.

آخرین سفر استاد

آخرین سفر استاد برهان الدین ربانی به تهران به عنوان عضو هیئت رئیسه مجمع جهانی دارالتقریب اسلامی بود.

شیوه مدیریت - تربیت یافتگان مکتب استاد - و آینده جمعیت اسلامی افغانستان

در سایه مدیریت خردمندانه او، جمعیت اسلامی افغانستان به یک مکتبی تبدیل شد که بسیاری از تربیت آموخته گانش هم اکنون از بازیگران صاحب نام

صحنهٔ سياسي کشور به شمار می‌روند.

استاد ربانی در اوضاع دشوار جهاد، با همه فراز و فرود، رهبری را استوار و خردمندانه نگاه داشت و با تدبیر و درایت آن را هدایت کرد.

شاگردان مکتب استاد ربانی را در یک نگاه می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: * نسل اول شاگردان مکتب استاد، کسانی بودند و هستند که در همراهی با او، جهاد را شروع کردند و خود از بنیان‌گذاران جهاد و مبارزه محسوب می‌شدند و می‌شوند. این نسل همگی از درخشان‌ترین چهره‌های نهضت بودند. انعطاف‌ناپذیری در برابر دشمن، پاکی، تقوی، طهارت نفس، استقامت، آزادی، التزام عملی به شعار دینی و آشنایی با معارف اسلامی، از خصوصیت‌های بارز آنان به شمار می‌رفت؛

* اما نسل دوم از تربیت‌یافتگان مکتب استاد، سیاسی‌ترند، به این معنی که شاید همزمان با تحولات ملی و بین‌المللی و با درک به موقع از زبان سیاست روز، انعطاف‌پذیری و سیاست‌ورزی پیشه کرده‌اند و امروز که می‌نگری سیاسی‌تر به نظر می‌آیند؛ تا جهادی؛ اما همگی از مجاهدان نامدارند و آب‌دیده و مجرب در عرصهٔ جهاد و سیاست؛

* و اما نسل سوم، این نسل را می‌توان نسل امروزی نامید. با دانش روز آشنایی دارند، نسلی که تحصیلات دانشگاهی دارند. با جهان خارج ارتباط بهتری برقرار می‌کنند. نوع سیستم کهن حزبی را برنمی‌تابند. خواهان اصلاحات اساسی و روند دموکراتیک در حزب‌اند و به شایسته‌سالاری می‌اندیشند. اکنون این میراث گران‌سنگ با عرض جغرافیا و طول تاریخ به میراث مانده‌است. از نگاه حقیقی، هیچ شخصیتی نمی‌تواند جای استاد شهید را پر کند. او مانند بسیاری از اسلاف معنوی‌اش، به تاریخ پیوست و جاودانه شد.

قرن‌ها باید که تا از لطف حق پیدا شود

بایزیدی در خراسان یا اویسی در قرن^۱ *

۱. این بیت از سامان طاهرزاد است که در حاشیهٔ قصیدهٔ طولانی ۱۳۴ سنایی سروده‌است. «مرکز».

* هفته‌نامهٔ مجاهد؛ دور ششم، سال دهم، شمارهٔ ۳۰-۳۱، ۲۴ جدی و اول دلو ۱۳۹۰ ه.ش. «مرکز».

۱۲

استاد شهید

از روشنگری و دعوت، تا بیدارگری

نویسنده: پوهندوی جلال فرهیخته، استاد دانشگاه

به مُلْکِ جم ندهم مصرع نظیری را
کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست.^۱

حیات رجال بزرگ و فحول تاریخ بشری، مشحونی از حوادث و فراز و فرود است. با نگاهی به صفحات تاریخ جهان عموماً و تاریخ کشورمان به‌ویژه، می‌بینیم که شماری از بزرگ‌مردان و رجال علمی و سیاسی، تنها در عرصه‌های به‌خصوصی درخشش داشته‌اند، گاهی هم حوادث و اتفاقاتی مانع استمرار و استکمال این درخشش می‌شده‌است.

اکثریت رجال تاریخی، چهره‌های با برازندگی در یک بُعد و استقامت بوده‌اند و کمتر سیمایی را می‌توان سراغ کرد که دارای شخصیتی چندپهلوی و همواره روبه‌کمال داشته باشد.

استاد شهید، برهان‌الدین ربانی، از دسته‌ی اخیر محسوب می‌شد. شهید راه صلح و روشنگری و بیداری ملّی، استاد برهان‌الدین ربانی، همه‌ی عمر پرفیض خود را وقف خدمت به علم و دانش، جهاد و مقاومت و حراست از حریم ارزش‌های اسلامی، نوامیس ملّی و ثروت‌های فرهنگی و صلح و امنیت کرد و تا آخرین لحظات و رمق‌های حیات فیض‌بارش، از عنایت و توجّه به این ارزش‌ها مضایقه نکرد.

استاد شهید، همانند همه بزرگ‌مردان تاریخ، قلب پرتلاطم و روح

۱. نگاه: جاویدنامه از علامه اقبال لاهوری. «مرکز..»

دینامیک و پویا داشته، ایستایی و سکوتی را درخور شأن و افراد رسالتمند و بیدار نمی‌دانست. از همین‌جا هم در شکل‌گیری نهضت اسلامی افغانستان کلاً و جمعیت اسلامی افغانستان به‌طور خاصی، همت گماشت و کاروان جهاد و مفاومت را به‌سرمنزل مقصود رسانید و مؤسس نخستین دولت اسلامی در کشورمان شد.

استاد فقید، از ظرفیت معنوی والا و بالایی بهره داشت. جاه و مقام سیاسی - که بلندترین آن پُست ریاست دولت است - در نگاه ژرف‌بین او پدیده فوق‌العاده‌ای نبود. من این ویژگی را در ایشان، در زمان آغاز کارشان به‌حیث رئیس دولت اسلامی افغانستان مشاهده کردم. آن روز که برای تبریکی جناب استاد به کاخ ریاست جمهوری رفتیم، استاد بزرگوار، با همه عظمت، همراه با تواضع به استقبال ما برخاست و گام‌هایی چند به‌سوی ما پیش گذاشت و از ما پذیرایی فرمود.

استاد برهان‌الدین ربانی؛ از حافظه نیرومند خدادادی بهره‌مند بود. کوچک‌ترین رخداد و حادثه‌ای را در حیات هم‌سنگران و همراهانش فراموش نمی‌کرد. همواره از یاران و دوستان، با همه طیف گسترده آن، احوال‌جویی می‌کرد. چنانکه در زمستان ۱۳۷۱ بر بنده حادثه‌ای پیش آمد و در اوضاع دشواری قرار گرفتیم. بعد از رفع مشکل، هنگامی که پس از دو هفته به دیدار جناب استاد رسیدم، ایشان به مجرد ملاقات، از ماجرا و چگونگی آن پرسیدند و آرزوی سلامتی کردند.

استاد بزرگ، در جریان کارهای مستمر و شب‌اروزی جهاد، آبدیده شده و تجربه بزرگی اندوخته بود. او دیگر تنها یک مدیر و رهبر برازنده امور جهاد و یک تشکّل سیاسی نبود؛ بلکه دیپلمات مجرب و کارکشته، نیز محسوب می‌شد. بنده در سفر مسکو (عقرب سال ۱۳۷۰) افتخار همراهی جناب استاد شهید را داشتم، اعضای هیئت در جریان مذاکرات با جانب شوروی و روسیه بر سعه صدر و ظرفیت و تمهید بلند سیاسی استاد بزرگوار ملتفت شدند.

رؤتسکوی؛ معاون رئیس جمهوری آن وقت روسیه بر میز مذاکره، جناب

استاد را دیپلومات کارکشته و مجرب خطاب کرد و بر متانت و صلابت شخصیت ایشان اعتراف کرد. علاوه بر آن، رُوسکُوی، در جریان مذاکره، به گناه خود در برابر ملت مجاهد افغانستان معترف شد و وعده داد که با اشتراک در بازسازی افغانستان، گناه ارتکاب یافته را جبران کند. اصلاً مدیریت یک چنان جلسه‌ای در چنان جوی، تنها و تنها از استاد شهید ساخته بود و او آن را به نحو شایسته‌ای به انجام رسانید.

یکی از برازندگی‌های استاد شهید، سعه صدر بالا و بی‌مانند او بود. ایشان هیچ‌گاه، حتی در دشوارترین اوضاع، به سادگی بر کسی، آشفته نمی‌شدند و سنگ‌دل‌ترین و آشفته‌ترین افراد هم، در ملاقات با ایشان مرهون پیشامد مخلصانه و صمیمانه ایشان می‌گردیدند.

این سعه صدر استاد شهید، در مواردی باعث آن می‌شد که شماری از استفاده‌جویان، مگس‌صفتان و جیفه‌خواران، که آرمانی به جز امیال کوچک مادی و حیوانی نداشتند، در اطراف آن شهید بزرگ و تجسّم روحانیت، با نمایش حضور کاذب، به سوء استفاده و ائتلاف حقوق مجاهدان و شهدا پرداخته، مانع پیشرفت امور اساسی و تفکّری شوند و به جیفه و مال منالی دست بیابند، که یافتند؛ ولی فرصت‌های مناسب کاری را که حق مسلم نهضت اسلامی بود، از او گرفتند. اصلاً تشکّل‌های فکری و سیاسی محل جولان افراد مادی‌مشرّب که معراج همت‌شان یکی دو موتر و بلندمنزل و چند دکان است، نمی‌باشد. این حضرات می‌توانند این کارها را در محل شایسته آن در جنب تاجران و در مارکیّت انجام دهند. کار فکری و تفکّری، به همت بلند و ظرفیت معنوی نیاز دارد و این خصیصه، در همه مدعیان آن، موجود نیست.

در فرجام؛ آخرین سخنرانی استاد فقید، در کنفرانس بیداری اسلامی در تهران بود^۱ که من اجمالی از سخنان شهید بزرگوار را از طریق تلویزیون شنیدم. سخنان استاد در این کنفرانس مملو از روح و دینامزم دعوت‌گراانه بود و خاطرات گذشته را در ذهن تداعی کرده، عظمت و صلابت ایشان را مجسم می‌ساخت.

۱. این سخنرانی را می‌توان به صورت کامل در جلد اول خط رهبر خواند. «مرکز...»

استاد شهيد، رسالت دعوتگرانه خود را با دعوت و روشنگري آغاز و با
اشاعهٔ پيام بيداري و صلح به فرجام رسانيد.
روانش شاد و مثوايش جنّات النعيم باد.*

یادی از شهید صلح و هم‌قطاران

نوشته: پوهاند نعمت‌الله شهرانی؛ وزیر پیشین ارشاد، حج و اوقاف



جوانی هم بهاری بود و بگذشت به ما یک اعتباری بود و بگذشت

یاد ایّامی که این جانب با این دسته جوانان دانشمند و پوهنتونی در سرزمین کهن حضرت یوسف وزلیخا و در شهر زیبا و باوقار قاهره در کنار رود نیل خروشان و به غرض تحصیل در پوهنتون های این سرزمین باستانی زندگی می کردیم. با بعضی از ایشان هم صنف و هم اتاق بودیم و با برخی دیگر ایشان که در پوهنتون های دیگر تحصیل می کردند، هفته وار دید و وادید داشتیم و در روزهای جمعه و یا در روزهای اعیاد، قرار تعامل در تفریحگاه ها، مخصوصاً در تفریحگاه «قناطیر خیریه» که مالا مال از گل و سبزه بود و رود نیل هم از کنارش عبور می کرد، همه ما محصلان افغانستان به غرض میله رفته و مواد خوراکی را که با خود می بردیم، به کمک همدیگر غذاهای افغانی پخته، نوش جان می کردیم، اینک به ذکر نام افرادی پرداخته می شود که در تصویر مشاهده می کنید:

- ۱- سیدجان بیان از الأزهر؛ (یعنی دانشجوی دانشگاه الأزهر)
- ۲- حبیب الله غالب از الأزهر؛
- ۳- وفی الله سمیعی از الأزهر؛

۴- مولانا سعید افغانی از الأَزهَر؛

۵-؛

۶- عبدالمالک جوهر صدیقی از الأَزهَر؛

۷- برهان‌الدین ربانی از الأَزهَر؛

۸- عبدالجلیل یوسفی از الأَزهَر؛

۹- حبیب سراج از پوهنتون قاهره؛

۱۰- حبیب‌الرحمن جدیر از الأَزهَر؛

۱۱- احمد خطیبی از پوهنتون قاهره؛

۱۲- محمّد صدیق سیلانی از الأَزهَر؛

۱۳- امان‌الله از الأَزهَر؛

۱۴- محمّد اکبر ضیایی از پوهنتون قاهره؛

۱۵- نعمت‌الله شهرانی از الأَزهَر؛

۱۶- عبدالحکیم مَحَبّت از الأَزهَر.

این عکس‌ها را که دیدم^۱ آن روزگار جوانی، تحصیل و بی‌مسئولیتی به یادم آمد و چهره‌ها را تا اندازه تشخیص کردم، رابطه دینی، برادری، هموطنی، مهر و مَحَبّت و صمیمیت بین‌مان به یادم آمد و به یاد آن روزگار شیرین و برناگشتنی، گریستم و شعر حافظ شیرازی به یادم آمد:

روز وصل دوستداران یاد باد

یاد باد آن روزگاران یاد باد

این زمان با کس وفاداری نماند

زان وفاداران و یاران یاد باد

گرچه یاران فارغ‌اند از یاد من

و زمن ایشان را هزاران یاد باد

مبتلا گشتم در این دام بلا

کوشش آن حق‌گزاران یاد باد

۱. این تصویر در صفحه «هفته‌نامه مجاهد» نشر شده بود. «مرکز...»



آن روزگار از اختیار همه ما رهیده و دوباره بر نمی گردد و مانند پرندۀ سیمرخ و عنقا، لادرک شده و فقط نام و افسانه گشته است.

گذشته های روشن و پُرخطر از یاران و دوستان به یاد باد که از فقدان آنان اکنون احساس درد و تنهایی می کنم و بر ایام خوش از دست رفته، تأسف می خورم و روزگار خوش ندارم؛ زیرا تعدادی از آنان از دست این چرخ فلک نامهربان به دیار عدم شتافته و به قضا و قدر خداوندی لبیک گفته و در دل سیاه خاک گور، مأوی گرفتند، که موعد دیدار با آنان در روز قیامت است، مخصوصاً شهید صلح استاد برهان الدین ربانی را با همه قساوت و بی رحمی توسط تروریستان کوردل و سیاه درون با وحشت و ددمنشی دور از همه خواص انسانی به شهادت رسانیدند و استاد وفی الله سمیعی را - که استاد ما بود - در روز اول کودتای خلقی های کمونیست با تمام سنگدلی و خشونت غیرانسانی، با چشمان بسته از خانه اش بیرون بردند و تا امروز از وی خبر و درکی نیست و تعداد دیگری که تا هنوز در قید حیات اند، باز هم از دست این فلک نامهربان با قامت های خمیده و بعضاً هم عصا به دست بوده و با داشتن محاسن سفید، روز می گذرانند و برخی دیگری با داشتن سر و دست لرزان، هم از شناختن آشنایان آن زمان عاجز و ناتوان مانده اند و تعداد دیگری از بدی روزگار و مصایب متوالی و پی در پی افغانستان، به کشورهای دیگری هجرت کردند که از حیات و ممات شان و اینکه در کدام گوشه و کنار گیتی اند، خبری در دست نیست.

آن قدح بشکست و آن ساقی نماند

آن قدر بشکست که هیچ باقی نماند

من چاره ای جز این ندارم که به یاد آن روزگار بگیرم و از چشمانم به یاد آن دوستان عزیز و وفادارم عوض اشک، خون بریزم و به کسانی که زنده اند دعای صحت و عافیت کنم و کسانی که وفات کردند، با تضرع و خشوع و دل پُر از مهر و صمیمیت، دعا کنم که خداوند آنان را در بهشت فردوس ببرد و در کنار

رحمت و لطف و حمايت خودش جاى بدهد و خداوند به من هم توفيق بدهد
که ياد دوستى، مهر و مَحَبَّت آن روزگار ايشان را گرامى بدارم و آن مَحَبَّت هاى
بى آلايش شان را در دلم پايدار نگاه دارم و از اين رهگذر يك گوشه اى از حق آن
عزيزان را نيمه ادا کنم.*

۱۴

به یاد پیر خرد منطقه؛

آنکه او صادق‌ترین و دل‌سوزترین رهبر مردم شمرده می‌شد

نویسنده: عبدالقیوم ملک‌زاد

بیست و نهم ماه ششم سال روانِ هجری شمسی، مصادف است با پنجمین سالگرد عروج ملکوتی استاد شهید، رهبرِ جهاد و مقاومت و شهید صلح افغانستان!

روزی که جانانِ آدم‌نما رهبر عزیز ما را نامردانه به شهادت رساندند. لذا یکی از روزهایی که به‌عنوان روز تجدید پیمان با خون گلگون او، شمرده می‌شود، همین روز است؛ آری با خون گلرنگ او و با خون سرخ همهٔ شهیدان راه جهاد و مقاومت ملت مؤمن کشور و به کرسی نشاندن این حقیقت که: «وظیفهٔ قدردانی از ایثارگران به‌ویژه آنانی که به خون غلتیدند، رسالتی است بزرگ بر دوش ما و گرامیداشت از این زندگان جاوید»، عبارت است از: سپردن تعهد جدید برای تعقیب راه آن بزرگ‌مرد تاریخ و سایر رادمردان جهاد و مقاومت و اصالت‌بخشیدن به هدف والا و راستین آنان!..

معمول است که با فرارسیدن سالگرد سرداران جهاد، از جمله استاد شهید، ارباب احساس و قلم مسئولیت خود تلقی می‌دارند، تا چراغِ سخن را و چراغِ خاطره‌های آن رادمردان علی‌الخصوص آن «پیر خرد منطقه» و قهرمانِ ملی را، نسبت به سایر ماه‌ها و ایام سال، بیشتر روشن سازند.

به یاد رهبر عزیزی که سزاوار هرگونه توصیف است و به یاد رهروان به خون خفتهٔ او، که مظاهری از هدف عالی و تلاش خداجویانه و تداوم راه عزت و افتخار بودند؛ تا ثابت سازند واژهٔ سخنانی که ارایه می‌دهند، برای استحکام بنای شرف و شکوه و سربلندی است و در عین حال «پرچم رسوایی و ذلت قایلان!»

بیاييم کمی سُرد شور آفرين وصف شهادت بنوشيم و سطورى از کتاب شکوه‌افزای "شهيد" بر خوانيم که يعنى کيست؟:

شهيد در فرهنگ ما، نماد ايثار و وارستگى، آزادى و استقلال طلبى و ارزش‌مدارى است و تعالى اندیشه... و شهيدان به‌عنوان صاحبان حیات جاويدان و يادگاران ارزش‌های اسلامى و ملى، براى هميش در خاطره‌ها خواهند بود.

شهادت؛ يعنى اوج کمال به خون خفتگانى است که باغ پربار هستى‌شان مظلومانه به‌دست کوردلان پر پر شده و درخت تنومند حیات‌شان با تبر نيرنگ و خدعه، قطعه قطعه گرديده‌است.

ما سال‌هاست که با شهادت‌های مظلومانه سروکار داريم. يک طرف قاييلان تشنه‌به‌خون بى‌گناهان است و يک‌سوى ديگر، هاييل‌گونه‌هاى که به حيله‌های گوناگون، سينه‌های‌شان به‌دست آدم‌کُشان يا قاييلان بى‌رحم دريده مى‌شود و سال‌هاست که کوچه کوچه کشور بذر خون کاشته مى‌شود. اى دريغ که اين سلسله را پايانى نيست و کمتر اميد مى‌رود که ريشه‌های اين شجره خبيثه (کشتارهای ناحق، فتنه و ماتم‌گستري) رو به خشکى نهد!..

يکى از کشتگان مظلوم، سر سلسله‌جنبان فضل و حلم و صلح و عزّت: استاد گرامى ما پروفيسور برهان‌الدين ربانى، اين رهبر دل‌سوز و صادق کشور و مردم ما مى‌باشد، آنکه در تمامى برهه زندگى پرافتخار و فيض بخشش، جز به مهر و همدلى و آرامى و سعادت مردمش نينديشيد!..

طورى که به ياد داريم، در شامگاه واپسين ايام ماه ششم سال هجرى خورشيدى، پرنده سبک‌بال، عارفانه کوله‌بار سفر عشق بست و به خيل عاشقان الهى پيوست، هرچند در يافتن اين مقام والا براى او، اوبى که شهادت را اوج عشق مى‌دانست و آن را دروازه رستگارى ابدى و آرام‌گرفتن در جوار معبود مى‌انگاشت، دستان چرکين شيطان‌نسابنى شريك شد. همان‌گونه که قهرمان ملى ما را با همين ترفند از ما گرفتند و اين سنت پليد و نامردانه، همچنان تداوم يافت و هنوز هم ادامه دارد.

از همین روست که می‌گوییم: ماه سنبله، از پانزده سال بدین سو، به ما آبستن غم و سوگ بزرگ شده، که در آن هم رهبر عزیز خود را از دست دادیم و هم پیشروِ سنگرزینان، سپه‌سالار نامور اسلام (قهرمانِ ملی کشور) را. آنچه باید بدان تأکید صورت گیرد، این است که: «سنبله» تنها نامی در تقویم زمان نیست؛ بل ماه شهادت سرداران عزیز اسلام، (استاد شهید و قهرمانِ ملی) و ماه برداشت خوشه‌های خشم و خوشه‌های سوگ و به خود آمدن و به خدا رسیدن نیز است، به قول استاد سخن، شاد روان خلیلی:

این شهیدان، گل سرخِ چمنِ رحمان‌اند

مایهٔ ناز زمین، مفخرتِ انسان‌اند

کشتهٔ یک نگه از پیشگهٔ جانان‌اند

کشتگان‌اند؛ ولی زندهٔ جاویدان‌اند

آری؛ شهادت، عظمت و جایگاه والایی است که در قرآن عظیم‌الشان از آن با تعبیر گوناگون تذکر رفته! «شهادت؛ یعنی ایثار آنچه هست، در آرزوی آنچه که باید.»

شهید؛ یعنی در «فوران خون خویش فریادکشیدن» که: «به خدایِ کعبه رستگار شدم.» شهادت خون نیست، و «مرگ» هم نمی‌تواند تلقی شود؛ بل «جان» است و به تعبیر قرآن زندگی است، زندگی جاویدان و شهادت؛ یعنی «پرواز دادن هستی.»

و بدین سان، کسی می‌میرد و کسی می‌ماند. همچون ماندنِ رهبر فرزانه ما استاد ربانی، و همچون ماندنِ قهرمانِ ملی، و یلانِ پاکبازِ دیگر!.

«هرچه دارد عالم اخلاق، بی‌ایثار نیست

حیف همت‌ها که صرفِ خدمتِ قارون کنید

سوخت داغ بی‌کسی در آفتاب محشرم

سایه‌ای بر فرقم از موی سر معجون کنید

در شهیدان وفا، تا آبرو پیدا کنم

خون ندارم اندکی رخت مرا گلگون کنید»

راستی این شهیدان چه کسانی‌اند که چنین با نیرویی شگرف، توانسته‌اند وادارمان سازند تا حافظ‌آسا، شوری برافکنیم:

«بحری است بحر عشق که هیچش کرانه نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست»^۱

یعنی چه؟ یعنی اینکه بی‌عشق، رسیدن به کمال، قصه دروغی است.

مگر می‌شود خطاب به غفلت‌زدگان بی‌خبر از مقام شامخ شهیدان - بیدل‌صفت - نگفت؟:

عمرها شد در کفنت رنگ حنا آینه‌است

گر نیاید یادت از خون شهیدان چاره نیست.^۲

بدین باورم، هرچه در مورد سجایا و خوبی‌های استاد شهید، آن سمبول حلم، بیشتر گفته‌ایم، هنوز سطورِ بیش از باب مقام و جایگاه رفیع او ارایه نداده‌ایم؛ بل در آغازین راه شاهراه طولانی اوصاف نیک آن بزرگ‌مرد، آن نمونه مهربانی و بزرگی و مردانگی و به تعبیر مردم گیتی: «پیر خرد منطقه» قرار گرفته‌ایم!

بلی؛ پیر خرد منطقه؛ آنکه او از جماعت خنیاگران خورشید بود. آنکه «نهال خجسته دانایی و تلاشش، در اوج زیبایی و شگوفایی، به درخت باروری تبدیل شد که ریشه در معرفت ناب و شناخت اصیل داشت.»

آنکه عشق در جان گرامی‌اش نطفه بست، آنکه حامل فریادی بود بلند، به بلندای تمامیت تاریخ... آنکه وسعت رنج مردمش را می‌شناخت و اوج آرزوها را در می‌یافت و آنکه عاشقانه تلاش داشت؛ تا همواره با درد سنگین «دانستن» بر دوش، بر بلندای رسالت، ایستاده باشد. همین بود که دردهای بزرگ و عشق به خدا و اسلام و اهداف ارزشمند، بلندش بُرد و بلندش بُرد، و در دل کوره‌های رنج و مشکلات گذاخت. با گوناگونه دسیسه‌های نامردان ساخت؛ اما هرگز خمی به ابرو نیاورد و استوار ماند. استوار همچو هندوکش و پامیر و تراجمیر و

۱. دیوان حافظ، بیت نخست غزل ۷۲. «مرکز..»

۲. دیوان بیدل، بیت ۱۱، غزل ۷۸۶. «مرکز..»

بابا و... سرانجام آن گونه که خودش می خواست، با وضوی خون سرخش، بر «سر سجاده عشق» ایستاد و مهمان خدا گردید.

در یک کلام؛ او مرد دعوت بود، مرد اندیشه و تفکر والا و مرد قلم و محراب و مرد تمامی میدان هایی که ایمان و پیکار، در آن مبارز می طلبد. او توفانی ترین روح جاری در کالبد پنج دهه جهاد و مبارزه و مقاومت بود. او مرد فرهنگ بود و از بزرگ ترین فرهنگیان و نویسندگان روزگار.

فرهیخته مردی که نگاه عاشق ما و نگاه شیفته همه دوست داران قلم و سینه چاکان حق و حقیقت، «بر ضریح زنده انگشتان وی بوسه می زدند» انگشتانی که - به تعبیر استاد پرویز خُرسند - آن ها، به پنج حرف حقیقت می مانست و به پنج شمع روشنی که در حرم و حریم کتاب روشن و روشن تر شده بود.

او، ریشه دارترین باور شگوفایی بود که زندگی را در رگ های درخت خشکیده ملت کشاند و در برهه های حساس بهاری، «همه فریادها را به شگوفه بدل کرد و بر تن درخت ملت پوشاند.»

چه باک از این، اگر کوردلانی معلوم الحال، یا نامردمان نیرنگ سالار، که کارشان سیاه سازی اوراق روزگار است و پراساختن مردم از دلهره و اضطراب ناشی از شقاوت و انتحار، که هنری جز دناوت بر سر نمی پرورند و نمی توانند روزشان را بی پهن کردن بساط سحر و ساحری و تبلیغات زهر آگین، به شب رسانند و نمی توانند هنری جز رذیلت ارایه دهند، هنر مبتدلی که موجب بقا و پذیرش شان در میان مشب خوار و بی مقدار شده... مذبوحانه بکشند، تا فقط بی خبران را، به جال افکنند و «ذهنیت مشب کوچک و حقیر» را، با راه اندازی غوغاهایی نفاق افکنانه و نامردانه، به سوی خویش معطوف دارند...

اما... اما واقعیت همین است که ما می گوئیم:

«از خاک سرخگونه کشتارگاه، برخیزند

هزار رستم دستان، پی حمایت او

رهین منت پیوند جاویدانه ماست

دوام ریشه پایابِ بی‌نهایتِ او»
 سلام به روان آن رهبر بزرگواری که «پیر خردمند منطقه» اش می‌شناختند
 و سلام بر روح قهرمانِ ملی کشور و ارواح تمامی شهدای راه حق، از شرق تا
 غرب، از شمال تا جنوب، که رایتِ سبز عزّت را برافراشتند.
 سلام به روان آن مرشد شهید و گرامی ما، آنکه شهادت، از جام بردباری اش
 سیراب گشت و ایستادگی و مردانگی از محضرِ صبورش درس‌ها فرا گرفت.*

ای سفرکرده ای که صد قافله دل همراه توست!

نوشته: عبدالقیوم ملکزاد، نویسنده و عضو جمعیت اسلامی افغانستان.

ای سفرکرده جاوید، پدر!

اینک در آستانه دّومین سال عروج ملکوتی تو قرار گرفته‌ایم، صاحب این خامه شکسته، به‌عنوان یکی از رهروانی که پیروی از خط فکریِ تو را موجب افتخار برای خود می‌داند، بر آن است، تا در آستانه دّومین سال سفر بی‌ بازگشت، به درد دل دیگری آغازد.

ای پیر فرزانه روزگار، پدر!

رسم است که هر مرید در فراق مراد خویش و پیر و مرشد خویش، بنای گریستن نهد و من از جمع کسانی‌ام که درد فراق ایشان را از پای درافکنده و این غم‌ناله به زبان داغداران تو، هر شام و سحر در این گنبد افلاک جاری است: این چنین روزی که جانم کرد ریش

هرگز نامد به عمر خویش پیش

ای سفرکرده من که دیگر هیچ بر نمی‌گردد!

می‌دانم، بسیاری‌ها یا از ره کین و یا از سر خصومت و بدبینی و یا اینکه متأسفانه قادر بدان نشدند شخصیت والا و برجسته‌تورا شناسایی کنند، این نوشته را سطوری برچیده شده از کتاب «مبالغه» برخواهند خواند! اما من با خود می‌گویم: بگذار چنین پندارند و میزان درک و فهم و احساس ناقص‌شان را در رابطه با تو به نمایش بگذارند؛ اما من با شناختی که از رهبرم داشتم، نمی‌توانم ناگفته بگذارم: تو به‌عنوان دل‌سوزترین رهبر برای رهروان و مشفق‌ترین مراد برای مریدان و مهربان‌ترین پرستار و پدر برای یتیمان بودی! از آن روی نه تنها من؛ بل بسا از رهروان جان‌نثارت و فرزندان معنوی‌ات، به خود حق می‌دهند، تا در نبود

تو بدین باور اندر شونند:

«شمع گویای من خموش نشست
 من چرا بانک بر فلک نبرم
 دور گردون گسست بیخ و بنم
 مرگ رهبر شکست بال و پرم
 کی فروشد به قدر یک جو صبر
 تا به نرخ هزار جان بخرم»
 ای رهبر عظیم‌الشأن، پدر!
 از آن روزی که راه سفر جاویدانه را در پیش گرفتی، معلوم شده که:
 هیچ حاصل به جز دریغم نیست
 زانچه بر من زگرم و سرد گذشت.
 آری؛

رهبر! تو بزرگ بودی و والا جایگاهی، بستوده در روی خاک، خاکی که در
 نبود ابر مردان دل‌سوز و هدایتگری چون تو، اندوهناک است و سینه‌ هواداران
 عمری است از این مأتم جانسوز بسی چاک، چاک!
 ای استاد!

از خدای می‌طلبیم که بردباری را ارزانی‌مان دارد که تو را در برهه‌ نهایت
 حسّاس زمان، از کِنار مان برداشت و مهمان خود ساخت و خوشا بر تو که
 شایسته‌ات دانست؛ تا تو را با خلعت برین شهادت - خلعتی که ویژه‌ بندگان
 خاص وی است - بیارایدت و همان‌گونه که در این جهان، درخور هرگونه اعزاز
 و تکریم و بزرگ‌شمردن بودی، در آخرت نیز با مقام رفیعی بفرزادتی! این رتبه
 والا و پرشأن و شکوه مبارکت باد!

مقام بزرگ و والا مرتبه‌ای که همواره در راه طلبش بی‌قرار بودی و آن را
 گم‌شده صدیقان و مقربان الهی می‌دانستی و بار بار، برای مان حالی فرموده
 بودی که «شهادت در راه خدا سعادت است» و می‌گفتی: خدا، شهیدان را
 جایگاه والایی ارزانی داشته و بر قامت رسای شهادت، کسوت سبز قدسی‌ات

پوشانده و می فرمودی: مبارزان بیدار و مجاهدان راستین اسلام، بایستی در طلب شهادت آگاهانه در راه آرمان انسانی و الهی باشند و آن همان است که آمیخته با عشق و اخلاص باشد و بستر ساز ارزش ها و خوبی ها و سرفرازی ها!... بلی؛ تو به قلّه رفیع مقصد، فراز آمدی؛ اما حالا این ملّت سرگشته، چه خاکی به سرکند که بی رهبر شده و محروم از رهنمایی های داهیانه زعیم دل سوز و مدبری چون تو. و ما سرگشتگان غم خستہ ات به عنوان پیروان راستین طریق تو و راهیان فکر و اندیشه تو و شیفتگان اخلاص کیش تو، بی رهبر شده ایم و در کلام دیگر یتیمان بی پدر!

آری؛ رهبر! گاهی می اندیشم که چرا در زمان حیات پربارت - به گونه ای که شایسته تو بود - قدر و منزلت را ندانستیم و توفیق این آگاهی رفیق مان نشد که عمیق و ژرف بیندیشم که تو نه تنها رهنما، نه تنها مرشد، برای جمعیت بزرگی به این ملّت بودی؛ بلکه قوّت قلب همه مان نیز بودی و فزاینده نیروی اراده ما و مجری چرخ اندیشه و فکر ما محسوب می شدی و در جوار این همه محاسن، چه نیکوخصایل دیگری را نیز دارا بودی و آن ها عبارت بودند از اینکه: کمتر کسی به یاد دارد که ناز و قهر هر که را که با تو مواجه می شد، با لبخند آمیخته با مهر خریدار نشده باشی و یا در برابر هرگونه رفتار و ولو لغزش آمیز با مهربانی و اندرز سودبخش پاسخ نداشته باشی.

خشم گرفتن و عقده مند شدن و کینه گرفتن از تو، فرسنگ ها فاصله داشت. راستی که این روش نیک تو ملهمی بود از رفتار پیغامبران الهی، که تو عاشق جان سوخته آنان بودی و همواره برای فراگرفتن چنین آموزه ها، فرامان می خواندی و به صادق بودن و آراسته بودن به خلق نیکو، تأکید مان می فرمودی!

آیا با از دست دادن رهبر رؤوفی به سان تو و پدر مهربانی به گونه تو، شایسته مان نیست که غم مان در نبودت پایان نپذیرد! بل حسرت آن روزهای خوب بودن با تو را هر صبح و مساء بخوریم و با گذشت هر روز، درد یتیمی را بیشتر درک کنیم و اندوه کس نپرسی و بی اعتنایی برخی از همراهان خود را عمیق تر احساس کنیم؟

مسلم است، هر انسان، به‌ویژه انسان پدر از دست‌داده، زمانی رنج بی‌پایانِ
 بی‌کسی و بی‌هم‌نفسی را با تمامت اندوه احساس می‌کند که به‌وضوح بنگرد در
 اطراف خویش به جای شرافت، از آدم‌نماها، فقط «شر» حاکم است و «آفت»
 و پدیده‌های به‌نام همدلی و همدردی و همگرایی و همفکری به چنگ قحطی
 گرفتار آمده‌است.

از همین روست - راست می‌گویم: پدر! - داغ جانسوز فراق شما، نمونه
 مهربانی و داغ برادر بزرگ و مهرورزم مسعود، با سپری‌شدن هر روز، بیشتر
 آب‌مان می‌کند و هر آن، بر آن‌مان می‌دارد، تا فریادمان را در حسرت نبود
 جانسوزتان، غمگینانه در آسمان برافشانیم:

گوهری گم شد از خزانه‌ما

چه ز ما کز همه جهان گم شد

موکب شهبوار خوبان رفت

لاشه صبر ما دمداد شد

عالم از زخم مار فرقت او

دست بر سر زنان چو کژدم شد.

درست همان‌گونه که در فراق برادر عزیزمان (قهرمان ملی کشور) با خروش
 غمبار بی‌اختیار فریاد برمی‌آوردیم:

یوسفی از برادران گم شد

آفتاب از میان انجم شد

آری؛ در فراق مسعود؛ آنکه:

شد به ناگه ربوده ایام

بر ز ایام ناربوده هنوز

دید نیرنگ چرخ آینه رنگ

آینه عیش نازدوده هنوز

کفن نیستی بسوده تنش

خلعت عمر نابسوده هنوز

روز عمرش خط فنا برخواند

خط شبرنگ نانموده هنوز!

آری؛ پدر! راهیان راه پرمباهات و طریق خداپسندانه تو، دو سال شد که خود را یتیمی بیش نمی‌انگارند. ویژه آن‌گاه که به یاد می‌آرند، نوازش‌ها و مهربانی تو همیشه بدرقه راه‌شان و همواره شامل احوال‌شان می‌شد و به یاد می‌آورند که پدیده‌های به نام مهر و صمیمیت به منظور آن گرفته می‌شد؛ تا برای تو اندامی درست سازند و تندیس از عاطفه فراهم آرند.

رهبر! وقتی که خصم‌های دون و نامرد، عزیزترین انسانی چون تو را با کمال نامردی، از پای درآوردند، دانستیم که در چه جهان پرشقاوتی می‌زییم! دانستیم که موجوداتی در لباس انسان‌های متولدشده در دوران جاهلیت و بی‌شعوری؛ تا چه پیمان‌ها با هرچه «خوبی» و «زیبایی» و «مهربانی» و «عاطفه» و «صمیمیت» و «همدلی» و «برادری» است، سر ستیز و خصم و کین دارند و موجودیت عناصر شریف و سزاوار پاس‌داشتنی‌ای چون «بردباری» و «دل‌سوزی» را به قدر مویی بر نمی‌تابند.

هیچ توجیهی نمی‌توانم بتراشم و قادر نیستم که بدانم با چه گناهی گل زیبا و عطرآگین هستی‌ات را پرپر کردند؛ مگر اینکه بگویم: لجن‌پروردگان هم نفسِ ابلیس، با خوبان و فرشته‌خویان، یارای ساختن ندارند؛ زیرا عصری که خورشید علم و معرفت، در ظهر آسمان بلوغ، مشغول پرتوافشانی است و تکنالوژی یک‌سره جهان هستی را به تسخیر در آورده و نمایندگی از رشد خرد آدمی دارد، چرا هستند عده‌ای که تا هنوز در قعر جهالت قرن حجر می‌زیند و همواره رسم ابلیسانه‌شان این است که خاک را در سیطره سلطه نامردان قرار دهند و تا بتوانند فساد برانگیزند و زندگی و جهان را برای زیندگان این آب و خاک، به جهنم بدل سازند؟!

شاید من نمی‌دانم و این شما ای پدر! با همان فهم و درک و فراست‌تان، می‌دانستید که جهان جای زیستن برای خوبان نیست! لذا شما پروردگان دامن مطهر خوبی و طهارت، شوقمنده خواستید رخت سفر از این لجنزار برچینید؛

همان‌گونه که برادر بزرگم مسعود - «این ز بازار ریا از همه بیزازترین» - پیش از این نیز چنین کرد؛ یعنی:

«روی برتافت از فتنه تزویر و ریا»

و پیشتر و یا پسان‌تر از شما، ابرمردان دیگر چون: جنرال محمد داود داود، جنرال عبدال مطلب بیک و جنرال خان محمد خان مجاهد و جنرال سیدخیلی و جنرال احمد خان سمنگانی و احمدولی خان کرزی و ده‌ها محافظ مرز عزت و آزادی پرورده در این آب و خاک... گویی به اراده خود روی از این آشوب‌کده برتافتند و کبوترسا با بال سرخ شهادت و سربلندی پرواز کردند؛ تا به دارالبقا آشیان گزینند. سفر زیبای‌شان مبارک باد!

پدر! گفتنی‌های غم‌اندود این خونین جگر، با تو، بی‌شمار است؛ چه کنم مجال گفتن و هم‌شنیدن کمتر! ورنه می‌گفتم: فساد در این مرزوبوم بیشتر از زمان حیات بیداد می‌کند.

نامردی‌ها را حد و حصری نیست و بی‌باوری و بی‌مهری بر میزان خستگی‌ها می‌افزایند و ناامیدی‌ها با گذشت هر روز دامن می‌گسترانند و خط فاصل میان دل‌سوزان جهاد و مقاومت و دوستداران آزادی و دشمنان قسم‌خورده این پدیده‌های مقدّس و مطلوب، کمتر شده و آن‌سو، سیل خون بی‌گناهان همچنان دریا دریا، جاری و شط‌زدن مسلمانان در این بحر خروشان و میان شعله‌های آتش صحنه‌های تراژدی سخت به بحران امن و صلحی که تو پرچمدار و سفیرش بودی، افزوده و دسایس پیدا و پنهان قدم قدم نمایان! این بلاهای آفت‌گستر، هم در کشور ما طاری است و هم در بسا از بلاد دیگر اسلامی!

یکی از غم‌بارترین تراژیدی‌های جهان اسلام، کودتای ناجوانمردانه به هدف تذلیل اسلام به وسیله سران ارتش جنایتکار مصر به پیشگامی جنرال فتنه‌کار و فرعون صفتی به نام «سیسی» بود، که متأسفانه منجر به سقوط حکومت منتخب مصریان به زعامت دل‌سوزانه اخوان المسلمین و برادر دینی، استاد محمد مرسی گردید. کودتای خونینی که از هیچ جنایتی در حق مسلمانان،

به خصوص راهیان استاد شهید (امام حسن البنا) دریغ نکرد. چنانکه در یک روز بیشتر از دو هزار انسان خداجوی به وسیله آدم‌گشان به خاک و خون افتادند، آن هم تنها و تنها به گناه راه اندازی اعتراض مسالمت آمیزی که فریاد می‌زدند: چرا نگذاشتند، حکومتی که با انتخاب میلیونی مردم به میان آمده بود، پا بگیرد و به گناه اینکه رئیس جمهور به چه گناهی از صحنه دور ساخته شده و دربند دژخیمان قرار می‌گیرد؟

وضعیت خونبار سوریه، سرزمینی که در یک روز حدود یک و نیم هزار انسان قربانی حمله شیمیایی قرار داده شد که تقریباً مناصف این کشتگان مظلوم را اطفال معصوم تشکیل می‌دادند، صفحه خونبار دیگری از قتل و کشتار بشریت در مانده است که مستکبران با جبر و اکراه، بالای مردم تحمیل می‌کنند!...

گفتم: گفتمی‌ها بسیار است؛ اما فرصت، مختصر و مجال، محدود! به عنوان واپسین کلام این یادنامه، به یاد تو ای پدر و ای سفرکرده‌ای که صد قافله دل، همره توسست! می‌خواهم حالی بسازم که بزرگ‌ترین افتخارم این بود که روزگار دید؛ بل بهترین روزهای زندگی‌ام را با تو بودم و همگام با توره سپردم.

امیدوارم همواره من و داغدارانت، در خط تو، باقی بمانیم و در راه تحقق آرمان‌های مقدس پابرجا و استواری گزینیم و در ساختن دوست‌داشتنی خانه‌مان که «جمعیت»، - همان‌گونه توصیه‌های تو بود - از دل و جان و با کمال صداقت و راستی، کوشا باشیم. دل‌سوز را از غیر دل‌سوز، تفکیک دهیم و از خود بخواهیم، تانشت و برخاست‌مان همراه با کسانی باشد که ثابت می‌سازند در خط صداقت‌اند و در مسیر عزت و کرامت، همراه با کسانی‌اند که شرافت و سربلندی مقصودشان است و دل‌سوزی و مهرورزی و برخورد نیک نصب‌العین‌شان. یا با کسانی راه بروم که گامزن راه سبز صداقت و راستی‌اند و در اندیشه بودن و زیستن با ملت سرفرازی که صادقان را می‌شناسند و راستان را ارج می‌گذارند و معیار زندگی را صداقت و خدمت به اسلام و مردم قرار می‌دهند و بودن با ملت مجاهد و در جاده سرخ شهادت را بزرگ‌ترین آرمان

خویش تلقی می‌کنند.

این راهیان حق همانا عزیزانی‌اند که همواره مرغ خیال‌شان در هوای اسلام
و هوای آزادی و شرافت و پاکی پر می‌زند و دل‌شان هر صبح و شام، شوق
نغمه‌خوانی در روضهٔ طراوت ایمان و شکوه و سربلندی دارد.
روح‌ت شاد پدر! و یادت گرمی و راحت پر رهرو باد.*

توجّه استاد شهید؛ به امور فرهنگ و تعلیم و تربیت
نویسنده: ثمرالدین ثامر؛ مدیر مسئول هفته‌نامه وزین مجاهد.

جمعیت اسلامی، در دوران جهاد مردم مسلمان افغانستان تحت رهبری خردمندانه استاد شهید، پروفیسور برهان الدین ربانی، در پهلوی جهاد مسلحانه، به جهاد فرهنگی نیز توجه زیادی مبذول داشت.

در امور فرهنگی و نشراتی نیز کمیته به نام فرهنگی وجود داشت که تعداد نویسندگان و اهل قلم در آن توظیف شده بودند. در رأس این کمیته به ترتیب، استاد ابوداریس فضل الرحیم و مولانا سخی داد فایز قرار داشتند. بعدها کمیته فرهنگی به «انجمن نویسندگان و سخنوران» تغییر نام داد. رئیس این انجمن، برادر محقق و نویسنده توانای کشور فضل الرحمن فاضل^۱ بود که در یک

۱. استاد فضل الرحمن فاضل فرزند قربان محمد یفتلی، در ۲۱ دلو ۱۳۳۶ هـ.ش، در شهر فیض آباد مرکز استان بدخشان دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۴۵ هـ.ش، شامل «دبیرستان کوکجه» فیض آباد گردید و در سال ۱۳۵۱ هـ.ش، شامل مدرسه امام ابوحنیفه کابل شد و در سال ۱۳۵۶ هـ.ش، از آن مدرسه فارغ گردید. استاد فاضل در سال ۱۳۵۷ هـ.ش، شامل «دبیرتمنت فقه و قانون» دانشکده شرعیات دانشگاه کابل گردیده و در تابستان ۱۳۵۸ هـ.ش، به پاکستان هجرت کرد. در دوران هجرت به صفت مدیرمسئول جریده «کاروا جهاد» و مدیر مجله «میتاق خون» فعالیت فرهنگی داشته است. همچنان از سال ۱۳۶۱ الی ۱۳۶۳ هـ.ش، جهت تحصیلات عالی به مکه مکرمه رفته در رشته تعلیم و تربیه و تدریس زبان عربی از دانشگاه «أم القرى» دیپلوم به دست آورده است. وی از سال ۱۳۶۹ هـ.ش، الی تشکیل دولت اسلامی افغانستان، ریاست انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان را برعهده داشت و پس از استقرار دولت اسلامی افغانستان، به صفت رئیس مؤسسه نشراتی انیس مقرر گردید، سپس به حیث ائشه فرهنگی سفارت افغانستان در انقره اجرای وظیفه کرد. بعد از مدتی کار در وزارت امور خارجه، به حیث مستشار در سفارت کبرای افغانستان در دهلی جدید مقرر گردید که مسئولیت نشریه «میزان» ارگان نشراتی آن سفارت را از آغاز تأسیس (میزان ۱۳۷۵ هـ.ش) تا سقوط طالبان برعهده داشت. موصوف از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۶ هـ.ش، به حیث جنرال قسول در شهر بُن و بیش از یک سال به حیث مدیر حقوق و معاهدات وزارت امور خارجه ایفای وظیفه کرد، استاد فاضل از نویسندگان بنام و پرآوازه سرزمین ماست که اکنون (۱۳۹۶ هـ.ش) به حیث سفیر کبرای جمهوری اسلامی افغانستان در کشور مصر مصروف کارهای سیاسی و فرهنگی خویش است، از این نویسنده چهره دست کشور ما آثار فراوانی، اعم از ترجمه و تحقیق به جا مانده است:

انتخابات میان نویسندگان و اهل فرهنگ، با رأی سِرّی به این سِمَت انتخاب شد.

در چارچوب انجمن نویسندگان و سخنوران، در مرکز (محیط هجرت - پشاور) و برخی کشورهای دیگر و جبهات داخل کشور، ده‌ها نشریه و مجله، به زبان‌های (دری، پشتو، عربی، انگلیسی، ترکی، اردو و روسی) در عرصه‌های سیاست، فرهنگ، اجتماع و.. و همچنان جهت پخش رویدادها و آگاهی‌دهی جهانیان از مبارزات برحق مردم افغانستان و جبهات داخل کشور، به نشر می‌رسید.

در دوران جهاد، نقش رسانه‌ها در جمعیت اسلامی خیلی برجسته بود. در این حزب، زمینه بحث‌های آزاد و انتقاد در تمام رده‌ها وجود داشت. شاعران و نویسندگان جمعیت در ارایه نظر خویش در نوشتار و گفتار، از آزادی لازم بهره‌مند بودند که مروری بر نشرات جمعیت اسلامی در سال‌های جهاد، شاهد این مدعاست.

استاد شهید مُبارزه فرهنگی را نسبت به جنگ مسلحانه در بسیاری موارد ترجیح داده‌است؛ تا بر اثر مُبارزه فرهنگی و آگاهی مردم، هدفمندانه در سرکوبی دشمنان گام برداشته شود؛ زیرا مبارزانی که آگاهی و هدفمندی نداشته باشند، در میانه راه به بی‌راهه می‌روند و دست به اعمالی می‌یازند که سبب بدنامی انقلاب اسلامی می‌شود.

نشریه‌ها در محیط هجرت (پاکستان و ایران) به شکل معیاری و در داخل

عمار فرزند یاسر، تحقیق (نمایشنامه) دو چهره (نمایشنامه)، رمه (نمایشنامه)، امریکایی که من دیدم، خلل در کجاست؟، اسلام و جاهلیت، اخلاص، توحید، مسلمانان بیدار شوید، ردی بر شبهات دشمنان اسلام، دوشیزه جاکارتا، مجاهدین در مسکو (سفرنامه)، زندان سیار، شهید پیروز استاد فیض الرحمن فایض (زندگینامه)، نماز ستون دین، دعوتگر و وسایل او، سیرت نبوی، درس‌ها و اندرزها، گفت‌وشتود سه دعوتگر نامور پیرامون حکومت اسلامی، ملأشاه بدخشی: آثار و افکار، بازتاب رویدادها (گزیده مقالات)، افغانستان از سلطنت امیر حبیب‌الله خان تا صدارت سردار هاشم خان، انگیزه‌های سقوط در نیمه‌راه مُبارزه، تندیس بر چکاد آزادی (در مورد شهید مسعود)، غازی نامور، سید جمال‌الدین الحسینی الأفغانی، بیدارگر عصر، بانوی قهرمان؛ خوله دختر آرزو و... از جمله آثار اوست. نگاه: فاضل دیپلمات و فرهنگی عالی‌قدر کشور، نوشته‌ای از الحاج امین‌الدین سعیدی، وبسایت جام غور، تاریخ نشر: ۲۳/ ۶/ ۲۰۱۶م،

<https://www.jame-ghor.com/archive/details> ۱۰۳۴۵. «مرکز..»

کشور، در مناطق زیر نفوذ مجاهدان، با ماشین‌های چاپ دستی و ابتدایی نشر و پخش می‌شد.

جمعیت اسلامی افغانستان، در بخش چاپ و نشر کتاب، نیز کمیته به نام تألیف و ترجمه داشت. تعدادی اهل علم، محققان و مترجمان در این کمیته، از جانب استاد فقید توظیف شده بودند و در رأس این کمیته، نویسنده توانای کشور ما محمد نسیم فقیری^۱ قرار داشت. کتاب‌های خواندنی که در آن زمان می‌توانست در آگاهی‌دهی مجاهدان کمک کند، تألیف و یا ترجمه می‌شد و برای مهاجران و مجاهدان توزیع می‌گردید.

رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، که خود تعلیم و تربیت یافته، تا سطح الازهر مصر بود، به تعلیم و تربیت اطفال، نوجوانان و جوانان توجه لازم می‌کرد. استاد شهید کمیته به نام تعلیم و تربیه ایجاد کرد که این کمیته توانست مکاتب، مدارس و دارالحفاظ را در داخل کشور و در مناطق زیر کنترل مجاهدان فعال سازد؛ تا فرزندان آینده کشور از سواد و تعلیم و تربیت محروم نگردند. همان‌طور، در محیط هجرت نیز دست به ایجاد مکاتب و مدارس و دارالحفاظ‌ها زد، تا فرزندان مهاجر کشور از فراگیری علم بی‌بهره نمانند.

به‌خاطر اینکه در صفوف مجاهدان رفته رفته، بی‌نظمی رخنه نکند، به‌سوی نظم و دیسپلین گام‌زن باشیم، رهبری جمعیت اسلامی به احداث پوهنتون حربی و اکادمی پولیس دست یازید، که چندین دوره فارغ داد و با عزیمت این جوانان تحصیل یافته در عرصه علم نظامی و فراگیری درس‌های عقیدتی و سیاسی،

۱. محمد نسیم فقیری زاده ولایت لغمان و دانش‌آموخته سال ۱۳۶۸ ه. ش، دانشگاه دعوت و جهاد در پشاور است. ایشان در پُست‌های: استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده تعلیم و تربیت دانشگاه دعوت و جهاد، کاردار یکم و دوم سفارت افغانستان در پاکستان در دوران حکومت اسلامی، رئیس دبیرخانه جمعیت اسلامی، سرپرست قنصلگری افغانستان در مشهد و اکنون عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، کار کرده است. وی دارای کتاب‌ها و مقالات فراوانی است که: ضرورت انقلاب فکری و فرهنگی همگام با انقلاب مسلحانه، حقایق در باره لویه جرگه، شناخت سوسیالیسم، فرازهای زندگی مولانا مودودی، خلافت اسلامی، اصول حکومت اسلامی، چند برداشت تحقیقی از اشعار جهادی استاد خلیلی و پیوندهای ادبی و تاریخی غزنه و لاهور.. از مهم‌ترین آثار وی است. «مرکز».

تغییرات مثبتی در جبهات رونما گردید.

استاد شهید می‌گفت: «وقتی که ما در جهان امروز به کشورهای مختلف نظر می‌اندازیم، می‌بینیم که ما از کاروان علم و دانش خیلی‌ها عقب مانده‌ایم؛ لذا به تلاش زیاد و جُود و جَهد فراوان نیاز داریم؛ زیرا انسان‌هایی که در ساحهٔ علم و دانش گام پیشرفته نگذارند و همیشه در عقب کاروان حرکت بکنند، یقیناً در زندگی همیشه با محرومیت‌ها و مشکلات زیادی دست و پنجه نرم خواهند کرد.»

آنانی که دورهٔ مُبارزه و پیکارهای مجاهدان را فقط در جنگ و درگیری خلاصه می‌کنند و به مجاهدان برچسپ‌های ناچسپ می‌بندند، بدانند که وظیفهٔ جمعیت اسلامی افغانستان فقط مُبارزهٔ مسلحانه نبود؛ بلکه مُبارزه در تمام عرصه‌ها، طور سنجیده‌شده و با برنامه در جریان بود که به‌گونهٔ مشّت نمونهٔ خروار در این نوشته، از آن، یادآوری شد.

روان استاد شهید شاد، یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.*

شهید برهان‌الدین ربانی؛ نماد جهاد و صلح

قسمت‌هایی از مقالهٔ سید هادی خسروشاهی

نویسنده و مترجم پرآوازهٔ ایرانی.

مقدمه و چند خاطره:

قرار بود در اتاق ۱۵۰۸ هتل استقلال به دیدار برهان الدین ربانی، بروم. یکی از برادران خبر داد که استاد ربانی، به خاطر دعوت به جلسه مهمی عازم کابل گردید. عصر همان روز (سه‌شنبه ۹۰/۶/۲۹) ساعت ۷، با قرار قبلی، با برادر عزیز و ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین حضرت آقای محمّد جواد حجّتی کرمانی - حفظه الله - همراه برادر گرامی جناب آقای علی اصغر قریشی، به عیادت برادر عزیز دیگرمان جناب دکتور سیّد محمد صادق خَرّازی - عافاه الله - که تازه از سفر استعلاجی به میهن برگشته بود، رفتیم... پس از دیدار و گفت‌وگو با صادق - که تبلور صراحت و صداقت، نماد مُقاومت و استقامت است و تجسّم عینی تسلیم و رضا... و از قلیل مردان سیاسی، جوان آگاه به اوضاع جهان و از خادمان خالص و مخلص اسلام و از خاندانی عریق و اصیل، اسوه‌گان تقوی و پرهیزگاری... - حدود ساعت ۹ از منزل وی بیرون آمدم؛ اما برای رفتن به منزل خود ماشینی پیدا نکردم؛ لذا همراه آقای حجّتی و با ماشین آقای قریشی - سفیر پیشین ایران در اندونزی و یمن و مسئول سابق بخش انتشارات در دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه - تا درب منزل جناب حجّتی رفتم و با مسرت در آنجا ماشینی پیدا شد و پس از خداحفاظی از جناب حجّتی که همچنان در بیرون از منزل منتظر مانده بود، راهی منزل شدم... راننده اخبار رادیو ایران را گوش می‌داد که گوینده خبر، ناگهان اعلام کرد: «برهان الدین ربانی پس از مراجعت از ایران، در درون خانه خود، در کابل ترور شد!» خبر باورکردنی نبود. او امروز صبح در تهران بود؟ چطور نرسیده

ترور شد؟.. ولی ساعت ۱۰ شب که به اخبار ایران و رسانه‌های خارجی گوش کردم، به صحت آن خبر اطمینان یافتم و تسلیم رضای حق و چاره‌ای جز رضا و تسلیم نیست و با قرائت آیه شریفه: ﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ به خود تسلیم گفتم!

من با شهید برهان‌الدین ربانی که حقیقتاً «برهان دین» بود و مرد «ربانی»، بیش از چهل سال پیش، شاید در همان دورانی که او در دانشگاه الأزهر تحصیل می‌کرد، یا تازه از آن فارغ‌التحصیل شده بود، آشنا شدم و رابطه اخوت و تبادل فرهنگی ما، از همان زمان آغاز شد و در تمام این دوران طولانی این روابط همچنان محکم و استوار برقرار ماند. شاید «اخوانی» بودن ربانی که از همان زمان اقامت در مصر گرایش به آن، در او به وجود آمده بود، همگام با گرایش اخوانی حقیر،^۲ در تحکیم این روابط نقش خاصی داشت.



یکی دو سال قبل، در دیداری برادرانه‌ای که با استاد شهید ربانی داشتم، کتاب پروفیسور ریچارد میشل - استاد تاریخ در دانشگاه میشیگان امریکا - در باره اخوان المسلمین را که ترجمه کرده بودم و در دو جلد و ۸۰۰ صفحه، مرکز دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران چندین بار چاپش کرده‌است، به ایشان اهدا کردم و به شوخی گفتم: «ما همچنان اخوانجی ایم!» و او با خنده ملیحی گفت: «این بیعت، دو پیمانی است که من و شما در این مسیر با خدای خود بسته‌ایم و امید دارم که مورد رضای او باشد و سپس افزود: «بالآخره ما و شما از نیم‌قرن پیش اخوانی بودیم و - إن شاء الله - تا پایان عمر نیز بر این عهد خود باقی بمانیم.»

دوران زندگی

استاد برهان‌الدین ربانی در سال ۱۳۱۸ هـ.ش، در فیض آباد - مرکز ولایت

۱. بقره / ۱۵۶. ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (همان) کسانی که چون مصیبتی

به آنان برسد، می‌گویند: ما از آن خداییم و به‌سوی او باز می‌گردیم. (مرکز..)

۲. منظور اخوانی بودن خود حضرت حجة الإسلام خسروشاهی است. (مرکز..)

بدخشان - به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۴ هـ.ش، در مکتب‌خانه شهر خود به یادگیری قرآن و مقدمات ادبیات [عربی] مشغول شد. در سال ۱۳۳۲ هـ.ش، به کابل رفت و یک سال بعد در امتحانات مدرسه دارالعلوم پذیرفته شد و به ادامه تحصیل پرداخت. او در سال ۱۳۳۸ هـ.ش، وارد دانشکده شرعیات دانشگاه کابل گردید و سه سال بعد از آن دانشکده فارغ التحصیل شد و به عنوان مدرس ممتاز، در همان دانشکده به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۵ هـ.ش، برای کسب تحصیلات عالیه به مصر رفت و وارد دانشگاه الأزهر گردید و با موفقیت، رساله دکترای خود، در رشته فلسفه اسلامی را به پایان رسانید^۱ و به کابل بازگشت و این بار به عنوان استاد، در دانشکده شرعیات به تدریس علوم اسلامی مشغول گردید.

آغاز مبارزه

استاد ربانی در سال ۱۳۳۶ هـ.ش، در دوران تحصیل و تدریس در دانشگاه شرعیات کابل، همراه دیگر استادان آن دانشگاه، نظیر: غلام محمد نیازی، سید محمد موسی توانا، وفی الله سمیعی، محمدفاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان و... «نهضت جوانان مسلمان» را تأسیس کرد که با استعفای غلام محمد نیازی از رهبری آن، در سال ۱۳۵۲ هـ.ش، رهبری آن نهضت را با نام جدید: «جمعیت اسلامی افغانستان»، به دوش گرفت.

با کودتای محمد داود خان در سال ۱۳۵۲ هـ.ش، اعضا و هواداران نهضت اسلامی افغانستان، یا آن گونه که مشهور شده بودند «اخوانی‌ها»، تحت فشار رژیم وقت قرار گرفتند، که ناشی از توطئه شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. افسران و نظامیانی که محمد داود خان را در کودتا به قدرت رسانیده بودند، وابسته به احزاب کمونیستی افغانستان بودند، که در آن سال‌ها و در «دهه دموکراسی» رقیب هم محسوب می شدند و در مدارس و دانشگاه‌ها و مراکز علمی درگیری‌هایی باهم داشتند. با قدرت گرفتن آنان، مخصوصاً

۱. در حد اطلاع مرکز تدوین، حضرت استاد شهید • ، رساله دکترای شان را ثبت کردند و به کشور برگشتند. «مرکز».

وزیر داخله وقت که عضو حزب خلق بود، دستگیری وسیع و گسترده اعضای اسلام‌گرای رقیب‌شان، در شهرهای مختلف افغانستان شروع شد. در سال ۱۳۵۳ هـ.ش، شهید ربانی و عده دیگری از فعالان اسلام‌گرا که تحت تعقیب حکومت داودخان، قرار گرفته بودند، از افغانستان خارج شدند و به پاکستان رفتند و در آنجا احزاب اسلام‌گرا و حکومت «ذوالفقار علی بوتو» که به خاطر مسئله پشتونستان روابط سردی با دولت افغانستان داشت، از آنان پذیرایی کرد و مسلح‌شان کرد، تا آنان را برای براندازی حکومت داود خان آماده سازد؛ اما عده‌ای از رهبران نهضت اسلامی مخالف جنگ مسلحانه بودند و به خاطر نزدیکی بعضی از حلقه‌های نهضت اسلامی به دولت وقت پاکستان، عناصر میانه‌روتر مهاجرین که تحت فشار بودند - از جمله برهان‌الدین ربانی - پاکستان را ترک کردند و به عربستان سعودی رفتند.

جمعیت اسلامی افغانستان

در اینجا اشاره تاریخی‌ای، به تشکیل جمعیت اسلامی افغانستان و برنامه و اهداف آن بی‌مناسبت نخواهد بود و در این رابطه، خلاصه‌ای از آنچه را که در سال ۱۳۷۰ هـ.ش، در این باره نوشته‌ام، نقل می‌کنم: .. این جمعیت که پیش از کودتای کمونیستی در افغانستان تأسیس شد، نخست زیر نام «سازمان جوانان مسلمان» فعالیت داشت، پس از شکل جدید به مُبارزه گسترده‌ای پرداخت و رهبری قیام مردمی منطقه هرات در ۱۳۵۷ هـ.ش، به عهده گرفت. که در واقع خطر عمده‌ای برای مرکزیت سلطه کابل به وجود آورد و متأسفانه با خشونت وحشیانه‌ای سرکوب شد؛ ولی همین امر موجب آغاز قیام مردم جنوب افغانستان گردید.

جمعیت اسلامی با ارایه ادبیات و فرهنگ غنی مذهبی و تبیین ایدئولوژی اسلامی، به مثابه یک ایدئولوژی جامع‌الاطراف، توانست هویت واقعی خود را در میان مردم مسلمان افغانستان، نشان دهد. جدایی گروه مهندس گلبدین حکمتیار از این جمعیت، نشانه اختلاف فکری - عقیدتی است و با اینکه هر دو سازمان ریشه مشترک در سازمان جوانان مسلمان افغانستان دارند و از آغازگران

جنبش نوین اسلامی در این سرزمین‌اند؛ اما عملکرد حکمتیار - به‌ویژه قتل عام اخیر اعضای برجسته جمعیت اسلامی - می‌تواند ماهیت فاشیستی حزب وی را نشان دهد.

... در غرب، اندیشه اسلامی این جمعیت را، نشأت گرفته از اندیشه‌های اخوان المسلمین مصر می‌دانند و روس‌ها اصولاً این جمعیت را شعبه جمعیت اخوان در افغانستان می‌شمارند؛ ولی واقعیت این است که اندیشه‌های این جمعیت و دیگر احزاب اسلامی نشأت یافته از قرآن و اسلام است و راهنمای همه آنان، مکتب قرآن و اصول سنت نبوی است؛ ولی شباهت اصول ده‌گانه بیعت در این سازمان با اصول و شرایط عضویت در جمعیت اخوان المسلمین و یکسان بودن شعار هردو جمعیت، این موضوع را مطرح ساخته است که هدف‌های جمعیت اسلامی همان هدف‌های اخوان المسلمین است. شاید ترجمه بخشی از تفسیر «فی ظلال القرآن» شهید سید قطب توسط برادر ربانی نیز در انتساب وی و جمعیت اسلامی به اخوان بی‌تأثیر نبوده است؛ ولی به هر حال، باید گفت که از دیدگاه انترناسیونالیسم اسلامی، هرنوع همکاری و تعاون با دیگر احزاب اسلامی برادر، در سطح جهانی تنها ادای بخشی از يك وظیفه الهی است که مؤمنان را به تعاون در بر و تقوی امر فرموده است. هرگونه تبلیغ مغرضانه دشمنان و امپریالیسم خبری، در این مورد پیشاپیش مردود بوده و از دیدگاه ملت‌های مسلمان آزاد و مستقل محکوم و بی‌ارزش تلقی شده است. جمعیت از لحاظ سازمان‌دهی و تشکیلات هم در رده بالایی قرار دارد و اکثریت فرماندهان فعال درون کشور، از جمله احمدشاه مسعود عضویت این جمعیت را دارند. جمعیت اسلامی به مثابه يك حزب با استراتژی و تاکتیک مشخص و روشن و به منظور ایجاد يك جمهوری اسلامی در افغانستان و هدف‌های مشخص اجتماعی - سیاسی مدت‌ها قبل از دخالت شوروی اعلام موجودیت کرده و دست به اقدام زده است. مرامنامه جمعیت می‌تواند روشنگر نوع اندیشه این برادران باشد.^۱

۱. رجوع شود به کتاب: نهضت‌های اسلامی افغانستان، تألیف این جانب، ص: ۱۵ و ۱۶، چاپ تهران، دفتر

جمعیت اسلامی شاید یگانه سازمانی بود که در سراسر افغانستان و کشورهای دیگر، به ویژه ایران و پاکستان هوادار و عضو داشت و فعالیت تبلیغاتی وسیع و دامنه‌داری را مدیریت می‌کرد و در این راستا، ده‌ها نشریه و روزنامه و مجله، به زبان‌های مختلف در ایران و پاکستان و کشورهای عربی و اروپایی منتشر می‌ساخت که در اینجا به نام بعضی از نشریات آن اشاره می‌کنیم: «لوی اسلام، مجاهد، مرصد جهاد، المؤمنات، کاروان جهاد، المجاهدون، مشعل، میثاق خون، سیمای مجاهد، شهید زیری، صوت الجهاد، غازی، د جهاد پلوشه، د جهاد هنداره، رهروان سمیه، توحید سنگر (حوزه جنوب غرب)، فروغ انقلاب، انقلاب اسلامی، راه حسین ~ ، پیام جهاد (امریکا)، ندای سنگر (امارت حوزه جنوب غرب)، راهیان نور (قرارگاه شهید غلام‌محمد نیازی هرات)، بشارت (امارت عمومی هرات)، پیام آزادی (امارت پروان، کاپیسا)، دانشجو - مربوط به جوانان جمعیت اسلامی شعبه تهران - ، پیام بلخ، جبهات شهید ذبیح‌الله و...

مانیفست جمعیت اسلامی

شهید سید قطب مجموعه مقالاتی در باره اهداف اخوان المسلمین و دیدگاه‌های خود دارد که تحت عنوان «دراسات اسلامیه» بارها در مصر و دیگر کشورهای عربی چاپ شده و به زبان‌های گوناگون هم ترجمه شده است. این جانب در سالیانِ دراز پیش، بخشی از این مقالات را که در باره «اهداف اخوان المسلمین» بود، ترجمه کردم که تحت عنوان «ما چه می‌گوییم؟» در ایران و از قُم، منتشر گردید. تعداد چاپ رسمی این کتاب به بیش از سی رسید و هر بار بیش از ۵ هزار نسخه منتشر شد. البته این امر موجب تعجب بود؛ تا اینکه معلوم شد به‌خاطر اینکه برادران افغان و تاجیک در دوران سلطه چپ‌گرایان در افغانستان و قبل از آغاز جهاد بر ضد نیروهای اشغالگر شوروی - و پس از آن نیز - نمی‌توانستند، این کتاب را در افغانستان چاپ کنند، هزاران نسخه از آن را از ناشران ایرانی خریداری کرده و به افغانستان منتقل می‌کنند و

در بین دانشجویان و مجاهدان توزیع می‌کنند و همین امر در آماده‌سازی روحی دانشجویان و کادرهای جهادی، نقش تأثیرگذاری داشته‌است.

استاد شهید برهان‌الدین ربانی روزی - در دیداری در مگه مکرمه - به من گفت: «ما پس از تشکیل سازمان جوانان مسلمان و جمعیت اسلامی، دو کتاب شما را در بین اعضای خود و توسط آن‌ها در پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) توزیع می‌کنیم: یکی کتاب: «ما چه می‌گوییم؟»^۱ است که در واقع «مانیفست» جمعیت ما شده و دیگری کتاب: «دو مذهب»، که نقش استعمار مسیحی را در بلاد اسلامی بسیار شفاف بیان می‌کند. البته اگر این کتاب‌ها نزد شخصی پیدا می‌شود، نیروهای امنیتی داود خان و تره‌کی او را دستگیر و در يك محاکمه قلابی به سه تا شش ماه زندان محکوم می‌کنند!!»

اصول بیعت

یکی از آثار معروف استاد شهید ربانی، رساله «اصول بیعت و مسئولیت‌های اعضای جمعیت اسلامی افغانستان» است که به ضمیمه رساله «چه نوع مبارزه؟» ده‌ها بار و در ده‌ها هزار نسخه در ایران و پاکستان و افغانستان چاپ و در مقیاس وسیعی توزیع شده‌است. این رساله پس از مقدمه کوتاه، به شرح کامل اصول ده‌گانه جمعیت می‌پردازد که در واقع نسخه تکامل یافته از برنامه‌ها و اصول دعوت «اخوان المسلمین» مصر است. استاد شهید ربانی می‌نویسد: «فرزندان اصیل و مجاهد افغان که شرف عضویت جمعیت اسلامی افغانستان را حاصل کرده‌اند، پیش از پیوستن به این نهضت عظیم، مکلف‌اند با قبول اصول ده‌گانه زیر تعهدات خویش را به حیث يك سپاهی اسلام اعلان کنند: ۱- فهم و برداشت سالم؛ ۲- صفا و اخلاص؛ ۳- عمل؛ ۴- جهاد؛ ۵- فداکاری؛ ۶- اطاعت؛ ۷- ثبات و استقامت؛ ۸- تجرد؛ ۹- برادری؛ ۱۰- اعتماد»^۲.



شهید ربانی در حدود نیم‌قرن به جهاد فرهنگی و نظامی مشغول بود و

۱. البته کتاب از سید قطب شهید و ترجمه از استاد خسروشاهی است. «مرکز».

۲. تفصیل این اصول را می‌توان در «پیام بیداری» امام بَنّا و اصول بیعت استاد شهید، خواند. «مرکز».

در دوران سلطهٔ کمونیستان و سپس اشغال افغانستان توسط شوروی، به جهاد خستگی‌ناپذیر خود، در سراسر افغانستان ادامه داد و پس از سقوط دولت نجیب‌الله در اوایل ۱۹۹۲ م، و پیروزی مجاهدین، پس از صبغت‌الله مجددی، از سوی «شورای اهل حل و عقد» به ریاست جمهوری افغانستان انتخاب شد؛ اما در سپتامبر ۱۹۹۶ م، بر اثر هجوم وحشیانهٔ طالبان به کابل، مجبور گردید همراه دیگر اعضای جمعیت، از جمله احمدشاه مسعود، کابل را ترک کند و مقر ریاست را به مزارشریف منتقل کند. پس از شکست طالبان، - اول جدی ۱۳۸۰ - شهید ربانی ادارهٔ کل کشور را به دولت مؤقت واگذار کرد و در انتخابات پارلمانی شرکت کرد و به‌عنوان نخستین نمایندهٔ مردم ولایت بدخشان به مجلس راه یافت. آخرین سمت رسمی شهید ربانی، ریاست شورای عالی صلح بود، که برای برقراری آتش‌بس بین دولت و طالبان تلاش می‌کرد.

فعالیت‌های فرهنگی

استاد شهید برهان‌الدین ربانی، در دورانی که در فیض‌آباد به‌سر می‌برد، از جمله همکاران فعال «جریدهٔ بدخشان» شمرده می‌شد و وقتی به کابل آمد، این روش را ادامه داد و نوشته‌ها و ترجمه‌های او در مطبوعات کابل به‌ویژه در مجلات «الفلاح»، «پیام حق»، «ژوندون»، «لمر»، «عرفان» و برخِ دیگری از نشریات افغانستان به چاپ می‌رسید.

از کارهای مهم و برجستهٔ استاد، در عرصهٔ فرهنگ کشور، مدیریت مجلهٔ وزین «شرعیات»، - ارگان رسمی دانشکدهٔ شرعیات دانشگاه کابل - بود که با قطع بزرگ، در سال ۱۳۴۹ هـ.ش، به انتشار آغاز کرد. در مجلهٔ «شرعیات» مقالات و پژوهش‌های علمی و اندیشه‌های زندهٔ مذهبی به زبان‌های دری، پشتو و عربی به چاپ می‌رسید و تا زمانی که استاد مدیریتش را به‌عهده داشت، از جملهٔ مجله‌های وزین در میان خانوادهٔ مطبوعات کشور به شمار می‌رفت و استاد ربانی، تا سال ۱۳۵۰ هـ.ش، که به یک سفر علمی و تحقیقاتی طولانی عازم ترکیه شد، همچنان مسئولیت این مجله را به‌عهده داشت.

آثار چاپ‌شده

استاد شهید ربانی، در دوران عمر پر بار فرهنگی و سیاسی، صدها مقاله، بیانیه و خطابه از خود به یادگار گذاشت که اکثر آن‌ها به صورت پراکنده در نشریات برون مرزی به چاپ رسیده، متأسفانه بخش عمده‌ای از آن‌ها هنوز به طور مستقل به چاپ نرسیده‌اند و در آرشیوهای فرهنگی و سیاسی دوستان محفوظ مانده است^۱ ولی رساله‌ها و کتاب‌هایی که به طور مکرر در ایران و پاکستان و افغانستان از استاد شهید به چاپ رسیده و یا تجدید چاپ شده‌اند، عبارت‌اند از:

- ۱- محمد Y نخستین مربی و آموزگار بشریت؛
- ۲- در سایه‌های قرآن «ترجمه‌ای از تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب»؛
- ۳- تشریح عقاید معتزلی‌ها؛
- ۴- تیوری سیاسی اسلام، به زبان عربی؛
- ۵- داود خان در گذشته ننگین، حاضر جنایت‌بار و آینده هولناک؛
- ۶- کودتای ۲۶ سرطان و سیمای زعامت داود خان؛
- ۷- چه نوع مُبارزه؟؛
- ۸- استقلالیّت انقلاب؛

۱. قابل یاددہانی است که پس از شہادت استاد شہید، مرکزی تحت نام «مرکز تدوین آثار رہبر شہید» بنا گذاشته شدہ است کہ کارهایی را تاکنون در این مورد انجام دادہ است کہ از جملہ تاکنون این آثار از این مرکز بیرون شدہ است: ۱- آموختنی‌های در مسیر انقلاب اسلامی؛ ۲- چه نوع مُبارزه؟؛ ۳- محمد Y نخستین مربی و آموزگار بشریت؛ ۴- قیام توفندہ در قلب کشور؛ ۵- کاروان حرم؛ ۶- خط رہبر، ج ۱، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۹۰ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۷- خط رہبر، ج ۲، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۸۹ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۸- خط رہبر، ج ۳، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۸۸ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۹- خط رہبر، ج ۴، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۸۷ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۱۰- خط رہبر، ج ۵، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۵ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۱۱- خط رہبر، ج ۶، مجموع سخنرانی‌های ۱۳۸۴، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۲ رہبر شہید پروفیسور برہان الدین ربانی؛ ۱۲- پیغام رہبر جلد اول؛ ۱۳- پیغام رہبر ج دوم؛ ۱۴- پیغام رہبر جلد سوم؛ ۱۵- د رہبر پیغام، ج ۱؛ ۱۶- نگاہی بہ آثاری از استاد شہید، ج اول؛ ۱۷- نگاہی بہ آثاری از استاد شہید ج دوم؛ ۱۸- نگاہی بہ آثاری از استاد شہید ج سوم؛ ۱۹- مَعَالِمُ فِی الْکِفَاح (ترجمہ عربی چہ نوع مُبارزه؟)؛ ۲۰- همگام خورشید؛ ۲۱- سکوت وحشتناک؛ ۲۲- پادی از دو شہید؛ ۲۳- سخنانی از مرشد روشن ضمیر، ۲۴- فرو مُرد قندیل محراب‌ها؛ ۲۵- نیم قرن مُبارزه و رہبری؛ ۲۶- استقلالیّت انقلاب. «مرکز».

۹- اسلام و کمونیزم؛

۱۰- اصول بیعت؛

۱۱- از تربیت‌یافتگان مکتب اسلام (مُعَرَّفی چند تن از صحابهٔ پیامبر اکرم (Y)؛

۱۲- هشتمین بهار خونین کشور؛

۱۳- پیام به فرماندهان جهاد؛

۱۴- آزمون جهاد (مجموع چند خطابه)؛

۱۵- کارمل در تلاش شاه مخلوع؛

۱۶- و..

تأسیس ده‌ها نهاد فرهنگی و ده‌ها نشریه و مجله و چاپ ده‌ها عنوان کتاب که سازمان تحت رهبری او به چاپ رسانیده‌است، ناشی از فرهنگ‌دوستی و فرهنگ‌گستری او در داخل و برون مرزها به‌خصوص جهان اسلام و کشورهای همجوار بود که بدون شک هیچ انسان منصفی نمی‌تواند آن را فراموش کند. تأسیس نخستین دانشگاه دخترانه در افغانستان به نام «أَمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ» و دانشگاه پسرانه به نام «عبدالله بن مسعود»^۱ و دانشگاه عربی «حضرت علی» و تأسیس ده‌ها مدرسهٔ دخترانه و پسرانه، در اوضاع توان‌فرسای هجرت، دلیل روشنی بر فرهنگ‌گستری استاد است که حتّی در زمان تبعید و هجرت آن را فراموش نکرده و استعداد صدها هموطن خود را به نور دانش و فرهنگ روشن ساخته‌است.

در این اواخر استاد شهید برهان‌الدین ربانی مشغول تنظیم خاطرات خود از دوران جهاد مستمر در افغانستان تحت عنوان زندگی سیاسی چهل و چندسالهٔ خود بود که ناتمام ماند و به شهادت رسید.

چرا برهان‌الدین ربانی؟

استاد برهان‌الدین ربانی آخرین بار که برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی «بیداری اسلامی» به ایران آمد و سخنرانی جالبی ایراد کرد که مورد توجّه

۱. این دانشگاه اکنون تحت نام «دانشگاه تخار»، در استان تخار فعالیت می‌کند. «مرکز..»

حضر و شرکت کنندگان در کنفرانس قرار گرفت... ربانی قرار بود چند روزی در ایران بماند و ملاقات‌هایی داشته باشد؛ اما گویا با اصرار حامد کرزی، برای دیدار با يك عنصر طالبان که حامل پیامی در باره صلح بود، بلافاصله به کابل برگشت و همان روز نیز به شهادت رسید. اکنون این سوال مطرح است که: چرا برهان‌الدین ربانی؟ ظاهراً پاسخ روشن است.

ختم

استاد شهید، به حق هم «برهان دین» بود و هم «ربانی» و در میان شخصیت‌های جهادی و عناصر رهبری حرکت‌های اسلامی، یکی از آرام‌ترین، معتدل‌ترین و متواضع‌ترین فردی بود که من در میان رهبران جنبش‌های جهادی و بیداری اسلامی دیده‌ام.

استاد ربانی، پس از نیم‌قرن تلاش فرهنگی و جهاد مسلحانه و خدمات ذی‌قیمت و کوشش در راه نشر فرهنگ اصیل اسلامی و تقریب بین مذاهب اسلامی، لیاقت آن را یافته بود که در بستر بیماری از دنیا نرود. او همانند فرمانده شهیدش، احمدشاه مسعود، سزاوار دریافت هدیه الهی بود که برای همه مجاهدان راستین راه حق نصیب می‌گردد. او به شهادت رسید؛ تا یاران‌شان در افغانستان و دیگر بلاد، به راه او ادامه دهند. *

* هفته‌نامه مجاهد؛ سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ ه.ش. برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی سیتدهادی خسروشاهی. «مرکز...»

سالنگ‌ها؛ یک روز با رهبر شهید
نویسنده: سید آقا حسین فاضل سانچارکی؛
معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ.

جمعه شب بود که دفتر استاد برهان الدین ربانی، زنگ زد و گفت که صبح اول وقت طرف دره سالنگ می رویم، فاجعه سنگینی رخ داده است، حدود چهارصد نفر کشته و زخمی، آن هم، جان دادن زیر برف به گونه دردناک.. تبصره ها در این خصوص، گونه گون و بازار شایعات گرم است؛ اما رفتن به سالنگ،^۱ دیدن صحنه ها از نزدیک و گفت وگو با شاهدان عینی، شاید بتواند درک روشن تر و تصویر درست تری از این فاجعه به دست دهد.

صبح، خیلی زود به خانه استاد می رسم، شماری از رهبران جبهه ملی و وکلای مجلس نمایندگان نیز حضور با هم رسانیده و کاروان، آماده حرکت است. استاد ربانی، لباس گرم پوشیده، دستمال چریکی - یادگار دوران جهاد - را به گردن آویخته و از یادآوری صحنه های دلخراش حادثه سالنگ که همراهان نقل می کنند، متأثر است، می گوید: باید برویم و از نزدیک بررسی کنیم، با خانواده های قربانیان نیز ابراز همدردی شود..

کاروان موترها به راه می افتد، بیش از ده موتر، سرک چهل و پنج متره میدان هوایی به طرف خیرخانه خلوت تر است و سرعت موترها از حد معمول بیشتر، یادم می آید که باید به یک دوست عزیز که امروز عازم هند است، تلفن کنم و برایش سفر خوش و خاطره انگیز آرزو کنم؛ اما هرچه زنگ می زنم گوشی را نمی گیرد. ناامیدانه به فکر می روم، شاید پرواز کرده و رفته، تلفنش روشن

۱. سالنگ؛ یکی از شهرستان های ولایت پروان است که در ۱۵ کیلومتری شمال شهر «چاریکار» موقعیت دارد. مردم این شهرستان مصروف مالداری و تعداد اندک آنان مصروف کارهای زراعتی می باشند. جمعیت آن به اساس سرشماری های اخیر حدود ۲۴۹۰۰ نفر تخمین شده است. نگاه: جغرافیای عمومی ولایات افغانستان، ص: ۲۸۵. «مرکز».

نیست؛ اما چرا گوشی زنگ می‌زند؟ ناگاه دوستم خودش تلفن می‌کند و با همان لهجه و لبخندهای شیرین می‌گوید که خسیس، بازی در می‌آوری و میس کال می‌دهی! می‌گویم، میس کال چیست؟ حسابی زنگ زدم گوشی را نگرفتی... به هر حال، با هم خداحافظی می‌کنیم، سفر خوشی برایش آرزو می‌کنم..

حالا قطار موترها به پای کوتل رسیده‌اند. آسمان صاف و آفتاب طلایی‌رنگ بر صخره‌های کوهستان اطراف کوتل، درخشش زیبا دارد و صبحگاه روشن و معتدل بهاری را مانده‌است؛ اما طبیعی‌است که من در داخل موتور و هوای نسبتاً گرم داخل آن چنین تصویری دارم؛ اما هوای بیرون علی‌رغم صافی و پاکی و آفتاب، سرد و گزنده‌است و این را وقتی شیشهٔ موتور را پایین می‌کشم می‌فهمم، باز هم تلفن زنگ می‌زند، این بار، تلویزیون طلوع است که درخواست مصاحبه می‌کند، جریان سفر به سالنگ را یادآوری کرده، معذرت می‌خواهم، حالا در آغاز شمالی، عمارت‌های نوساز دو طرف سرک، کوه‌های سربلند و سفیدپوش دوردست‌های هر دو سمت سرک، و جلگه‌های پر برف، دیدنی و تماشایی‌اند، پهنهٔ شمالی، باز و بازتر می‌شود، گویی، بهار نرسیده، تاکستان‌ها، درخت‌زاران و دشت‌های این منطقه در حال نفس کشیدن و بیدار شدن‌اند، سبزی و سرزندگی، آرام آرام رخ می‌نماید. شمالی، طی این سال‌های پسین، هر روز نفس تازه کرده و آثار سوختگی، قساوت، سنگدلی، تجاوز و تعدی طالبان را از سیمای راستین خود زدوده و شسته و قدری آراسته و شاداب به نظر می‌رسد.

تاک‌های انبوه، پنجه در آسمان دارند و پایداری و حیات خود را علی‌رغم نامردی‌های سنگدلانه نشان می‌دهند. شمالی و در مجموع شمال نمی‌دانم چه رازی در این نهفته‌است که زنده و پر جوش و شاداب و سرمست به نظر می‌رسد و این مستی و شور و جنون را می‌توان در سیمای باشندگان این مناطق نیز مشاهده کرد. گرم‌جوشی، معاشرت، مهمان‌نوازی و پرچانگی و از همه مهم‌تر، ترسی و خطرجویی در خون این مردم عجین شده‌است.

فاجعهٔ بزرگ همین چند روز پیش و فاجعه‌های بسیاری در گذشته‌ها رخ داده و شماری از باشندگان شمالی عزادارند؛ اما در عروق این مردم، خون

زندگی و شادابی و سرزندگی جاری است. شور زندگی را بر افسردگی، غم و ناامیدی ترجیح داده‌اند و آن چنانکه متوجه زندگی‌اند، در فکر مرگ نیستند و نمی‌خواهند که اندیشه‌های دردآور، اکنون و آینده‌شان را تلخ بسازد. وقتی از جریان مرگ اعضای خانواده خود در زیر برف و سرما سخن می‌گویند، شُکوهِ مرگِ قهرمانانه و شجاعت مردن در انتخاب چاره‌ناپذیر را چنان پرشکوه به تصویر می‌کشند که آدم به حال‌شان غبطه می‌خورد.

می‌گویند: جوانانی را در یک سواری زیر برف یافته‌اند که دست به گردن یکدیگر و هرکدام در تلاش و تقلا می‌دادند و زندگی به دیگری یخ بسته‌اند، دخترک کوچکی زیر اجساد نه تن پس از دوشبانه روز، زنده یافت شده که حاضر نبوده بدون مادر، آنجا را ترک کند، تنها زمانی راضی می‌شود، عمق پرتگاه پر از برف را ترک کند که به دروغ به او می‌گویند، مادرش را زنده نجات داده‌اند.

پسرکی پس از سه شبانه روز، در سرمای زیر چهل درجه سالنگ، کنار سرک یافت می‌شود که می‌گوید: من تنها باقی‌مانده پنجاه و پنج سرنشین یک سرویس مسافربری‌ام. وقتی که سرویس در عمق دره فرو غلتید و زیر برف‌ها ناپدید شد، دروازه سرویس باز شد و من روی برف‌ها افتیدم، کسی صدا زد که بیا داخل موتر، دویدم، داخل موتر کوچکی سوار شدم و دیگر نفهمیدم و اکنون شما را می‌بینم که مرا نجات می‌دهید، هرچه جست‌وجو می‌کنند، موتری نمی‌بینند. خدایا! در این پیچ لغزان توفان‌زده و سرمای مرگبار، این پسرک چطور زنده مانده، سرت گیج می‌رود!..

کاروان موترها یک‌راست، به داخل قصر ولایت پروان می‌رود و از سوی هیئت رهبری ولایت پروان مورد استقبال گرم قرار می‌گیرد، بصیر سالنگی، با همان روح پرجوش شمالی و خنده‌های لاینقطع، از فداکاری‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خود و تیم همراهش برای نجات توفان‌زدگان سالنگ، قصه‌ها می‌گوید و به زبان بی‌زبانی می‌فهماند که اگر من یک والی نازک نارنجی، خطرندیده‌ای از غرب آمده می‌بودم، هرگز از داخل دفترم بیرون نمی‌آمدم؛ اما

طاقت نیاوردم، به محض شنیدن حادثه، به سالنگ شتافتم و از میان برف و سرما و توفان گذشتم، صحنه‌های وحشتناک و خوف‌انگیزی بود، او می‌افزاید: برف با خشم می‌بارید و سرما شلاق می‌کشید و هیچ‌جا را نمی‌توانستی دید، ریسمانی به کمرهای یکدیگر بسته کردیم؛ تا گم نشویم و یا در پرتگاه‌ها نیفتیم. بیش از سی موتّر، زیر برف‌ها ناپدید شده بودند و من که از خستگی، توان روی پای ایستادن نداشتم، تقلا کردم به کمک همکارانم، دروازه موتّر‌ها را باز کردیم و سرنشینان آنان را نیم‌زنده و بی‌هوش یا مرده یافتیم، در یک صحنه شماری جوانان را دیدم در یک موتّر مدهوش افتاده‌اند، هرچه تقاضا کردم حرکت نکردند، زنده بودند؛ اما تکان نمی‌خوردند، چند مشت جانانه به پشت و پهلوی‌شان کوبیدم، تا شوک وارد شود و خون‌شان به جریان بیفتد، در یک صحنه تعداد زیادی زنان و دختران جوان را دیدم روی یکدیگر نشسته و ضجه می‌کردند، فریاد زدَم که من بصیر سالنگی، والی پروانم و اکنون شما را نجات می‌دهم، شما همه خواهران و مادران من اید و اگر دست‌ها و بازوهای‌تان را گرفته به درون موتّرهای پولیس می‌اندازیم، ما را ببخشید، وی می‌گوید که این تلاش‌ها تا ساعت دوی بعد از نیم شب ادامه یافت و در این موقع، اردوی ملیّی از راه رسید و آنان، کار نجات را به‌دست گرفتند و من و همراهان - که دیگر توانی برای مان باقی نمانده بود - صحنه را ترک کردیم؛ اما یک لحظه بدون آسایش و خواب، عملیّه نجات را پی‌گیری کردیم...

مولانا سیّد خیلی قوماندان امنیه با همان قیافه جوان و مردانه، نیز قصه‌های دردناک می‌کند، نجات کودکانی که والدین‌شان را از دست داده‌اند. او می‌گوید: در شب حادثه، ده‌ها طفل را به خانه آوردم که بر اثر سرما دست‌ها و پاهای‌شان سیاه شده بود؛ مگر مُقاومت طفلان در برابر سرما بیشتر از بزرگ‌ترهاست. هرکس چیزی می‌گوید؛ اما مولانا عبدالرحمن سیّد خیلی قوماندان امنیه یادآوری می‌کند که در اکثر مواقع که اطفال را زنده یافته‌ایم، متوجه یک نکته جالب شده‌ایم: والدین و بزرگ‌ترها تمام وسایل گرمایی و البسه خود را به‌دور اطفال پیچانده و با نجات جان آنان، خود را فدا کرده‌اند.

کاروان این بار بزرگ‌تر و با جمعی بیشتر به راه می‌افتد، سرک پروان به جبل السراج زیر تابش نور خورشید، سراب‌گونه موج می‌خورد و چونان نهر آفتاب در انتهای شمالی‌ترین نقطه چشم‌انداز، محو و ناپدید می‌شود و کاروان، در این مسیر هموار، پرشتاب در حرکت است. یک سرایشی تند را پشت سر می‌گذاریم و از سه راهی غوربند - پروان - جبل السراج می‌گذریم و سینه‌کش مسیر تپه سرخ به طرف «تاجیکان» را بالا می‌رویم و راه تپه جبل السراج که محل سکونت شماری از فامیل‌های داغ‌دیده در آنجاست را در پیش می‌گیریم، موترها ایستاد می‌شوند و ما وارد یک کوچه پیچ‌درپیچ و گل‌آلود می‌شویم و به خانه‌ای می‌رسیم که اعضای آن روی گلم عزا نشسته‌اند. آیات قرآن کریم با صوت جلی در فضای اتاق می‌پیچد و پس از اتحاف دعا، پیرمرد خسته و شکسته‌ای را نشان می‌دهند که هفت تن اعضای خانواده‌اش یکجا، جان باخته‌اند، فکر می‌کنم این مرد باید هم اکنون روح از بدنش مفارقت کند و این مصیبت سنگین را تاب نیاورد؛ اما بر عکس، او را آرام و صبور و مقاوم می‌یابیم، می‌گوید: سه تن آنان محصلان پوهنتون بلخ بودند... جوانکی لاغر اندام نزدیک می‌آید و با همگی مصافحه می‌کند، می‌گویند، این جوان پدرش را از دست داده‌است؛ اما بیشتر قربانی‌ها از مناطق آن سوی سالنگ و عمدتاً از بدخشان بوده‌اند، واقف حکیمی می‌گوید: یک سرویس که ۵۵ نفر سواری داشته، چهار نفر از قندز و بقیه همگی بدخشانی بوده‌اند. یکی دو خانواده دیگر را دیده و ابراز همدردی می‌کنیم و بر می‌خیزیم و به دنبال استاد به راه می‌افتیم.. و اینک کاروان در شکم دره سالنگ، راه پرپیچ و خمی را در پیش می‌گیرد، هرچه پیش‌تر می‌رویم، برف‌ها بیشتر و سرک لیز و خطرناک می‌شود، چند بار نزدیک است که موتر حامل ما نیز به دره سقوط کند، در سمت راست، قطار بی‌پایان، لاری‌ها با چین و زنجیر ایستاده‌اند؛ تا نوبت حرکت‌شان برسد و از مقابل، تک و توک وسایط مسافری و باربری می‌آیند و می‌گذرند؛ اما وقتی که به پای سربالایی اصلی می‌رسیم، سرک بیش از اندازه تنگ و خطرناک می‌شود، دو سمت سرک، برف، بالاتر از دیوارهای سنگی و صخره‌ها قامت کشیده و گاه طرف دره، هولناک و ترس‌آور

می‌شود. کم کم می‌ترسم، به واقف حکیمی می‌گویم: خدا انصاف بدهد استاد ربانی را، چه شد که هوس دیدن از محل وقوع حادثه به سرشان زد؟ چیزی نمی‌گوید، می‌فهمم که او هم کمی ترسیده و ارزش دیدن و ندیدن سالنگ را در ذهنش سبک و سنگین می‌کند. در محلی که به نام «قبر کلینر» معروف است با راه‌بندان مواجه می‌شویم، از هر دو طرف سرک، موتورها روبه‌روی هم متوقف شده‌اند، نه امکان عقب‌رفتن است و نه جای چرخیدن. پولیس‌ها و افراد مسلح نیم ساعتی می‌کوشند؛ تا کوره‌راهی باز کنند. در دل می‌گویم که مردم هم بی‌تقصیر نیستند، هیچ‌کس رعایت حال دیگری را نمی‌کند، همه، از راه و بی‌راه می‌خواهند که به هدف برسند و نتیجه‌اش بسته‌شدن راه، معطلی، انتظار و خستگی.

از چند گالری و سرپوشیدگی و شبه تونل گذشته، سرانجام به نقطه‌ای می‌رسیم که والی و مسئولان محلی به همراه استاد ربانی از موتورها پایین می‌شوند و لب یک پرتگاه می‌ایستند، والی شروع می‌کند به توضیح‌دادن، اینجا همانجایی است که بیش از سی متر زیر برف‌کوچ مانده بودند، برف‌کوچ همراه با توفان بر سر قطار موتورهایی که به خاطر راه‌بندان ایستاده بوده‌اند، فرود می‌آید، وی به سرک محصور در دیوارهای بزرگ برف اشاره می‌کند و می‌گوید: همین جا من مردم را مرده و زنده و بی‌هوش از زیر برف کشیدم و بعد به دامنه پایین دره و یک جلگه ناهموار اشاره می‌کند و سرویس‌های افتیده و فرورفته در برف را نشان می‌دهد و می‌گوید: هرکدام این سرویس‌ها، بین پنجاه و پنج تا شصت مسافر داشته‌اند، تعداد زیادی امدادگران داخلی و خارجی در میان برف همچنان در جست‌وجوی اجسادند، والی راهنمایی می‌کند، همراه با استاد ربانی، از یک راه باریک فرود می‌آیم و از میان برف‌ها، خود را به یکی از سرویس‌ها می‌رسانیم، سرویس با ضربت توفان و احتمالاً برف‌کوچ از سرک پرت شده و چندین معلق خورده و در فاصله سه تا چهارصد متری داخل یک چقوری بزرگ افتیده و در هم شکسته، پیرامونش، وسایل و اثاثیه مسافران، لنگه‌های کفش‌ها، قطیفه‌ها و اشیای پراکنده، دیده می‌شود، والی به میانه و کمر سرویس اشاره می‌کند و

می‌گوید، دخترک خُردسال را زنده از درون این چوکی - که هشت تن دیگر روی وی افتاده و مرده بودند - یافتیم.

از یک خانم افغان - که لباس امدادگران، به تن دارد و با سیخ بلند در جست‌وجوی اجساد است - می‌پرسم: آیا هنوز امیدی هست که کسی پیدا شود؟! چهره‌اش را به علامت نمی‌دانم، درهم می‌کشد و بعد یک زن امریکایی قدبلند را که وی نیز سیخ بلندی در دست دارد، نشان‌مان می‌دهد و می‌گوید: او رئیس امدادگران است، از وی تشکر کنید.

استاد ربانی و همراهان در چند کلمه، تلاش ایشان را می‌ستایند و آنان را به جست‌وجوی بیشتر برای یافتن گمشدگان ترغیب می‌کنند. دو مرد میان‌سال، خیره خیره، برآمدگی‌ها و پستی و بلندی‌ها را مضطربانه می‌کاوند، می‌گویم چه شده؟ می‌گویند: یک موتر کرولا، که چهار سرنشین داشت، در همین نقطه ناپدید شده، دو تن زنده مانده و گریخته‌اند و دو تن دیگر که اعضای فامیل مایند، ناپدیدند. می‌کوشیم پیدایشان کنیم. والی به یک صاحب‌منصب دستور می‌دهد که با تمام پایگاه‌ها تماس بگیرند، ببینند افراد گمشده در میان مجروحین هستند یا خیر؟

همچنین به گروه‌های نجات دستور کاوش بیشتر را می‌دهد، خوشبختانه، چند ساعت بعدتر، معلوم می‌شود که این دو تن توسط نیروهای نجات آیساف با هلیکوپتر به بگرام انتقال داده شده و زنده‌اند، خبری شادکننده است.

بصیر خان می‌گوید: در آن نقطه خطرناک، که ده‌ها انسان و موتر افتیده و گیر مانده بودند و احدی قادر نبود نزدیک شود، ما از دور شاهد ناله و ضجه و شیون آنان بودیم؛ اما هیچ راهی برای نزدیک‌شدن به آنان و نجات‌شان نمی‌یافتیم، خوشبختانه هلیکوپترهای آیساف آمدند؛ اما توفان و برف‌باری و ابر و تاریکی چنان شدید بود که دو بار هلیکوپترها کوشیدند، بنشینند؛ اما نتوانستند، سرانجام چرخیدند و از دامنه پایین دره با یک شیوه ماهرانه و شگفت‌انگیز در نقطه موردنظر فرود آمدند و طی سه مرحله پرواز، اکثر گیر ماندگان را نجات دادند. والی با تحسین، از این اقدام آیساف یاد می‌کند.

پس از ساعتی گردش و مشاهده و گفت‌وگو، باز می‌گردیم، چرا که بار دیگر درهٔ سالنگ عبوس و دژم گردیده و بارش شدید برف همراه با باد آغاز شده‌است. کوه‌ها تا آسمان برف‌پوش و آسمان تیره و کوتاه، وحشتناک به نظر می‌رسد و سرما کم‌کم تحمل‌ناپذیر می‌گردد و حالا، سرک در قطار بی‌پایان موتورها از نفس افتاده و یخ و سرما و باد، شلاق می‌کشد، وقتی به رانندگان این موتورها نگاه می‌کنم که ناگزیرند روزها و شب‌های دیگر را در پیچ‌ها و گردشگاه‌های خطرناک و لغزندهٔ این سرک و باد و توفان و سرما بگذرانند، موی بر تنم راست می‌شود.

حکیمی می‌گوید: اینان عجب پرتحمل‌اند و حتماً برای چنین سفر دشوار و هوای مرگ‌آور، آمادگی گرفته‌اند.

در سرازیری هرچه پیشتر می‌آییم، لاری‌ها و موتوره‌ای باربری در قطارهای طولانی ایستاده‌اند، اینها باید این کوه و این سرک مرگبار و تونل‌های یخ‌زده و پر برف و تاریک را پشت‌سر بگذارند؛ تا کالاها و امتعهٔ خود را به مشتریان منتظر در نُه ولایت شمالی کشور، برسانند، از والی می‌پرسم آیا حادثهٔ سالنگ، مسئولان را به اندیشه وا داشته‌است که فکری برای حل این مشکلات بکنند، آیا کدام طرحی که مشکل تردد را حل کند، روی دست هست؟ او بی‌خبر است. مثل اینکه این دشواری‌ها و این رنج بی‌پایان تا زمان‌های زیادی دیگر ادامه خواهد داشت و این مردم نیز به‌جای توقع از مسئولان و انتظار حل دشواری‌های زندگی‌شان توسط یک مرجع مسئول و تصمیم‌گیر، بیشتر به قضا و قدر و یا شانس و اقبال چشم دوخته‌اند...*

۱۹

مهاجرت رهبر شهید

از زبان خودش

نوشته: حامد علمی

روز جمعه، ساعت نه صبح، به دروازه اقامتگاه پروفیسور ربانی با صدها مشکل و واسطه رسیدیم و عریضه کوچک ترتیب داده، توسط یکی از محافظین به داخل فرستادم و از پروفیسور تعیین وقت ملاقات خواستم.

ساعت چهار، پروفیسور ربانی با آقای عزیز مراد، سخنگو و رئیس مطبوعاتی قصر ریاست جمهوری آمدند. پروفیسور ربانی یادآور شد که در روزهای جمعه از ملاقات‌ها و مصاحبه خودداری می‌کند؛ ولی چون بر مصاحبه اصرار داشتم، ایشان وقت ملاقات داد و از اینکه در اوایل صبح ما را به حضور نپذیرفت، از ما خواست تا آزرده نباشیم.

مصاحبه را راجع به مسایل سیاسی و تاریخی آغاز کردیم و پروفیسور ربانی خلاف توقع من، عزیز مراد و سایرین، خاطرات دو سه دهه قبل را با ذکر روز و ساعت و دقیقه و بازیگران آن صحنه‌ها چنان بیان می‌کرد که تو گویی دارد کتاب تاریخ را صفحه به صفحه می‌خواند، جوابات و بیانات و توضیحات پروفیسور ربانی جزء تاریخ معاصر افغانستان است و بدون شک از آن‌ها برای نوشتن تاریخ کشور استفاده خواهد کرد؛ ولی من در این کتاب به نوشتن داستان کوتاه مهاجرت پروفیسور ربانی از زبان خود ایشان اکتفا می‌کنم و داستان وداع از کشورش را در این سفرنامه خود نوشته و آنچه را از رئیس‌جمهور شنیده‌ام، می‌نویسم:

...محمّد داود به‌عنوان اینکه اخوانی‌ها می‌خواهند از طریق یک کودتا حکومت را براندازند، به بازداشت وسیع اعضای نهضت اسلامی آغاز کرد. عساکر حکومتی بالای منزل استاد غلام‌محمّد نیازی و من حمله کردند. استاد نیازی دستگیر شد؛ اما من در منزل نبودم، بعد از آنکه از دستگیری نیازی باخبر شدم، سه شب در یک مخفیگاه به‌سر بردم، در این سه شب سنجیدم که راه دیگر وجود ندارد، اگر حکومت از محلات دیگر مرا دستگیر کند، کار خوب و به‌شأن من برابر نخواهد بود، بناءً روز سوّم تصمیم گرفتم که از مخفیگاه برآمده به خانه برگردم، اعضای خانواده به فکر این بودند که دستگیر شده‌ام، من به خانه برگشتم و وصیت‌نامه نوشتم و نام چند نفر را که از آنان قرضدار بودم، به خانواده گفتم و از آنان خواستم، تا قرض‌های مرا ادا کنند. به‌سوی سرنوشت نامعلوم به راه افتاده، روانه پوهنتون کابل شدم و با خود سنجیدم که اگر مرا در داخل پوهنتون دستگیر کنند، پرافتخارتر و آبرومندانه‌تر خواهد بود.

زمانی که داخل بس - پوهنتون کابل شدم، استادان یکی به‌طرف دیگر می‌دیدند و حیران بودند از اینکه من چرا سوار بس، می‌شوم. زیرا پولیس در تعقیب من است و عده‌ای اطلاع یافته بودند که دستگیر شده‌ام. زمانی که به پوهنتون رسیدم، بدون توقف به صنف دوّم رفته، به تدریس آغاز کردم، بعد از پنجاه دقیقه تدریس، چند افسر پولیس و صاحب‌منصب با لباس‌های رسمی و شخصی، داخل صنف شده به من گفتند که با شما کار داریم!

من از آنان اجازه خواسته به اداره فاکولته رفته، چند مونوگرافی را که از محصلان صنف چهارم نردم بود، به اداره تسلیم کردم. از فاکولته شرعیات به فاکولته ادبیات رفته با شاگردان صنف سوّم فلسفه و استادان آن فاکولته، خداحافظی کردم. از فاکولته ادبیات به اساس

امر پولیس به دهلیز فاکولتہ تعلیم و تربیہ داخل شدم، در ختم دهلیز، پولیس‌ها با یک موتر جیب و یک موتر فلکس واگن مجهز با مخابره منتظر بودند. من به عقب نگاه نمی‌کردم؛ اما نظر به گفته‌ی شاه‌دان، ده‌ها شاگرد در عقب من روان بودند. هنوز در پنج متری قسمت آخر دهلیز نرسیده بودم که از عقب شاگردی صدا زده گفت: استاد! خود را تسلیم نکنید.

زمانی که به او نگاه کردم، اشک از چشمانش جاری بود، حالت عجیب به من دست داد، نمی‌دانم به شاگرد چه جواب دادم؛ ولی به پولیس‌ها گفتم که به آن شخصی که شما را دستور داده بگوئید که یکبار اینجا بیاید، با ده‌ها شاگرد که از عقب من روان بودند، از دروازه دیگر فاکولتہ حقوق خارج شده با شش شاگرد دیگر سوار بر یک تاکسی شده، از پوهنتون به کارتہ سخی روان شدم، در کارتہ سخی از تاکسی پایین شده، به کوه عقب زیارت سخی بالا شدم، از جوانان که با من آمده بودند، خواستم تا به لیلیہ پوهنتون رفته، یک جوره لباس محلی بپاورند، من هیچ‌گونه برنامه نداشتم، به طرف شهر کابل و دامنه‌های قرغه می‌دیدم، سبزه‌ها تازه رسیده بود، شهر کابل زیبا به نظر می‌رسید و آرام، خاموش و معصوم معلوم می‌شد. به شهر نگاه کرده، اشک می‌ریختم و با خود می‌گفتم که وطن به چنگال کمونیست‌ها و روس‌ها خواهد افتاد، آیا دوباره آزاد خواهد شد؟ (زمانی که پروفیسور ربانی به اینجا رسید، مکث کرده سرش را پایین گرفت و در چشمان من و ارغنداوی و مراد اشک حلقه زد.)

جوانان لباس محلی آوردند؛ اما من هیچ‌گونه برنامه نداشتm و نمی‌دانستم کجا بروم و چه کنم؟ یکی از محصلین گفت: به خانه برویم، دیگری پیشنهاد شمال کشور را کرد؛ اما من به آنان گفتم که چه در خانه و چه در شمال کشور، به چنگال حکومت خواهم افتاد.

یک‌تن از محصلان پیشنهاد کرد، که به جلال‌آباد به منزل او بروم، این پیشنهاد را پذیرفتم و به آن موافقت کردم، آن محصل پیشنهادش را تکمیل کرده گفت: از جلال‌آباد به کُنر خواهیم رفت. من بدون آنکه بدانم در جلال‌آباد چه اتفاق خواهد افتاد و برنامه‌ام در آنجا چه خواهد بود، پیشنهاد محصل را پذیرفته، سه تن از محصلین را موظف ساختم که به ایستگاه موترهای جلال‌آباد رفته سوار بس شوند و در قسمت «یکه‌توت» از بس پایین شده دو تن دیگر با من سوار بس شوند.

سه تن سوار به تاکسی از بیراهه و کوچه بندی‌ها پس‌کوچه‌ها به منطقه «یکه‌توت» رسیدم. بس به یکه‌توت رسید و آنان از بس پایین شده به عوض با دو محصل دیگر سوار بر بس شدیم و در جلال‌آباد پیاده گردیدیم، بازهم در جلال‌آباد برنامه نداشته یک شب در آن شهر بودیم و از آنجا عازم کنرها شدیم، در کُنر هفت شب ماندیم. از کابل خبر آمد که حکومت به دستگیری وسیع آغاز کرده، عده زیاد محصلین را گرفتار کرده‌است. عده‌ای از محصلین می‌خواستند پوهنتون را ترک کنند و فرار کنند، به آنان پیام فرستاده، گفتم: کسانی که تا حال افشا نشده‌اند و متیقن‌اند که افشا نمی‌شوند، در پوهنتون باقی بمانند.

چند محصل دیگر نیز در کُنر با ما یکجا شد، آنان پیشنهاد کردند که به پاکستان برویم، من از پاکستان هراس داشتم؛ زیرا در آنجا ذوالفقار علی بوتو با افکار سوسیالیستی حکومت می‌کرد؛ اما من به‌خاطر گرفتاری بیش از حد محصلین توسط حکومت و کم‌کردن فشار بالای آنان تن به تقدیر داده از افغانستان خارج شده، به مناطق قبایلی پناهنده شدم، به‌دنبال سرنوشت مجهول از مناطق قبایلی به شب قدر در منزل یکی از خوانین منطقه که مربوط جماعت اسلامی پاکستان بود رفته و از آنجا راهی پشاور گردیدم، در پشاور برایم اطلاع دادند که ذوالفقار علی بوتو می‌خواهد با من ملاقات کند. من

آن ملاقات را لازم نمی‌دیدم، بناءً به نوشتن یک گزارش از اوضاع افغانستان اکتفا کرده، آن نامه را به بوتو فرستادم. در پشاور شنیدیم که سردار محمد داود می‌خواهد تغییر عقیده بدهد و از کمونیست‌ها رو بگرداند.

من در آن زمان نامه‌ای به محمد داود نوشته، گفتم: اگر می‌خواهی از طریق اختناق و زور بالای مردم حکومت کنی، موفق نخواهی شد، این زدوبندها و حکومت‌کردن از طریق جواسیس در برابر خشم مردم، معنی و حیثیت ندارد، به تو توصیه می‌کنم که دروازه‌های زندان‌ها را باز کن و از راهی که روانی برگرد، ما سپاهی اسلام و وطنیم، اگر آزادی آوردی و کمونیست‌ها را از مراکز قدرت دور کردی، ما به حیث سپاهی نه، به عنوان کارمند دولت در کنار تو خواهیم ایستاد. اتفاقاً بعد از تأسیس حکومت اسلامی همین نامه مرا در یکی از دوسیه‌های صدارت پیدا کردند که تا هنوز حفظ دفتر صدراعظم می‌باشد.*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال چهاردهم، شماره بیست و چهارم، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ ه.ش. «مرکز..»

۲۰

شهادت استاد ربانی؛

نماد جنایت‌پیشگی تروریزم

نویسنده: عبدالمعین شاهد؛ نویسنده و دیپلمات وزارت امور خارجه

رهبر شهید، استاد ربانی به تاریخ بیست و نهم سنبله، هنگام ملاقات با یک تروریستی که به عنوان نماینده گروه طالبان معرفی شده بود، در خانه اش به شهادت رسید. برخلاف ادعای اولیه، گروه تروریستی طالبان از به عهده گرفتن شهادت استاد، امتناع کرد. علت عقب نشینی از ادعای این ترور، همان ابعاد خاینانه و جنایت کارانه این اقدام است که به زودی برای همگان آشکار گردید و تروریستان و حامیان آنان نیز متوجه آن شدند و ادعای قبلی خویش را پس گرفتند.

شهادت استاد ربانی؛ یعنی قتل یک شخصیت مطرح اسلامی و دینی و یک دعوتگر و مجاهد اسلام است. در داخل و خارج کشور، این ابعاد شخصیت استاد ربانی آشکار بود. او در مدرسه دارالعلوم ابوحنیفه و دانشکده شرعیات کابل، مهم ترین مراکز دینی افغانستان، درس خوانده بود، استاد در دانشگاه الأزهر مصر - مشهورترین مرکز دینی و علمی جهان اسلام - تحصیلات دینی خویش را تکمیل کرد و بر کرسی استادی در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل نشست.

استاد ربانی عمرش را در مبارزه اسلامی، دعوت دینی و جهاد برای اسلام و آزادی و استقلال وطن سپری کرد. او در سال ۱۳۳۶ در پهلوی شهید استاد نیازی، مرحوم استاد توانا و مرحوم استاد وفی الله سمیعی و دیگر استادان و محصلان، به منظور مبارزه مؤثر با جریان ها و افکار افراطی و مخرب کمونیستی و چپی، جریان اسلامی و ملی جمعیت اسلامی را تأسیس کرد و در سال ۱۳۵۲ با استعفای استاد نیازی، به علت برعهده گرفتن ریاست دانشکده شرعیات،

به‌عنوان رهبر این سازمان انتخاب شد.

استاد در طول تاریخِ جهاد افغانستان، این بزرگ‌ترین جریان و سازمان جهادی را رهبری کرد. قتل چنین شخصیتی که همهٔ مراحل زندگی‌اش با کار و پیکار برای دین گره خورده‌است، در سایهٔ هیچ حماقتی نمی‌تواند، دلایل دینی و مذهبی ارایه کند.

بنابراین؛ بدون شک کسانی که استاد را به شهادت رساندند، دست خود را به یک جنایت نابخشودنی آلودند. پنهان کردن بمب و سلاح در لنگی و چادری که در وطن ما به‌عنوان سمبل و نمادهای مذهبی و ملی شناخته می‌شود، استفاده ابزاری از این نمادهای دینی و یا ملی می‌باشد، این استفادهٔ ابزاری تروریستان، می‌تواند پیامدهای زیانبار و منفی داشته باشد. استفادهٔ ناجایز از این نمادها، موضع کسانی را تقویت خواهد کرد که می‌خواهند اسلام را در سطح جهان، به‌عنوان دین ترور و وحشت معرفی کنند و در این کار، از سمبول‌ها و نمادهای دینی بهره می‌گیرند. این کار تروریستان مدعی اسلام، به تندروانی که سعی دارند در غرب به اسلام و پیامبر اسلام توهین کنند، دلایل و سوژه‌های تازه‌ای در اختیار آنان خواهد گذاشت.

استاد ربانی، شخصیت بارز ملی بود. بخش عمدهٔ عمرش در مُبارزه در راه آزادی و استقلال کشور گذشت. با شهادت وی کشور ما از یک شخصیت تأثیرگذار ملی محروم شد.

در این مرحلهٔ تاریخی، که مردم افغانستان بیش از هر زمانی، برای مقابله با چالش‌ها، به همگرایی و وحدت ملی نیاز دارند، استاد ربانی می‌توانست حلقهٔ وصلی برای ترکیب موزاییک جامعهٔ افغانستان قرار گیرد. این جایگاه ملی نتیجهٔ ده‌ها سال کار و پیکار این مبارز نستوه بود. استاد در دوران جهاد و مبارزات مسلحانهٔ ملی، توانست موضع جمعیت اسلامی افغانستان را در سطح یک گروه سرتاسری حفظ کند.

او همچنان که در صفحات شمال و شمال‌شرق افغانستان، جبهات نیرومند و منظم جهاد و مقاومت را پایه‌ریزی کرد، در غرب و جنوب غرب و

شرق افغانستان، نیز از حمایت گسترده مجاهدان برخوردار بود و فرماندهان نامداری را به میان آورد.

استاد در تمام ولایات و در میان همه ملیت‌ها و اقوام کشور، مورد احترام مردم بود، همچنان که عبدالله انس یکی از عربان کارشناس افغانستان، گفته است: «با ترور استاد ربانی، افغانستان یگانه شخصیت و چهره پرنفوذی که می‌توانست در سطح بین‌المللی و در داخل کشور پروسه صلح و آشتی را زنده نگه داشته و آن را به پایان برساند، از دست داده است.»

اگر این قتل جنایت کارانه از این زاویه و از دیدگاه منافع ملی و مصلحت‌های عالیای مردم افغانستان بررسی شود، تروریستان در برابر این پرسش اساسی که شهیدکردن استاد ربانی چه مصلحتی برای افغانستان و مردم دارد، چه پاسخی خواهند داشت؟

یک نگاه عاقلانه به این قتل، به اثبات می‌رساند که قاتلان استاد، یا کسانی‌اند که مصلحت مردم و کشور برای‌شان هیچ ارزشی ندارد و یا اینکه مزدوران و ابزاری‌اند در خدمت بیگانگان و دشمنان افغانستان که نمی‌توانند از اوامر بادران‌شان ولو اینکه در تناقض آشکار با منافع مردم و کشور افغانستان قرار داشته باشد، سرپیچی کنند.

استاد شهید، ریاست شورای عالی صلح افغانستان را به عهده داشت؛ یعنی او نماینده و مذاکره‌کننده ارشد دولت افغانستان برای صلح با مخالفان مسلح بود. در هیچ فرهنگی و آیینی نماینده نیرو و جبهه مخالف را به قتل نمی‌رسانند. روش پیامبر اسلام در زمینه، درس‌های فراموش‌ناشدنی‌ای را در اختیار مسلمانان قرار می‌دهد.

پیامبر هیچ‌گاه به نمایندگان دشمن، آسیبی نرسانده است. آسیب‌رساندن به نمایندگان دشمن را می‌توان کار گروه‌های جنایت‌کار و جاهل، مانند مُسَیْلَمَه کذاب دانست. این مدعی دروغین پیامبری «حَبِیب بن زید بن عاصم» نماینده پیامبر اسلام را به صورت فجیعی به شهادت رساند.

طبق ارزش‌های دینی، حتی اگر استاد به پایگاه‌های تروریستان که ادعای

اسلام را دارند، می‌رفت، باید بدون درنظرداشت هرنوع داوری در باره استاد، جان او را محافظت می‌کردند. این تروریستی که استاد را به شهادت رساند، بدون شک نماینده گروه طالب بود، که در تاریخ کشمکش‌های بشری هیچ‌گاه نماینده یک گروه برای مذاکره، اقدام به عمل جنگی و تروریستی نکرده‌است. تروریستان با شهادت استاد، صلح در کشور را مورد هدف قرار دادند. استاد ربانی با توجه به تأثیرگذاری در سطح ملی و اعتباری که در میان حلقات دینی جهان اسلام و در سطح منطقه و بین‌المللی داشت، می‌توانست شخصیت مناسب و مؤثر برای ایجاد صلح و پایان بحران در کشور باشد.

برای استاد ربانی، یافتن راه حل سیاسی برای بحران کشور، گزینه اصلی بود. او با آنکه عضویت دولت افغانستان را نداشت و بیشتر در رأس اپوزیسیون سیاسی و منتقد حکومت فعالیت می‌کرد؛ اما هیچ فرصتی را برای تقویت دولت افغانستان و پایان بحران در کشور از دست نمی‌داد. به همین علت وقتی دولت پیشنهاد ریاست کمیسیون صلح را به استاد ربانی کرد، وی با وجود مخالفت متحدین سیاسی خویش، فکر کرد که این فرصتی است که می‌تواند، در راه آوردن صلح در کشور، مصدر خدمت شود؛ لذا این پیشنهاد را پذیرفت و شب و روز در راه آوردن صلح تلاش کرد.

نمونه عشق و تلاش استاد ربانی برای صلح، همین حادثه شهادتش می‌باشد. او وقتی اطلاع یافت که کسی حامل پیام طالبان برای صلح است و می‌خواهد با او دیدار کند. سفرش به امارات را ناتمام ماند و بدون تأخیر برای ملاقات با این مدعی دروغین صلح به کابل آمد و نخستین کسی را که می‌خواست ببیند، همین تروریست بود.

هیچ گروه جنگی و مخالف را نمی‌توان در تاریخ، سراغ کرد که از طرح خواسته‌های خویش در برابر طرف مخالف و یا دشمن خودداری کند.

گروه طالبان با شهادت استاد که مذاکره‌کننده ارشد دولت افغانستان با این گروه و سایر گروه‌های مخالف بود، در حقیقت از طرح خواسته‌های خویش امتناع کردند. این موضوع نشان می‌دهد که این گروه جز جنگ و کشتن و

خون‌ریزی و حمله‌های تروریستی، هیچ هدف و پیامی برای گفتن و مطرح کردن ندارد و از مذاکره و صلح می‌گریزد و یا اینکه اراده و آزادی، چنین کاری را ندارد و کشور حامی، چنین اجازه را به این گروه نمی‌دهد.

اگر این گروه، عقلانی می‌اندیشید، باید به جای بم، مجموعه‌ای از خواسته‌ها و هدف‌های خویش را عنوانی رئیس شورای صلح دولت افغانستان، می‌فرستاد و به جای تروریست و آدم‌کش، یک نماینده واقعی جهت مذاکره و گفت‌وگو اعزام می‌کرد. مذاکره کردن هیچ‌گاه به مفهوم شکست و ضعف نیست. تصمیم اخیر دولت افغانستان، که گفته‌است، پس از این با پاکستان مذاکره خواهد کرد، نه با گروه‌های مورد حمایت این کشور، تصمیم درستی است که مورد حمایت مردم افغانستان قرار دارد.*

یک سال پس از شهادتِ پروفسور برهان‌الدین ربانی
نویسنده: دکتور صاحب‌نظر مرادی

اینک سالی از عزاداری جانگداز مردم ما، در رثای یکی از بزرگ‌ترین رهبران جهادی و سیاسی‌شان استاد برهان‌الدین ربانی گذشت. این یک‌سال با وسواس‌ها، تردیدها، سوال و جواب‌ها و تحلیل‌ها و ارزیابی‌های تحلیلگران و نقادان سیاسی در ارزیابی شخصیت استاد ربانی همراه بود. سالی که اگر خون‌بهای آن برای بسیاری‌ها محسوس نبوده‌است؛ اما نقش آن در تغییر مسیر خوش‌باورانه رهبران دولتی، از داغ‌ترین مبحث روز می‌تواند بود.

شهادت ناب‌هنگام استاد ربانی، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، رهبر خردمند جمعیت اسلامی افغانستان و رئیس شورای عالی صلح افغانستان، در واقع ضایعه جبران‌ناپذیری در برهه حساس تاریخی کشور ما بوده‌است.

پروفسور برهان‌الدین ربانی، رهبر باکمال، برخاسته از محیط اکادمیک، شخصیت خردمند، آینده‌نگر، منعطف و باگذشت، فرزانه و دژاکی بود - که سازمان سیاسی «جمعیت اسلامی افغانستان»، بزرگ‌ترین نهاد سیاسی - را در برهه‌های حساس جهاد و تأسیس دولت اسلامی افغانستان، در مدت بیشتر از چهار دهه، با درایت رهبری کرد و آن را از طوفانی‌ترین آزمون‌ها - که بسا از سازمان‌های به گفت خودشان سراسری و دارای اتکاهای بین‌المللی را در خود غرق ساخت - با اندک‌ترین ریسک‌ها، از این گرداب‌ها بیرون کشید.

استاد از شخصیت‌های شگفتی‌آور، ماندگار، تأثیربخش و مبارز مصمم تاریخ نیم‌قرن اخیر افغانستان به شمار می‌رود و در میان تبلیغات مثبت و منفی

دوستان و مخالفینش، چه در دوران جنگ و چه در زمان صلح، توانست در حد یک رهبر معتدل و کارآزموده، نیازهای سیاسی مختص به امور حزب جمعیت و ضرورت‌های مربوط به مردم را به خوبی تمثیل کرده و برای حل و فصل آن‌ها، گام‌های عملی سودمندی برداشت.

با اشغال افغانستان، توسّط ارتش سرخ اتحاد شوروی و تا زمانی که تأکید آنان برای تصرف کلّی افغانستان، ادامه می‌یافت، همچون مبارز انعطاف‌ناپذیر و مصمّم در سنگر مخالفت ایستاد و مُبارزه داغ را یگانه راه رهایی از زیر بار اشغال دانست و با آن ستیزید.

در اثر سخت‌جانی مُقاومت مجاهدان، زمانی که رزم و پیکار مردم مجاهد ما اتحاد شوروی را به اخراج از افغانستان معتقد و مصمّم کرد. استاد ربانی یگانه کسی بود که خروج نهایی آنان را بدون مذاکره سیاسی تأکید می‌کرد و با جدّی‌گردیدن مسئله خروج، خود در رأس یک هیئت عالی‌رتبه مجاهدین به مسکو سفر کرد و با صحبت‌هایش در میان اقشار گوناگون جامعه شوروی، آنان را از بیهوده‌بودن جنگ و کشتار فرزندان‌شان در افغانستان بر اثر اشتباهات رهبران کرملین متوجه ساخت.

با پیروزی مجاهدین بر کابل و انتقال قدرت به رهبران آنان، استاد معتقد به انتقام‌گیری از بقایای رژیم طرفدار شوروی نبود. زمانی که کارزار سلطه‌جویانه پاکستان بر دولت مجاهدین توسّط برخی از نیروهای مجاهد وفادار به استخبارات آن کشور، به خصوص توسّط حزب اسلامی حکمتیار محسوس گردید، استاد در هماهنگی با فرمانده نامدار مُقاومت شهید احمدشاه مسعود و تعدادی از متحدان سیاسی خود، در آن زمان به این خطر، قاطعانه مقابله کرد. در آستانه طرح و ساختار حرکت طالبان و سرازیرکردن آنان به افغانستان، استاد در آغاز با آنان با نرمش پیش رفت؛ اما زمانی که ماهیت اصلی آنان همچون نیروی برخاسته از اراده استخبارات پاکستان برملا گردید، استاد با فرماندهان حزب جمعیت و سایر متحدینش در برابر آنان، نبرد گرم را اختیار کرد و هم‌زمان از تلاش در راه اجرای مذاکرات سیاسی به منظور ایقان آنان،

بر اشتباهات‌شان منصرف نگردید و در حالی که هنوز ده درصد مساحت افغانستان را زیر فرمان داشت، به مقاومت در برابر بیداد و مظلّم طالبان و حامیان‌شان ادامه داد و به این هشت سال کوله‌بار سنگین مسئولیت را در رهبری دولت اسلامی افغانستان و با مشروعیت ملی و بین‌المللی ادامه داد.

استاد با تدویر کنفرانس بن و تعیین اداره مؤقت، با انعطاف‌پذیری و فرهنگ سیاسی لازم، قدرت را در کابل به حامد کرزی تحویل کرد^۱ و از فیصله‌های کنفرانس بن، که زیر اجماع جامعه جهانی و سازمان ملل متحد صورت گرفته بود، با مسئولیت‌جانب‌داری و حمایت کرد؛ اما از برشمردن جوانب ضعیف و ناکارآمد این کنفرانس و انتقادکردن آن، باکی نداشت و با توجه بر کمبودها و کاستی‌های کنفرانس بن و خامی‌های اداره مؤقت و دولت انتقالی بود که بزرگ‌ترین سازمان سیاسی را به نام «جبهه متحد ملی» - که متشکل از طیف‌های ناهمگون سیاسی و قومی بود - در کابل به وجود آورد و مدتی این نهاد را مدیریت و رهبری کرد.

جبهه متحد ملی، با توجه به خصلت کارگردانی استخباراتی دولت و معاملات پنهانی برخی از اعضای آن، دچار فروپاشی گردید و استاد ربانی ریاست شورای عالی صلح را پذیرفت. در مورد اینکه این مأموریت برای استاد چقدر مقدور و ممکن بود، حرف‌هایی است که در همان روزهای نخست مأموریت استاد تبادل گردید؛ اما استاد با توجه به اراده و آرمانی که برای ختم جنگ و تأمین صلح در سر داشت، این وظیفه را پذیرفت و به مدت یک سال آن را دنبال کرد.

اخیراً استاد از سنگ اندازی در مسیر صلح بیشتر ملتفت گردید و از انتقاد اعمال ضد ملی و ضد اسلامی طالبان، در صحبت‌هایش انتقاد می‌کرد.

استاد ربانی، چنانکه شایسته یک رهبر سیاسی تواناست، با تشخیص دقیق

۱. انتقال مسالمت‌آمیز و متمدنانه قدرت از سوی رهبر دوران‌دیش و خردمند جهاد و مقاومت و شهید صلح و نخستین رئیس‌جمهور دولت اسلامی افغانستان، پروفیسور برهان‌الدین ربانی به کرزی، در روز نخست جدی سال ۱۳۸۰ خورشیدی، صورت گرفت، که این روز یکی از افتخارات تاریخی مردم مؤمن و مسلمان افغانستان، در صفحه تاریخ معاصر این کشور ثبت است. «مرکز...»

از نیازهای زمان و ارجحیت بخشیدن به نیاز کلی جامعه، در فرجام راهی را در پیش گرفت که به ترکستان منجر نشود.

جامعه ما، به خصوص حزب جمعیت اسلامی افغانستان، نفوذ سیاسی خود را در جامعه ملی و بین‌المللی مرهون اندیشه، کارها و تلاش‌های مدیرانۀ استاد ربانی می‌داند. شهادت این بزرگ‌مرد سیاسی و مجاهد فرهیخته در زمانی به‌وقوع پیوسته‌است که کشور ما یکی از پرتنش‌ترین مقاطع حیات سیاسی خود را از سر می‌گذراند. علایمی وجود دارند که دگرگونی‌های در فضای سیاسی و اجتماعی کشور رونما گردد؛ اما این دگرگونی‌ها در عدم موجودیت سیاست‌گران فرهیخته‌ای، چون استاد ربانی به‌سود مردم و جامعه نخواهند بود.

شمولیت مرموز طالبان، یا بخشی از آنان در ساختار دولت و شمولیت در آجندای کنفرانس بن دوم و سایر موارد، تلاش‌های یک‌جانبه دولت، در واقع طالبان را به حلقه قدرت تحمیل می‌کند. بروز چنین فضایی در واقع نادیده‌انگاشتن صاف و ساده مجاهدات و مبارزات دیرپای مردم ما خواهد بود که آنان در این مسیر خون‌بهای گران‌جانی و هزینه مالی پرداخته‌اند. راه‌اندازی بازی‌های موش و گربه در کارزار سیاسی افغانستان، یکی دیگر از راه‌های جلوگیری از توسل جامعه ما، به آرمان‌های برپایی یک جامعه مدنی و حقوق بنیادی، خواهد بود که دست‌آورد یک دهه پسین مردم و روشنفکران ما می‌باشد. برنامه کشاندن پای طالبان به ارگ ریاست جمهوری، گسترده و کثیرالأبعاد است. بخش چشمگیر این برنامه، امحای فزینگی شخصیت‌های مهم سیاسی و نظامی است که می‌توانند خطر بالقوه را در مسیر پالیسی‌های استخباراتی کشور همسایه و مجریان، در آستانه خروج قوای بین‌المللی ایتلاف، از افغانستان ایجاد کنند.

سلسله ترورها بر پایه این اهداف از قبل‌ها آغاز گردیده که در مقدم آن ترور شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی و مقاومت قرار دارد و پس از آن با ترور انجنیر عمر، مولانا سیدخیلی، جنرال محمد داود و تعدادی از این جان‌باختگان تا ترور استاد ربانی می‌رسد.

با ترور استاد، قهرمترین خط را عبور کرد و قراری که در رد و بدل مواضع

سیاسی دیده می‌شود، این آخرین قربانی نخواهد بود. تلاش دشمن در این راه مؤثرترین دستاوردها می‌تواند بود که کلیدی‌ترین آن ترور استاد ربانی بوده می‌تواند.

با شکل‌گیری بازار ترور و پرداختن قربانی‌های سنگین در کشور، اکنون وظیفه مسئولان سیاسی و مصلحان کشور نیز بسیار حسّاس و مهم گردیده‌است. در این مرحله مردم ما بایست بیشتر هوشیار باشند و خود را با ندبه‌زاری‌های مرثیه‌گرانه و لعاب‌دادن قاب‌ها و تصاویر شهدا بیشتر مصروف‌ن سازند و با گرایش بزرگ و مصروف‌دارنده، در این جهت نمی‌توان کشور را ساخت و با دسایس و فتنه‌های دشمنان مقابله کرد.

در این سال‌های نحس و شوم، ما اشک‌های زیادی به یاد رهبران و جان‌باختگان افغانستان ریخته‌ایم، از شعر و مقاله، تا ترانه‌های آبداری سروده و نشر کرده‌ایم. همه‌ساله در پای هفته شهید بسیار مویده‌ایم^۱ و محافل پرشکوهی تدویر کرده‌ایم؛ امّا تنها با کارهای بزرگ عملی و همگرایی عقلانی می‌توان در برابر این همه بیدادگری‌های دشمن ایستاد و راز گره‌های سردرگم ملت را گشود. با توجّه به سنگینی بار سرنوشت خود و آینده فرزندان‌مان بیایید، همه با یکدیگر پیمان بندیم که بیش از این تنها با مرثیه‌سرایی و محفل‌آرایی در سوگ شهادت عزیزان‌مان سیاه‌پوش باقی نمانیم، ما بایست با هر قطره اشک‌مان باور خود را به راه سبز آنان و پیام‌های ماندگار و نجات‌آفرین‌شان تبارز دهیم و بایست در پیشگاه مردم و نجات‌میهن متعهد باشیم که راهی را که در پیش رو داریم، به درستی تشخیص دهیم و تا ورود به سرزمین آرمان و مقصد در این راه، پایدار و باهم برویم.

حال باید تازه ملتفت شویم که خودخواهی‌ها، خودمحوری‌ها، تکروری‌های معاملاتی ما را بیشتر به دام حوادث می‌کشاند و از تکرار تجارب ده سال پسین که ما را بیشتر متضرر و عمّال بیگانه را ذی‌نفع کرده‌است، بپرهیزیم. با سوگواری و غرق‌شدن در اندوه عزیزان از دست‌رفته هرگز نمی‌توان

۱. مویه: اسم مصدر از موییدن. توجّه و گریه و ناله آهسته با گریه و یا هم گریه با نوحه را گویند. دهخدا.

آن‌ها را پس گرداند و زنده کرد.
روان همه شهدای گلگون‌کفن افغانستان را شاد می‌خواهیم.*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ هـ.ش. «مرکز..»

استاد ربانی، و روزهای تلخ و دشوارِ حیاتِ سیاسیِ
نویسنده: محمداکرام اندیشمند

چاشت یک روز گرم و آفتابی، در هفدهم جوزای ۱۳۷۴ هـ ش، بود که شهید استاد برهان الدین ربانی رئیس دولت اسلامی افغانستان غرض افتتاح فرستنده جدید رادیو تلویزیون به تپه تلویزیون آمد. آن روزها در شهر کابل - که از تیررس راکت و توپخانه گلبدین حکمتیار و طالبان دور شده بود - نوعی از آرامش برقرار بود. استاد ربانی روی تپه در هوای آزاد، با جمعی از همراهان خود و کارمندان رادیو تلویزیون نشست. نگاه طولانی به دانشگاه کابل و کارته سخی در دامنه جنوب غربی تپه، انداخت، آن گاه به حاضرین رو برگردانیده گفت: «اینجا دوره‌های گذشته را به یادم آورد. روزهای سخت و ناامیدی را، روزی که من از چنگال پولیس داود خان فرار کردم، با شش نفر از محصلان شرعیات از کارته سخی، تا نیمه‌های تپه بالا برآمدیم، دقایق طولانی آنجا منتظر بودم، تا یک جوهره پیراهن تنبان برایم آوردند. در این دقایق به شهر زیبای کابل می‌دیدم، به آینده تاریک و مبهم می‌اندیشیدم که وطن را کمونیستان و روس‌ها تصرف خواهند کرد. محمد داود در اواخر سال ۱۳۵۲ هـ ش، به تحریک چپی‌ها به تعقیب و دستگیری رهبری و اعضای ارشد نهضت اسلامی افغانستان پرداخت. پولیس به خانه من و مرحوم نیازی حمله کرده بود. استاد نیازی اسیر پولیس شدند و من خانه نبودم، با خبر دستگیری استاد نیازی من به خانه نیامدم و سه روز در خانه دوستان مخفی شدم، در مخفیگاه با خود فکر کردم که راه دیگری وجود ندارد. سرانجام پولیس دستگیرم می‌کند. اگر من در جاهای دیگر به دست پولیس اسیر شوم، کار بدی خواهد بود. از مخفیگاه بیرون شده به خانه آمدم. خانواده‌ام گمان می‌کردند که من دستگیر شده‌ام، در خانه وصیت‌نامه نوشتم

و نام چند نفری را که از آنان قرض‌دار بودم، یادداشت کردم؛ تا پول‌های‌شان را بدهند. سپس به پوهنتون^۱ آمدم به این فکر که دستگیری‌ام در پوهنتون بهتر و آبرومندانه‌تر است. وقتی داخل پوهنتون شدم، بدون توقف به صنف دوّم شرعیات رفتم و به تدریس پرداختم، هنوز ساعت درس تمام نشده بود که چند افسر پولیس با لباس پولیسی و شخصی داخل صنف شدند و برایم گفتند که با شما کار داریم، از آنان اجازه خواستم تا دقایقی برایم وقت بدهند، به اداره فاکولته رفتم تا مونوگراف‌های محصلان صنف چهارم را برای‌شان مسترد کنم، بعداً به دستور پولیس وارد دهلیز فاکولته تعلیم و تربیه شدم، در ختم دهلیز موتر جیپ پولیس برای انتقال به زندان آمده بود، هنوز در چندمتری ختم دهلیز قرار داشتم که محصلان پشت سرم صدا کردند: «استاد برگرد، به پولیس تسلیم نشوی!» رویم را برگردانیدم جمع کثیری از محصلان در عقب من قرار داشتند. به پولیس گفتم صاحب منصب خود را بگو که یک‌بار اینجا بیاید. پولیس به طرف موتر جیپ رفت و من با محصلان از دروازه دیگر فاکولته حقوق خارج شدم. با عجله سوار تکسی شده به کارته سخی رفتم و از آنجا تا نیمه تپه بالا شدم، وقتی پیراهن تنبان را برایم آوردند، نمی‌دانستم که کجا بروم و چه کنم؟! یک‌تن از محصلان همراهم که از جلال‌آباد بود، پیشنهاد کرد خانه آنان بروم و گفت از آنجا کنر می‌رویم، به سرعت حرکت کردیم، بعد از آن تعقیب و دستگیری محصلان در پوهنتون تشدید یافت، ما از کنرها به مناطق قبایلی پاکستان رفتیم و از آن طریق به شهر پشاور رسیدیم.»

زندگی و فعالیت سیاسی استاد ربانی، در سال‌های نخست دوران تبعید و هجرت در پاکستان نیز توأم با دشواری‌ها و فراز و نشیب بود. در نخستین سال، گلبدین حکمتیار با او بر سر رهبری نهضت اسلامی در اختلاف و منازعه قرار گرفت. برخورد و روابط با حکومت محمد داود موضوع دیگر اختلاف آنان را تشکیل می‌داد. در حالی که حکمتیار از مُبارزه قهرآمیز و مسلحانه برای برانداختن حکومت داود خان و تشکیل حکومت اسلامی حمایت می‌کرد، رهبر

جمعیت اسلامی طرفدارِ مفاهمه و مذاکره با محمد داود بود. او در بهار ۱۳۵۶ هـ.ش، به داودخان نامه‌ای نوشت که در آن خواستار مذاکره و تفاهم با حکومت گردیده بود. وی در همین سال، تحت فشار حکمتیار و طرفدارانش مجبور به ترک پاکستان گردید و مدتی را در عربستان سعودی به سر برد؛ ولی بعداً به پاکستان برگشت و در حلقه‌ای از طرفداران خود در درون جریان اسلامی - که در پاکستان پناه گرفته بودند - به رهبری جمعیت اسلامی افغانستان ادامه داد. استاد ربانی، پس از ۱۹ سال زندگی در بیرون از کشور و رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، به زمامداری رسید. سختی‌ها و مشکلات او در دوره زمامداری، بیش از هر دوره حیات سیاسی‌اش بود. وی در این دوره، روزهای تلخ و دشواری را تحمل کرد، هیچ زمامداری در تاریخ افغانستان همچون او در ارگ ریاست جمهوری زیر باران گلوله و مرمی قرار نگرفت و زمینه حاکمیت هیچ زمامداری در کشور، چون زمینه حاکمیت وی نامساعد و مملو از تلخی‌ها، دشواری‌ها، توطیه‌ها و موانع نبود.

شخصیت سیاسی شهید استاد ربانی از جنبه‌های مختلف و ابعاد متفاوت ساخته شده بود، در شخصیت و عملکرد او نقطه‌های قوت و ضعف، برانندگی‌ها و برخی کمبودها به چشم می‌خورد. هر چند موصوف در اوضاع خاصی که کشورش مورد هجوم قشون شوروی قرار گرفت و جنگ به سرزمین افغانستان تحمیل گردید، جمعیت اسلامی، عمده‌ترین گروه اسلامی و جهادی را رهبری کرد؛ اما جمعیت اسلامی تحت رهبری وی به مثابه یک حزب سیاسی با داشتن تشکیلات منظم و سازمان یافته تبارز نکرد. علی‌رغم آن، رهبر فقید جمعیت اسلامی افغانستان، در شخصیت و سنجایی حیات سیاسی خود، دارای نقطه‌های قوت و برانندگی‌های ارزشمند بود: تواضع، بردباری، میانه‌روی و اعتدال از برانندگی‌های شخصیت سیاسی او محسوب می‌شدند. او در حالات مختلف با خون‌سردی، دوراندیشی و اعتدال سخن می‌گفت، او سیمای نیکو و ظاهر آرام داشت، خوش‌برخورد، متواضع و مؤدب بود، در پذیرش مردم و مهمان‌نوازی با حوصله‌مندی و سخاوت عمل می‌کرد. در حالی که یک

عالم دینی محسوب می‌شد و با نظریات علمای سنتی جامعه خود هماهنگی نشان می‌داد، از خصوصیات و گرایش‌های مدرن و روشن‌فکرانه اسلامی نیز برخوردار بود. این ویژگی‌ها برای او نسبت به همه رهبران احزاب جهادی مقبولیت و جذابیت بیشتر می‌بخشید.

بسیاری از خبرنگاران، نویسندگان و تحلیلگران خارجی در مورد رهبر جمعیت نظریات مثبت ابراز داشته‌اند:

- «الیوروا» نویسنده و محقق فرانسوی؛ برهان‌الدین ربانی را شخصیت معتدل و نادر در جامعه اسلامی معرفی می‌کند: «برهان‌الدین ربانی در محل تقاطع سه جریان فکری قرار دارد که از ویژگی‌های جمعیت اسلامی است. فرهنگ کلاسیک، اسلام معنوی و اسلام‌میس سیاسی. تلفیق یک چنین تفکری در جهان اسلام نادر است.»^۱

- «ویلهلم دیتل»، نویسنده آلمانی که رهبر جمعیت اسلامی را در دوره جهاد و مقاومت ضد شوروی (۱۹۸۴) دیده‌است، می‌نویسد: «در برخورد با ربانی، نوار قرمزی که نشانه پیوند تمامی مجاهدین افغانستانی است، در نزد وی مشاهده می‌شود. ربانی آرام صحبت می‌کند و تا حد ممکن عصبانی نمی‌شود. حالت متینی دارد. سخنانش پرمغز است.»

- دکتر چنگیز پهلوان محقق و نویسنده ایرانی و استاد دانشگاه، استاد برهان‌الدین ربانی را رهبر شایسته می‌خواند: «استاد ربانی یک انسان وارسته و رهبر شایسته است. در برابر مخالفان خود همواره سیاست مسالمت‌آمیز در پیش گرفته است و هرگز در صدد انتقام‌جویی بر نیامده است.. به نظر من، در تاریخ دوصد ساله افغانستان، هیچ رهبری در این کشور دارای چنین صفات برجسته و بارزی نبوده است، هرگاه رخدادهای اخیر کابل (جنگ‌های دوران مجاهدین) به‌وقوع نمی‌پیوست، ربانی می‌توانست چهره تازه‌ای از اسلام مدرن را به نمایش بگذارد و جذبه‌های نوینی پدید آورد.»*

۱. البته استاد شهید: چنین تقسیمی از اسلام را نمی‌پذیرد. «مرکز».

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ ه.ش. «مرکز».

شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی

یکی از مصلحان جهان و رهبرِ جهاد و مُقاوَمَت در افغانستان

نویسنده: عبدالعلی کوهی، استاد دانشگاه کابل

پروفسور برهان‌الدین ربانی رهبر جهاد و مقاوم افغانستان، دارای شخصیت چندبُعدی بود، شخصیت تیوری پرداز، مرد سنگر و عمل، رهبر مدبر، پیش‌آهنگ نهضت آزادی‌خواهی، استقلال و تمامیت ارضی در کشور بود. استاد از نادره‌های زمان خویش است. همان‌طوری که جهاد را استادانه رهبری کرد، جبهات مقاوم را نیز به‌طور شایسته و بایسته، اشراف و مدیریت کرد. شهادت و مردن در منطق قرآن تباهی نیست؛ بلکه بازگشت به‌سوی یک زندگی ابدی است. به استاد قرآن‌کریم، شهدا بعد از مرگ زنده‌اند، مستشعرند، شادمان‌اند، مرزوق و آگاه‌اند، شهادت نعمتی است که خداوند آن را نصیب بندگان برگزیده خود می‌کند، به گفته شاعر عرب:

غَيْرَ أَنَّ الْفَتَى يُلاقِي الْمَنَائَا

كَالْحَيَاتِ وَلَا يُلاقِي الْهَوَانَا^۱

یعنی جوانمردی، با مرگ ترش‌روی روبه‌رو می‌شود؛ ولی با حقارت روبه‌رو نمی‌شود.

رفتن در راه شهادت و سربازی، در حقیقت پشت‌پازدن به زندگی خفت‌بار و ذلیل است. باید گفت که انسان باهدف، همچون درخت تناوری است که هرچند ریشه در خاک دارد؛ اما همیشه سر به بالا و رو به خورشید دارد. اگر

۱. بخشی از قصیده ابی طیب متنبی است. «مرکز...»

ناموس طبيعت جز اين بود، در اين حكومت‌هاي جَوَريشه، بحران‌پرور و مزدور، انسان‌هاي سست‌بنیاد، معامله‌گر و بی‌هدف، ساير انسان‌ها را به خُلُق و خوی بردگی عادت می‌دادند؛ اما اين مشعل‌هاي تابان است که جلو بردگی، افسارگسيختگی و ذُلّت را می‌گیرد و در برابر استبداد، چون کوه عمل می‌کند و لحظه‌ای از کِنار آن بی تفاوت نمی‌گذرد و باید چهره‌هاي برازنده تاريخ را زنده نگاه داشت؛ تا به باشندگان بيداری و به آیندگان، آگاهی بخشد.

عطا ملک جوينی - که در قرن هفتم هجری، می‌زیست - جامعه آن روزی را چنین به تصویر می‌کشد: «امروز دروغ و ریا را پند و ذکر پندارند. اکنون هر بازاری در لباس گناهکار، امیر، هر مزدوری، صدرنشین، هر نیرنگ‌بازی، وزیر، هر بخت‌برگشته‌ای، دبیر، هر راحت‌طلبی، مستوفی، هر ابلیسی، ناظر دیوان، هر دستاربندی، دانشمند بزرگوار و هر حمالی از برکت شانس گشاده حال گشته است.»^۱

این سخنان، برای جامعه ما امروز مصداق پیدا نموده است، به گفته مولانا:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست^۲

استاد برهان‌الدین ربانی، از میان سیاست‌هاي نیرنگ و فریب، مکر و تزویر - که مجریان آن - می‌خواستند، آزادی، عزّت و سرزمین را حلق‌آویز کنند و آزادگان را شکار هوس‌هاي باداران خود سازند، مشعل آزادی را به دست گرفت و خواست وجدان‌هاي خفته هم‌وطنان خویش را به شور و تپش وا دارد.

پروفسور برهان‌الدین ربانی، مانند چهره‌هاي ممتاز تاریخ - که نظیرش کمتر در جهان دیده می‌شود - عمل کرد. او بود که به همت راستینش نیروی بالفعل مردم را به قوه و انرژی تبدیل نمود. رهبر جهاد و مقاومت توانست افغانستان را از دو اشغال نجات دهد. یک‌بار کشور به وسیله رهبری وی از

۱. تحریر نوین تاریخ جهان‌گشای جوينی، چاپ نخست، تصحیح دکتر منصور ثروت، انتشارات امیر کبیر، سال چاپ: ۱۳۶۲ هـ.ش، ص: ۳۶ و ۳۷. «مرکز».

۲. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دیوان شمس تبریزی (غزلیات)، یک جلدی، غزل ۴۴۱، ص: ۱۵۱. Pdf. «مرکز».

اشغال ارتش سرخ نجات پیدا کرد و در حقیقت وی از قهرمانان «جنگ سرد»^۱ بعد از «جنگ جهانی دوم»^۲ بود و به همت والای وی جنگ سرد به پایان رسید و تشنّج‌های شرق و غرب، بلاک کمونیزم و دنیای سرمایه، نخستین بار پیرامون نظم جهان و خشونت‌های آن، زبان مشترک پیدا کردند.

پس باید بپذیریم که استاد، فاتح جنگ سرد بود و استاد عامل بازگشت به اندیشه‌های دینی، اسلامی و خودی در سرزمین خویش است. بعد از پیروزی جهاد، استاد جبهات مُقاومت را که مشکل‌تر از جبهات جهاد و ارتش کمونیزم بود، به خوبی رهبری کرد و افغانستان آزادی و استقلال خود را باز یافت. زیرا این بار دشمن از کسوت دین و آیین، داخل نبرد گردید و دین‌ستیزان دیروز یک‌شبه چهره خود را در کسوت دین آرایش دادند و وارد معرکه شدند. تعدادی از دوستان دیروز او، وی را رها کردند و بر او پشت نمودند و بر معامله و تزویر روی آوردند. استاد به کمک عناصر ملی و جبهه مُقاومت - که مشکل از اقوام مختلف افغانستان بود - از حصار حاکمیت، مشروعیت، آزادی و استقلال دفاع کرد. انگیزه پروفیسور برهان‌الدین ربانی، حرص جاه و مال نبود، تاریخ نه‌چندان دور افغانستان، نشان می‌دهد که برادر در برابر برادر و پدر قیام کردند و یکدیگر را کور و کر کردند و در همین ارگ جمهوری، شاگرد وفادار، استاد خود را به بدترین شیوه ناجوانمردانه کيفر نمود؛ اما استاد ربانی به توصیه دوستان نزدیک و فضای موجود داخلی و خارجی، به‌صورت متمدنانه از قدرت کنار رفت، تعداد از انسان‌های زرپرست که بر سنگدان قدرت چکُش می‌کوبیدند، به جمع‌آوری

۱. جنگ سرد؛ عبارت است از حالت کشاکش سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک و مسابقه جنگ‌افزاری میان دو یا چند کشور همراه با جنگ روانی و تبلیغاتی، بدون آنکه کاربرد جنگ‌افزارهای گرم در میان باشد. نگاه: دانشنامه سیاسی، از داریوش آشوری، ص: ۱۱۸. «مرکز..»

۲. جنگ جهانی دوم؛ بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵م، به‌وقوع پیوسته بود. این جنگ بسیاری از کشورهای جهان را درگیر کرد؛ تا جایی‌که دو دسته از کشورهای مختلف به‌نام‌های متحدین و متفقین به‌وجود آمد. این گسترده‌ترین جنگ جهان است که در آن بیش از ۱۰۰ میلیون نفر جنگیدند. در طول این جنگ؛ کشورهای مختلف تمام توان اقتصادی و علمی خود را بر محور ساخت تسلیحات جنگی متمرکز کردند. این جنگ همچنین باعث کشتارهای جمعی و حمله گسترده هوایی به شهرهای آلمان و بمباران هسته‌ای «هیروشیما» و «ناگازاکی» شد. در طول جنگ جهانی دوم بیش از ۷۰ میلیون نفر کشته شدند که این آمار خونین‌ترین درگیری انسان در طول تاریخ بشریت است. نگاه: فرهنگ سیاسی آرش، ص: ۲۳۵ - ۲۳۷. «مرکز..»

پول و ثروت پرداختند و به گنج‌های بادآورده، چنان دست تپاول دراز کردند که امروز نمی‌توانند حتی به محاسبه این دارایی‌های بادآورده خود برسند. از کوخ به کاخ رسیدند، سرمایه‌اندوزی کردند، فخر فروختند و جهاد و مُقاومت را به چنین اشیای مادی و پیش‌پا افتاده فروختند.

برخی عناصر تکنوکرات و چهره‌های جهادی، هر دو از این خوان یغما سود بردند و توده‌های میلیونی مردم، خانواده‌های شهدا و انسان‌های بی‌پناه به باد فراموشی سپرده شد. حاکمیت، بعد از ۲۰۰۱ م، در افغانستان، طوری که دیده می‌شود، از بدنه متضاد تشکیل یافت و این بدنه‌ها در یک چیز، با هم توافق کردند و آن اشتراک در گنج‌های بادآورده و تقسیم نعمات مادی، قدرت، پول و سرمایه بود. این حاکمیت، ظرف این سال‌ها، هیچ‌گاهی در فکر دولت‌سازی، حکومت مدرن و مشروعیت نظام سیاسی وارد نگردید. پدر، پسر، خسبره و یازنه، در این هرم‌های قدرت، به صورت وزیر و مشاور در این حاکمیت برای خود پست‌های دولتی را به دست آوردند. کشورها و گروه‌هایی که در کمین نشسته بودند، از این وضعیت پیش‌آمده استفاده کردند؛ انرژی ذخیره کردند؛ بهانه تراشیدند؛ شعار دین و بیگانه‌ستیزی را بلند کردند و بار دیگر افغانستان صحنه خشونت‌بار گردید.

امروز در کشور، این خطر وجود دارد که هر لحظه این اژدهای خفته، انسان‌های زیادی را ببلعد و مشکل افغانستان هر روز نسبت به روز دیگر پیچیده‌تر می‌شود.

در چنین اوضاع و احوال، خاطره و یاد شهدا می‌تواند انگیزه‌ای گردد، برای بسیج مردم در راه بازگشت به صلح و آشتی ملی. امروز اشخاصی که خود را وارثان جهادگران و سنگرداران دیروز وانمود می‌کنند، دیگر به زندگی پیشرفته عادت کرده‌اند، آنان می‌خواهند زندگی بدون دغدغه داشته باشند و یک چنین اوضاع سیاسی، آینده افغانستان را به سوی آینده نامعلوم سوق داده است. وقتی بیت‌المقدس از سوی مسلمانان در زمان حضرت عمر فاروق ~ فتح گردید، قاید جهاد، عمر را به بیت‌المقدس دعوت کرد؛ تا با اشراف این سرزمین

دیدار کند و مسجد مسلمانان را افتتاح کند. قاید مسلمانان در بیت المقدس از عمر ~ خواست، تا مثل اشراف این دیار، لباس ابریشمین بر تن کند، عمر ~ از شنیدن این سخنان به گریه افتاد و گفت: «وجود من به لباس های خشن عادت کرده است و این تن را به لباس ابریشمین عادت مده.»

امروز برخی رهبران دیروز، دیگر به زندگی مدرن و پیشرفته و زندگی پرتجمل و سرمایه عادت کرده اند و مشکل است آنان دیگر به زندگی دوران جهاد و مقاومت باز گردند، اینان همین قدر خواهند توانست به حساب داشته های خود برسند و بس.

به همین اساس آینده افغانستان یک مقدار مغشوش و نامشخص به نظر می رسد و هر نوع احتمال در این سرزمین وجود دارد که نمی توان پیرامون آن به تفصیل صحبت کرد؛ اما استاد ربانی روی این دشواری ها و تحلیل هایی که از جامعه افغانستان داشت، تمام زندگی خود را ظرف سال های اخیر، وقف گفت و گو و بازگشت به صلح و تفاهم در کشور کرد. این داعیه برحق و صلح خواهی وی بود که دشمنان در کمین نشسته را بیدار کرد؛ تا این صدای رسا را خاموش کرد و این صدا به گفته سعدی به نام نکویی تبدیل گردید:

سعدیا! مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکویی نبرند.^۱

بدون شک فعالیت های اصلاح طلبی استاد، در سال های پسین، یک نوع تهور را نشان می دهد و این رستاخیزی را که استاد برپا کرده بود، بدون شک استاد، در مرکز ماجرا قرار گرفت و با صلح و زندگی مدنی، عشق می ورزید و این عشق ورزی وی به قول حافظ، وی را جاویدانه ساخت:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

بدون شک استاد به زندگی جاویدانه پیوست و این زندگی برایش به قول

شاعر، پایندگی نصیب کرد:

۱. سعدی، بیت آخر از غزل ۲۰. «مرکز...»

آزمودم مرگ من در زندگی است
 چون رهم زين زندگی پايه‌نگی است
 اقتلونی اقتلونی يا ثقات
 إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ^۱ *

۱. مثنوی معنوی، دفتر سَوّم، «مرکز..»

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۱ هـ.ش. «مرکز..»

۲۴

پروفسور شهید استاد ربانی؛
صدای آزادی دیروز، امروز و فردای افغانستان
نویسنده: پوهنوال عبدالعلی کوهی

حرکت و جنبش‌های اسلامی در افغانستان، در کُل به هدف سرنگونی نظام‌های استبدادی و پایان دادن به سلطه قدرت‌های خارجی از این کشور بوده است. ریشه مُبارزه در افغانستان داستان دراز دارد. این مُبارزه عمدتاً به خاطر استقلال از اشغال بیگانگان صورت گرفته است. تسلط استعمارگران اروپایی به کشورهای اسلامی - که چند قرن به درازا کشید - دو نوع واکنش را در جوامع اسلامی به بار آورد: یکی واکنش ملی‌گرایانه و دیگری واکنش دین‌گرایانه.

در واکنش نخستین؛ همه روشنفکران تحصیل کرده سهم داشتند و عَلم مخالفت خود را در برابر استعمارگران بلند کردند؛ اما واکنش دُوم؛ ریشه در تمدن و فرهنگ جوامع اسلامی داشت، که مایه‌های اصلی آن، آموزه‌های دینی بوده است.

واکنش دین‌گرایانه، به صورت جدی به وسیله سید جمال‌الدین افغانی (۱۸۳۸ - ۱۸۹۷م) در شرق اسلامی آغاز گردید و جرقه‌های فکری آن پس از وی در مصر و شبه قاره هند برگشت و به جریان‌های فکری، اجتماعی و سیاسی فعال در کشورهای اسلامی، مثل: ایران و کشورهای عرب اسلامی تبدیل گردید.

جنبش اصلاح طلبانه هند بر ضد استعمارگران، مانند، جنبش اصلاح‌گرایی عبدالحق دهلوی و شاه ولی‌الله در قرن ۱۷ و ۱۸ و همچنین جریان روشنفکری و طبیعت‌گرایی سید احمد خان در قرن ۱۹ و احیای فکر دینی اقبال و نوگرایی مودودی را در قرن ۲۰ می‌توان نام برد.

همان‌گونه که برخی از جنبش‌ها به نحوی از افکار سید جمال‌الدین افغانی

در کشورهای اسلامی متأثر بوده‌است، شخصیت تأثیرگذار دیگری که از داخل افغانستان برخاسته و در حرکت‌های اسلامی در داخل و خارج کشور تأثیرگذار بوده‌است، شخصیت بزرگ جهاد و مُقاومت استاد برهان‌الدین ربانی است، که جهاد و مُقاومت را در افغانستان در دوران جنگ سرد رهبری کرد و افغانستان را از اشغال بیگانگان نجات داد.

استاد ربانی؛ نقطه وصل میان جوانان و اهل فکر و اندیشه بود. وی مبارزات فکری خود را از دانشگاه آغار کرد و تعدادی از دانشجویان را به دور خود جمع کرد و بعد از تولید فکر و اندیشه، جوانان را از خطراتی که به دور آنان تنیده شده بود، آگاه ساخت.

امروز استاد ربانی شهید در قطار متفکران بزرگ اسلامی؛ چون: سید جمال‌الدین افغانی، آیت‌الله خمینی، ابوالاعلا مودودی، سید قطب، حسن ترابی، اربکان، غنوشی و دیگران ایستاده‌است.

استاد ربانی نیروی بالقوه مردم و جوانان را به یک ماده سیال تبدیل کرد. اگر یک چنین حرکتی انجام نمی‌گرفت، نوعی از خودبیگانگی و بی‌هویتی در افغانستان مسلط می‌گردید. جنبشی را که استاد ربانی رهبری می‌کرد، بر پایه دانش جدید سیاسی (تقوی و خدامحوری) بنا یافته بود. این جنبش هرگز تحت تأثیر و افکار استعمار قرار نگرفت و با زر و زور و فتنه، سر سازش نداشت.

این حرکت از آگاهی‌دهی آغاز یافت و به انرژی مادی تبدیل گردید که همان پیروزی انقلاب اسلامی به دست توانای این شخصیت سیاسی قرن ۲۰ کشور است.

در ۲۶ اپریل ۱۹۷۸م، افغانستان در نتیجه یک کودتای نظامی به دست تاریک‌اندیشان سقوط کرد، که در نهایت منجر به اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۷۹م، گردید. در چنین شرایط، در همسایگی افغانستان انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در فبروری ۱۹۷۹م، به پیروزی رسید، که مستحکم‌ترین پایگاه امریکا در خاورمیانه - پس از اسرائیل - را متلاشی ساخت. وقوع این دو حادثه بزرگ در منطقه توازن قوا در دوران جنگ سرد را به

سود اتحاد شوروی در جنوب آسیا برهم زد.

استاد ربانی، بعد از تشکّل شاخه‌های نظامی در داخل افغانستان به مُبارزه مسلّحانه بر ضد اشغالگران و مزدوران آن آغاز کرد و سرانجام این مُبارزه به رهبری وی به قوام نشست و قوّت‌های تادندان مسلّح اتحاد شوروی به شکست مواجه گردید؛ تا اینکه افغانستان را با سرافکندگی ترک کردند.

تعدادی از محققان گفته‌اند که نقش نظامی جهادگران افغانستان در بیداری کشورها بالاتر از ایران و سایر کشورها بوده است. قبل از همه، نهضت مُقاومت افغانستانی‌ها تمام گروه‌های اسلامی در داخل پاکستان را تحت تأثیر خویش قرار داده بود.

حافظ سعید؛ رهبر گروه لشکر طیبه در آن روزها در باره تأثیر جهاد افغانستان، بالای سایر نهضت‌های اسلامی کشورها گفته بود: «واقعیت این است که در هر نقطه‌ای از جهان که جهاد ادامه دارد، از ثمره جهاد افغانستان است و من این را مهم‌ترین موفقیت جهاد افغانستان می دانم.»^۱

تیوری انقلاب مسلّحانه از دستاوردهای جهاد مردم افغانستان است که دیگران نیز از آن پیروی کردند. تعدادی بر این باورند که حرکت‌های مسلّحانه اسلامی در آسیای میانه و کشورهای عربی غالباً متأثر از جهاد افغانستان است. استاد ربانی با شناختی که از جنبش‌های اسلامی دنیای عرب و کشورهای خاورمیانه داشت، جهاد و مُقاومت را به درستی رهبری کرد.

سید جمال‌الدین افغانی برای مردم آگاهی داد؛ ولی نتوانست ساختارهای کشورهای اسلامی را تغییر دهد؛ امّا برخلاف، استاد شهید مُبارزه‌اش به ثمر نشست و یکبار افغانستان را از اشغال اتحاد شوروی و بار دیگر از تروریزم جهانی نجات داد. استاد ربانی آسیب‌شناسی قدرت را به خوبی می‌دانست و از نظر وی بزرگ‌ترین آسیب‌شناسی، نبود یک بستر سالم ملی و کم‌رنگ بودن نهادهای پر قدرت اسلامی در کشور بوده است.

۱. جنبش اسلامی پاکستان: بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی، از محمّد اکرم عارفی، ۱۳۸۲، ص ۹۰. «نویسنده»

از نظر استاد، مُبارزه فکری و فرهنگی، منهای مُبارزه سیاسی است. استاد باور داشت که با گسترش فعالیت‌های فکری و طرح برنامه‌های درازمدت آموزشی و تربیتی می‌توان تحوّل را در ارزش‌های جامعه به‌وجود آورد و باور اکثریت جامعه را در جهت تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی به خود معطوف داشت، بعد از شهادت استاد دیده می‌شود که یک‌نوع ضعف ساختاری در میان اسلام‌گرایان کشور به‌وجود آمده است و امروز هیچ‌نوع تیوری پردازی نمی‌تواند بدون بستر سالم سیاسی و فرهنگی این کشتی شکسته را به ساحل نجات برساند و بدون اصلاح ساختارهای فرقه‌ای نمی‌توان تغییری در سرنوشت جنبش اسلامی در کشور به‌وجود آورد. وقتی آن فرا رسیده است که جنبش‌های اسلامی در افغانستان، با اتکا بر مشترکات فکری به‌صورت یک حزب قدرتمند اسلامی درآید و اندیشه تحقق نظام اسلامی در سرلوحه کار آنان قرار گیرد و مؤلفه‌های عام دینی و ملی را جایگزین مؤلفه‌های قومی و فرقه‌ای سازند و با استفاده از مفاهیم عام اسلامی و منطق اسلامی، تصویر جدیدی از شیوه و عملکرد خود ارایه دهند و این کار می‌تواند جنبش اسلامی را در برابر جریان‌های لیبرال و دنیاگرایان و گروه‌هایی که با آدرس جدید، داخل معرکه گردیده‌اند، به پیروزی برساند و بر آنان فایق گردند.

بهترین راه پیروزی، برای احزاب جهادی و اسلامی، همان همکاری‌های استراتژیک در چهارچوب منافع اسلامی و ملی است که استاد شهید در حیاتش بدان پایبند بود و در این راستا جان خود را از دست داد. او در همایش اسلامی تهران به بسیاری از آسیب‌شناسی در کشورهای اسلامی اشاره کرد و به سران کشورهای اسلامی هشدار داد که خطر در راه است و در صورتی که به ساختارهای خود تجدید نظر نکنند، حوادث پیش آمده، آنان را خواهد بلعید. در اوضاعی که همه ساختارهای قدرت در افغانستان در حال فروپاشی است و هیچ حزب، ساختار و نیروی پر قدرتی که بتواند کشور را از مهلکه نجات دهد، در این سرزمین وجود ندارد، فقط این اتحاد استراتژیک نیروهای اسلامی است که در اوضاع موجود کارساز خواهد بود. یگانه راه نجات از این معضل پیش آمده

در کشور، ایجاد اصلاحات ساختاری و سازماني در پرتو خردگرایی دینی و همکاری‌های همگانی فعال و تأثیرگذار در میان احزاب اسلامی، نیروهای ملی، ارتش و پولیس ملی خواهد بود.

هرنوع سهل‌انگاری در این راستا و شعاردادن، اتلاف وقت خواهد بود. زیرا زمان شعار دیگر گذشته‌است. امروز مُبارزهٔ استاد ربانی به‌مثابهٔ یک مکتب فکری می‌تواند در این مُبارزهٔ سرنوشت‌ساز الگو قرار گیرد. در غیر آن کشور در یک بحران عمیق سیاسی فرو خواهد رفت، که احتمال هرنوع پراگندگی، دور از تصوّر نخواهد بود.

چهارمین سالگشتِ شهادت استاد ربانی به‌مثابهٔ یک تجربهٔ مثمر جهاد و مُقاومت، در برابر زورگویان و تیره‌اندیشان خواهد بود. جهاد، مُبارزه و مُقاومت استاد ربانی یک ذخیرهٔ بزرگی برای نسل جوان کشور و مبارزان راه حق خواهد بود که در بایگانی تاریخ کشور ما به‌صورت جاویدانی وجود خواهد داشت. روح استاد شاد، شیوهٔ مُبارزه‌اش مستدام و راهش پر رهرو باد. به پایان آمد این دفتر حکایت همچنین باقی‌است.*

۲۵

پروفیسور برهان الدین ربانی؛
فرزانہ مرد نیک اندیش و تاریخ ساز
نویسنده: ضیاء الحق مہرنوش

تاریخ، پل گفتمانی است میان نسل‌های زیر خاک‌شده و آنانی که برای فردا پا به هستی می‌گذارند. تاریخ، گفتار، کردار و رفتار هیچ دژنشین تاریک‌اندیش و نژادپرستی را پنهان نمی‌کند؛ بل آن را با جمال و کمال پرورش داده به آینده انتقال می‌هد. همین‌گونه، فرانگری گروه‌های روشن‌اندیش و تاریخ‌ساز و آینده‌نگر را نیز با خود برای نسل‌های پسین، به ارمغان می‌آورد. تاریخ - این نگارگر رویدادها - بدون اینکه ترس و هراس و دلهره‌ای در دل داشته باشد و از فروافتادن در آتش خصم شخصی یا گروهی و یا قومی بترسد، از کارکردهای ضد بشری ضحاک‌های ماردوش و اندیشه‌های ناانسانی برتریت‌خواهان دژخیم گرفته، تا قیام انسان‌دوستانه کاوه‌ها و جان‌فشانی‌های بومسلم‌ها و بردارشدن حسنگ‌ها و سربه‌سنگر گذاشتن‌های گروه‌های نیک‌آیین، فرهنگ‌دوست، ملت‌ساز و میهن‌دوست، همه را در بطن خود می‌پرورد؛ تا آیندگان نیز بدانند که «که‌ها»، «چه‌ها» کرده‌اند. با تاریخ است که انسان‌های امروزی، با گذشته‌های خود آشنا می‌شوند؛ نیک‌کرداران را پذیرفته و راهش را ادامه می‌دهند و بر اهریمنان و دهراندیشان لعنت می‌فرستند.

در حقیقت، تاریخ؛ کوله‌بار رویدادها و رخدادهای گذشته را، به آینده انتقال می‌دهد، از همین جاست که برای انسان‌ها، در پهلوی هویت‌های دینی - فرهنگی، هویت تاریخی نیز می‌تراشند.

تاریخ‌سازترین انسانان، آنانی‌اند که در برابر هرگونه فشار یا جبر تاریخی، درفش استقلال‌خواهی و آزادی‌بلند کرده و تاریخ را آن‌گونه که هست، نه؛ بل آن‌گونه که خود می‌خواهند، می‌سازند.

یکی از چهره‌های تاریخ‌ساز و تأثیرگذار تاریخ پسرین افغانستان، شهید صلح، پروفیسور برهان‌الدین ربانی است. این روح معرفت‌شناس و تسخیرناپذیر که در قله‌های لاهوتی و متعالی گردش می‌کرد، «علم و هنر و صنعت و نیرو و نظام» را در آزادی وطن می‌جست.

قرار روایت‌ها و گزارش‌های تاریخی، درست در زمانی که میهن در آتش تبارباوری گروهی و نژادپرستی که در یک چیدمان خودمانی و سازمان‌دهی‌شده از طرف داود خان، این نژادباور افراطی مشرب می‌سوخت؛ کتله کوچکی از دانشجویان و استادان رشته اسلام‌شناسی - دانشکده شرعیات دانشگاه کابل - که آرمان‌گرایی کیشی - دینی داشتند، گامی گذاشتند و فعالیت خود را زیر نام «نَهضت اسلامی» به رهبری استاد غلام محمد نیازی آغاز کردند. دیری نپایید که استاد نیازی از رهبری نهضت اسلامی کناره‌گیری کرد و در عوض استاد جوانی را که سرآمد استادان، خامه‌به‌دستان، مبارزان و از فعالان همان نهضت بود، به‌حیث رهبر نهضت پیشنهاد کرد، که به‌توافق همه، به‌عنوان «امیر» پذیرفته شد. هم‌زمان با دگرش (تغییر) رهبری نهضت، نام نهضت نیز به «جمعیت اسلامی افغانستان» تغییر خورد. (۱۳۵۲ خورشیدی).

این رویکرد تاریخی، سرآغاز زندگی سیاسی - اجتماعی استاد جوانی است که با پیمودن فراز و فرودها و دشواری‌ها و تلاش‌های شبانه‌روز و خستگی‌ناپذیر، این مکتب را پیروز میدان نبرد می‌سازد. ارچند، حکومت وقت خیلی زود آگاه شد و این گروه را متواری و پراکنده کرد؛ ولی چون عزم متین و ایمان راسخ داشتند، به‌مبارزه خود ادامه دادند. استاد جوانی که چندی پیش با مدرک کارشناسی ارشد در «فلسفه و عقیده اسلامی» از دانشگاه الأزهر مصر برگشته بود و در پهلوی مسلک مقدس و متعالی آموزگاری در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل؛ افتخار عضویت گروه پژوهشی - علمی دانشگاه کابل را نیز داشت. استاد ربانی که از مخالفان گوه‌رین حکومت استوار بر نگرش‌های پوچ و بیهوده درباری آمیخته با فکر و ذکر اسلام‌ستیزی بود، هم‌زمان با کودتای داودخان، میهن خویش را ترک کرد و با گروهی از یاران راستین و مبارز خود؛

آهنگ دیار غربت (پاکستان) کرد.

این دانش آموختهٔ مکتب بوحنیفه و غزالی که با زندگی سیاسی امام شهید حسن البنا و سید قطب شهید آشنایی کامل داشت و بخشی از تفسیر «فی ظلال القرآن» را به پارسی دری، به نام «در سایه‌های قرآن»^۱ برگردان کرده و با «نشانه‌های راه»^۲ و «عدالت اجتماعی در اسلام»^۳ سید قطب شهید، هم‌نشینی تام و تمام داشت، بر این باور رسیده بود که جز «نظامی سیاسی اسلام» که آبشخور آن «کلام» خداوند^۱ و «احادیث» پیامبر^۲ است و بر «توازن»، «برابری» و «برادری» تأکید می‌کند، هیچ نظام دیگری توان پیاده کردن عدالت اجتماعی و گرد کردن اقوام افغانستان، دور یک سفره را ندارد.

از همین رو، شب و روز رزمید؛ تا دروازهٔ بستهٔ استبداد و برتریت‌خواهی را که استوار بر تزویرگرایی و ترغیب‌بافی سنتی درباری بود و سال‌ها می‌شد که بر مردم بیچاره ستم روا می‌داشت، گشود.

استاد ربانی، در جریان مبارزه‌های ضد استبدادی و روشن‌گرایانه‌اش که آن را از پیشاور پاکستان رهبری می‌کرد، با نگارش مقاله‌های گونه‌گون، برای جهانیان - شرق و غرب - فهماند که روح آزادی‌خواهی‌اش تسلیم هیچ‌گروه و یا نظامی نخواهد شد، جز نظام سیاسی اسلام که استوار بر شالودهٔ اندیشهٔ مکتب توحید و یکتاپرستی است.

۱. معرفی تفسیر فی ظلال القرآن در بالا گذشت. «مرکز..»

۲. نشانه‌های راه؛ ترجمهٔ عربی «معالم فی الطريق» علامه استاد سید قطب شهید است که چهار فصل نخست آن از تفسیر فی ظلال قرآن استخراج شده‌اند و هشت فصل دیگر آن در مقاطع زمانی مختلف نوشته شده‌اند و در نتیجه مطالعات و تأملات پی‌درپی در برنامه الهی تجسم یافته در قرآن کریم به درون نگارنده، الهام گشته‌اند؛ اما همهٔ آن‌ها به‌خاطر نشانه‌بودن‌شان بر سر راه قابل جمع می‌باشند و اصولاً نشانه‌ها در همه راه‌ها همین وضع را دراند و این‌ها در کل، به مثابهٔ نخستین مجموعه از این نشانه‌راه‌هاست، که این کتاب ارزشمند توسط مترجم صاحب‌نام، محمود محمودی به فارسی برگردان شده‌است و ده‌ها بار بازچاپ شده‌است و گفتنی است که این کتاب به زبان‌های دیگری هم برگردان و چاپ شده‌است. «مرکز..»

۳. عدالت اجتماعی در اسلام؛ مباحثی در زمینه‌های: جامعه، اقتصاد، سیاست و حکومت، اثر گران سنگی از مفسر بزرگ قرآن کریم، علامه استاد سید قطب شهید است که توسط سید هادی خسروشاهی و محمدعلی گرامی، به فارسی برگردان شده‌است و ده‌ها بار بازچاپ شده‌است و گفتنی است که این کتاب به زبان‌های دیگری هم برگردان شده‌است. «مرکز..»

جسوریت، فعّالی، اندیشمندبودن، نیک‌سرشتی، پاک‌نَفسی، پرهیزگاری و باورداشتن به ارزش‌های آیینی - که یک‌قد و گردن او را از یارانش بلند کرده بود - یاران روزگار کودکی‌اش بودند.

او درس را از آموزش‌خانه‌های بومی آغاز کرده بود و با گام‌گذاشتن به دبستان متوسطه فیض‌آباد، با رویکردهای مدیریتی و رهبری نیز آشنا شده، چگونه مبارز بودن و چگونه مُبارزه کردن را نیک آموخته بود. استاد ربانی، پس از هجده سال مُبارزه و رهبری، جهاد سراسری مردم در برابر گروه‌های افراطی‌باور درون میهنی و ایستادگی در برابر غول دنیا که از یک‌سو، دهل یگه‌تازی می‌نواخت و از سوی دیگر؛ مجهز به آخرین جنگ‌افزارهای رزمی بود، به آب پیروزی طهارت کرد و در بزرگ‌ترین گفتمان دینی - اسلامی که در نظام سیاسی اسلام، «شورای اهل حل و عقد» نامیده می‌شود، به‌عنوان رئیس دولت برگزیده شد؛ اما، دیری نگذشت که کشورهای منطقه و جهان، به‌ویژه پاکستان که منافع خود را از جانب حکومت استاد ربانی در خطر می‌دید، پای گروه تندرو افراطی‌ای را به‌نام «طالب» به‌میدان کشید، که در برابر حکومت مجاهدین ایستاد شدند. استاد ربانی، در این دوره که در تاریخ، به‌نام دوره «مُقَاوَمَت» یاد می‌شود، رهبری این دوره را نیز بر عهده داشت، فرمانده نظامی این دوره، مانند دوره جهاد، قهرمان مِلّی میهن، شهید احمدشاه مسعود بود، که پیش از پیروزی، جام بلورین شهادت را نوشید و جاویدانه شد.

استاد ربانی، این رهبر فرزانه و این خردمند متواضع‌نگر، پس از فروپاشی نظام طالبان و ایجاد دولت جدید، حکومت را با فروتنی تمام، به رئیس‌جمهور کرزی تسلیم کرد. این رهبر خردمند، در دوره پانزدهم مجلس نمایندگان، به نمایندگی از مردم بدخشان، به مجلس نمایندگان راه پیدا کرد و این دوره را نیز به موفقیت تمام به‌پایان رسانید.

استاد شهید، پس از اتمام دوره نمایندگی، از جانب حکومت و مردم، به‌عنوان رئیس شورای عالی صلح برگزیده شد و بالاخره، در همین دوره مُبارزه و آشتی‌خواهی‌اش بود که طی یک حمله انتحاری سازمان‌دهی شده از طرف

گروه‌های تمامیت‌خواه درونی و استخبارات بیرونی، جام قدسی شهادت را سر کشید.

روح شاد و یادت گرامی باد، ای فرخنده‌مرد تاریخ و میهن.*

صلح؛ آرزوی استاد شهید
نویسنده: سید احسان الدین طاهری

اسلام دين سلم و صفاست و خود نام اسلام از ریشه زبانی (س. ل. م) مشتق است. دو واژه «صلح» و «سلم» به کرات در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته که معنی عمیق داشته و از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

سلم در لغت به معنای دوری از آفات و بیماری‌های ظاهری و باطنی است. در قرآن مجید آمده است: «ابراهیم از جانب خداوند^۱» با قلب پاک و سالم از شرک برای دعوت مردم آمده است. این به معنای آن است که در قرآن کریم واژه سلم با صلح و مسالمت مترادف است.^۱ در جای دیگر پروردگار عالمیان در کلام آسمانی چنین هدایت کرده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در سلم و صفا داخل شوید.»^۲

این آیات کلام پاک نمایان می‌سازد که «سلم» به معنای سازش عادلانه و همزیستی بوده و اسلام انقیاد و تسلیم به اوامر حق تعالی را نمایان می‌سازد. این مبنای اندیشه و رفتار یک مسلمان است.

واژه صلح در لغت به معنای مسالمت، سازش و از بین بردن نفرت میان مردم را گویند و کلمات صلاح و صالح به معنای مطابق با عدل، اتفاق، شایسته و دور از هرگونه فساد می‌باشد. خداوند^۱ در قرآن کریم می‌فرماید: «به خداوند تقوی نموده و صلح میان خویش برقرار کنید.»^۳

صلح، مَحَبَّتِ الهی و بستر تمدن‌هاست. این مقوله مهم بدون رعایت

۱. البته بحث وجود ترادف در قرآن کریم یک امر قطعی و تسلیم شده نیست؛ یعنی امری است اختلافی و قابل بحث. «مرکز...»

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ بقره / ۲۰۸. «مرکز...»

۳. ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ انفال / ۱. «مرکز...»

عدالت اجتماعی در یک جامعه میسر نخواهد شد. ما زمانی به صلح سراسری، پایدار و تمدن‌مبنی بر ارزش‌های انسانی در افغانستان دست خواهیم یافت که مناسبت‌ها و بافت‌های اجتماعی با تار و پود عدالت گره خورده باشد.

به عبارت دیگر، صلح تنها نبود جنگ نیست؛ صلح واقعیت‌مبنی بر خیرخواهی، پرهیزگاری، اعتماد، عدالت، گذشت و مقاومت در برابر غریزه‌های جنگ‌طلبی است که در هر زمان و مکان، عشق و اشتیاق به آن در قلب همه بشریت وجود دارد. همچنان در قاموس سیاست‌های کهنه و تحجرگرایانه زمامداران کم‌ترین نشانی از آن نیافته‌اند.

بنابراین، صلح و عدالت دو مقوله‌ای‌اند که در روابط اجتماعی و ایجاد جامعه سالم و مرفه نمی‌توانند از همدیگر جدا باشند.

عدالت، انتقام نیست؛ بلکه تصمیم‌گیری برای یافتن راه‌حل مناسب به‌سوی صلح‌آوری است. بعد از گذشت سه دهه جنگ و حاکمیت نظام‌های غیر مردمی، اکنون در مرحله گذار از جامعه غیرعادلانه به‌سوی جامعه مدنی و تا حدودی مناسب قرار داریم.

ما اکنون در آغاز راه هستیم و هنوز بسیاری از مشکلات جامعه ما ناهل شده باقی‌است؛ اما جای سپاس است که توانسته‌ایم با کمک جامعه جهانی، دارای نظامی شویم که دستاوردهای دهه گذشته نمایانگر آن است و این همه در طول تاریخ کشور بی‌سابقه تلقی گردیده‌است. ما باید این دستاوردها را درست نگاه داشته و در توسعه آن زیرکانه کوشش کنیم؛ زیرا، برای رسیدن به آن‌ها مردم افغانستان قربانی‌های فراوانی را متقبل شده‌اند.

آخرین قربانی و مهم‌ترین حادثه، شهادت پروفیسور برهان‌الدین ربانی رهبر انقلاب اسلامی افغانستان است که ضایعه بسیار بزرگی بوده و این جبران‌ناپذیر است. شهید صلح‌آور و استاد صلح‌خواه که در تاریخ افغانستان تکرار مثیش کسی نبوده، رهبر خردمند، دورنگر، مصمم بر آرای مردم، انعطاف‌پذیر و سیاست‌مدار نرم‌گو بود. موصوف رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، بزرگ‌ترین تشکل سیاسی کشور را نیز در حساس‌ترین شرایط سیاسی، نظامی، اجتماعی

و اقتصادی به دوش داشت. موصوف این رهبری را در بسا حالات و خیم تاریخی نیز در بیش از چهل سال گذشته، در دست داشت که تصامیم را خیلی خونسردانه اتخاذ می کردند.

استاد، جمعیت را از توفانی ترین اوضاعی که، بسیاری از احزاب و گروه های دیگر را در خود غرق ساخته بود با کم ترین خسارت بیرون آورده و نامش را در سطح کشور، منطقه و جهان من حیث بزرگ ترین رهبر مردمی، صلح دوست و صلح آور با رنگ های زرین در تاریخ معاصر جهان حک کرد.

پروفسور ربانی شهید، بدون تردید از شخصیت های ماندنی، تأثیرگذار و مبارز تاریخ ملت ما و جهان به شمار می رود. با وجود تبلیغات منفی دشمنان ملت مان و نیز بهانه گیری های بعضی از منفی گرایان، رهبر شهید توانست چه در زمان جهاد و چه در زمان روند برقراری صلح و ثبات در کشور، تا حد توان یک رهبر کارآزموده و دانشمند باشد، آرزوها، نیازها و خواست های ملت مان را برآورده سازد.

استاد ربانی، نیز برای تحقق آن ها اقدامات عملی را نیز انجام می داد. در زمان سلطه قشون سرخ شوروی سابق در افغانستان، استاد تا زمان آوردن شکست بر قشون سرخ، همچون دیگر مجاهدان راه آزادی، انعطاف ناپذیر قَد علم کرده و مُبارزه گرم را یگانه راه نجات و آزادی کشور از چنگال استعمار می دانست.

استاد ربانی، با وصف آنکه رهبر انقلابیون بودند، مثل یک مجاهد در صفوف جهاد، با دیگر مجاهدین می رزمیدند. زمانی که نیروهای استعمارگر آن زمان را از افغانستان اخراج کردند. استاد یگانه رهبری بود که برای مذاکرات با دشمنان صلح، با پیشانی باز صدایش را بالا کرد، تا از خون ریزی های مردم بیچاره جلوگیری به عمل آورد. اولین انتقال قدرت برای اولین بار در تاریخ کشور با سلاح نه؛ بلکه با قلم صورت گرفت و از ابتکارات جناب استاد شهید بود. رهبر شهید، از جمله کسانی بود که معتقد به انتقام گیری از مخالفانش نبود و با طالبان که با شعارهای فریبنده صلح و آرامش قَد علم کردند، در ابتدا راه

تفاهم را در پیش گرفت؛ اما پس از شناخت چهره واقعی آن‌ها، مُبارزه گرم را در مقابل‌شان اختیار کرد. بر یهودگی جنگ نیز تأکید داشت؛ مگر آزادمنشی و آزادگی راهش بود.

استاد شهید، ایستادگی در برابر حضور جامعه بین‌المللی در افغانستان را تا زمانی که کشور به پای خود بایستند، نابجا می‌دانست؛ اما از انتقادهای سریع اعمال خلاف ارزش‌های مردمی نیز ابا نداشت و از ارزش‌ها به جدّیت تام دفاع می‌کرد.

همین روحیه صلح‌خواهانه استاد بود که ریاست شورای عالی صلح رانیز پذیرفت، تارهبری صلح‌خواهانه‌اش را برای جهانیان ثابت سازد. با وجود تبلیغات شدید دشمن و طعنه‌های بعضی از رهروانش، ایشان گام‌های علمی در این راستا نیز برداشتند.

همچنان شهید صلح از انتقاد اعمال ضد اسلامی و میهنی دشمنان افغانستان و به‌ویژه طالبان، نیز دست‌بردار نشد. در آخرین سخنانش در دو همایش بزرگ ملی و بین‌المللی، از آن‌ها به‌نام شاگردان دوروزه مدرسه یادآوری کرده و اضافه کردند که آن‌ها اکنون دارند نام اسلام را خدشه‌دار می‌سازند. استاد نیز در مورد فتوای شاگردان دوروزه مدرسه‌ای افزود که حالا طالبان دارند علمای قوی جهان اسلام را نیز کافر خطاب می‌کنند، در حالی که ایشان دو روز یا سه روز به دروازه‌های مدرسه‌ها برای درس رفته و کورکورانه تدریس گردیده‌اند.

کوتاه اینکه، استاد شهید چنانکه ویژگی یک رهبر توانا و دُرّاک تقاضایش را دارد، با شناخت نیازهای زمان و دادن ارجحیت به خواست‌های مردم در مقاطع مختلف زمانی و سیاسی راهی را در پیش گرفت که به خیر جامعه و ملت باشد. تاریخ در آینده نمایانگر آن است که مردم بدانند، هر پیشرفت و تغییر مثبتی در قضایای کشوری و روند صلح و ثبات‌آوری صورت می‌گیرد، بیشتر موهون شخصیت، افکار و کارکردهای آن استاد شهید است که اکنون آن را نمی‌دانند. تأکید می‌دارم که در این مورد، تاریخ، قضاوتش را خواهد کرد. استاد شهید

تنها یک فرد نبود؛ بلکه یک چراغی بود در میان ملت‌مان که همه از سنجینی و موجودیت او به گونه‌های مختلف جهت‌مُعرفی خود به جامعه، کار می‌گرفتند. استاد نمادی از آزاد‌میشی و روشنفکری در میان‌مان بود که اکنون نبودش تاریخ را به گونه‌ی دیگری ورق زده و امیدواریم راهش را دولت‌مردان‌مان ادامه دهند.

در حال حاضر، دولت افغانستان به آشتی‌مِلّی و سهیم‌ساختن تمام مردم افغانستان در سرنوشت سیاسی‌شان مطابق به هدایت قانون اساسی متعهد است. در این راه تلاش‌هایی را نیز انجام داده‌است. به این باوریم که جنگ تنها راه رسیدن به صلح و ثبات نیست؛ بلکه تأکید ما این است که باید ابعاد مختلف اقدامات نظامی، اقتصادی و سیاسی به کار گرفته شود؛ تا بتوانیم به هدفِ مِلّی خویش نایل گردیم.

آرزوی همه‌مان این است که روزی تمامی شهروندان در کنار یکدیگر به زندگی مسالمت‌آمیز ادامه داده و در عرصه‌های مختلف سرمایه‌گذاری‌ها نیز انجام شود؛ تا زندگی به صورتِ درستش ادامه یابد.*

۲۷

خاطره‌ای از رهبر آموزگار

نویسنده: دلاور نسیمی

استاد برهان‌الدین ربّانی، رهبر محبوب جهاد و مقاومت، نخستین رئیس دولت اسلامی افغانستان و شهید صلح، قبل از همه چیز، به عنوان یک قلم به دست توانای کشور و استاد دانشگاه، سال‌ها برای تعلیم و تربیت سالم فرزندان این سرزمین، تلاش‌های پیگیر و قابل دیدی انجام دادند، که نقش آن در به وجود آوردن نسل آگاه، بیشتر از هر چیز دیگری است.

آری؛ استاد، نسل آگاهی را بازآفرید که ساحه را هرازگاهی برای معامله‌گران تنگ کرده و تنگ می‌کند؛ از این رو، بی‌مناسبت نیست که او را معلّم انقلاب اسلامی افغانستان خواند.

بی‌گمان، استاد از استعداد و توانایی‌های ویژه و منحصر به فردی برخوردار بودند. او همان‌گونه که استاد سخن و قلم بود؛ نمادی از اخلاق و ادب نیز بود؛ چنانکه در عصر حاضر، در فهم دین و سیاست، از همه یک سر و گردن بلندتر بود، این چنین استاد عظیم ما، مرد استوار، رهبر شجاع و متعهدی بود که عشق خدا و مردم و استقلال و آزادی، در چهره حلیم و بردبارش متبلور بود. استاد به این دلیل که خود عالم و مجاهد و دعوتگر و مبارز مقاوم بود، عالمان و مبارزان و دعوتگران و سنگرداران مقاوم را دوست می‌داشت.

چیز دیگری که در حیات استاد شهید، قابل توجه است، این است که او عمر گران‌مایه خویش را در جهت بیداری و آگاهی مردمش و در جهت تحقق اهداف بلند انسان‌دوستانه خویش مبذول داشت.

حضور این عوامل و ده‌ها عامل دیگر، در شخصیت استاد شهید، باعث شد که همین دشمنان آگاهی و معرفت و دشمنان مردم افغانستان، برای رسیدن

به اهداف ناپاک خود، استاد را از ملت ما گرفتند.

خاطره‌ای از رهبر شهید:

در پایان این سطور؛ خاطره‌ای را که از استاد شهید دارم، اینجا می‌نگارم، شاید این خاطره من، از یک‌سو نماینده انبوهی از خاطره‌هایی باشند که بازگو نشده‌اند و از سوی دیگر این خاطره، زوایایی از شخصیت استاد حلیم و مهربان را خوب‌تر به تصویر کشد:

روزی، در روزگاران مُقاومت، در گذر «کفش دوزی» شهر فیض‌آباد مرکز ولایت بدخشان، غرق بازی‌های طفلانه، با بچه‌های هم‌سن و سال خویش بودیم که ناگهان چشم‌مان به دو مرد مسلّح افتاد که از کنارمان می‌گذرند، وقتی نگاهم را به‌سوی کوچه بیشتر دوختم، دیدم که مرد محاسن‌سفیدی با لبان پر از خنده و نشاط - که برای من ناآشنا نبود - در می‌رسد، با دیدن او، بچه‌های هم‌بازی‌ام را صدا زد که: استاد! استاد!

من و همه کودکان هم‌سن و سالم، با کمال خوشی - پیش از اینکه استاد به پیش ما برسد - صف منظمی را تشکیل دادیم و همه هم‌صف شدیم، وقتی استاد رسید، همه با یک‌صدا - طبق عرف و عادت حاکم بر کودکان محیط‌مان - جهت احترام او فریاد زدیم: |||||السلام!

یادم می‌آید که همه به آسانی توانستیم دست او را بفشاریم و او هم با لبان پر از خنده بر سرهایمان دست گذاشت و گفت: «ماشاءالله! آفرین»

و پیوسته سرهایمان را بوسید!

ما آن‌روز، چنان از این دیدار مفتخر و متبتهج شدیم که حتی به یادمان نیست که از ما چه پرسید و ما چه گفتیم؟

اما تنها چیزی را که به یاد دارم، این است که فرمودند: دیگه هر وقتی که می‌خواستید به کسی سلام کنین، «السلامُ علیکم ورحمة الله وبرکاته» بگوین و آگه کسی به شما سلام کد، ده جواب «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته» بگوین.

از آن بعد تا اکنون، هرگاه با کسی سلام و کلامی داشته باشم - بر مبنای

همان حرف‌های استاد بزرگ - سلامم را معیوب نمی‌گذارم و تکمیلش می‌کنم. اکنون که به لحاظ سنی بزرگ شده‌ام و سال‌های زیادی از آن روز می‌گذرد، هنوز آن خاطره فراموش ناشدنی و مَحَبَّت پدران و نگاه‌های استادانه رهبر شهید، در لوح خاطره من نقش بسته است و از آن به عنوان یک الگوی برتر و آموزگار دل‌سوز یاد می‌کنم.*

۲۸

استاد شهید؛

به نقش جوانان در پیشبرد انقلاب اسلامی به خوبی آگاه بود
نویسنده: نذرالله عنایت

اساساً استاد شهید کارهای مهم سیاسی را در زمانی که تازه جوان بود، آغاز کرد. بعد از آنکه شامل مدرسه ابوحنیفه کابل شد، با نوشتن مقالات و خوانش آن‌ها در محافل علمی و فرهنگی، نخستین جرعه‌های کار جمعی در وجود پربارش دیده شد و این رویکرد، مصادف با ایام نوجوانی استاد شهید بود.

در جریان تحصیلاتش در دانشگاه کابل و عزیمتش به قاهره مصر و حضورش در صحنه‌های مبارزات سیاسی، همه و همه نشان می‌دهد که کارهای اساسی و بنیادین را در این دوره حیات‌شان انجام داده‌اند. پس از آنکه رهبری حزب جمعیت اسلامی را عهده‌دار شدند، از توجه به جوانان ذره‌ای کوتاهی نکردند. تعداد بیشتر جوانان را به تحصیل فرستادند. بار عظیم رسالت مبارزه و جهاد را به عهده جوانان گذاشتند.

در سخنرانی‌های‌شان همواره با ذکر واقعیت‌های تاریخی به اهمیت توجه به جوان و نسل نو تأکید می‌کردند. با ذکر آیات قرآنی، قصه‌های اصحاب کهف، اصحاب اُخدود، داستان ابراهیم بُت‌شکن، جوانان را تشجیع می‌کرد؛ تا در برابر فراغونیان زمان خود بیستند و از حق و عدالت دفاع کنند. به همین سبب بود که در داخل ساختار حزب جمعیت اسلامی افغانستان، تنظیم جوانان را ساخته بود و کارهای مربوط به جوانان به شکل اساسی و ساختارمند به پیش می‌رفت. استاد شهید، در سخنرانی تاریخی ۵ حمل سال ۱۳۶۹ هـ.ش، که متن آن در شماره نخست مجله «مِثاق خون» آن سال به نشر رسیده است، جوانان را امید جهاد و انقلاب اسلامی توصیف کرده است.

در این سخنرانی، استاد شهید جوانان را میراث‌دار یک و نیم میلیون شهید

و زخمی می‌خواند و از آنان می‌خواهند، مسئولیت سنگین را در قبال ملت‌شان پس از پیروزی ادا کنند.

خلاصه؛ جوانان همواره در محراق توجّه استاد شهید بود.

استاد شهید در این سخنرانی می‌گوید: «جوانان مانند سیلاب خروشنده‌ای است که باید درست توجیه شود و در جهت سرنگونی و ویرانی بنیان کفر و کمونیسم^۱ توجیه گردد.

در ادامه می‌گوید:

«جوانان در برابر همه توطیه‌هایی که در برابر انقلاب اسلامی وجود دارد، بیدار و هوشیار باشند و مگذارند که دشمنان مکار و دوستان فریب‌خورده، انقلاب را دزدی کنند.»

استاد شهید به خودسازی جوانان همیشه تأکید می‌کرد. راه خودسازی را در چند محور شناسایی کرده بود و هر باری که تعدادی از جوانان به محضرشان بودند، توصیه به خواندن، می‌کرد.

استاد شهید، در نخست: به تربیت فکری و عقیدتیِ باور کامل داشت. می‌گفتند: «فرد اصلاح نشود، جامعه اصلاح نمی‌شود»؛

دوم: فهم و دانش و رشد استعدادهای ذهنی و علمی را می‌ستود و بر اهمیت آن خوب واقف بود؛

سوم: توجّه به ورزش و فعالیت‌های فیزیکی را از یاد نمی‌برد. خودش ورزش می‌کرد و جوانان را نیز تشویق می‌کرد که فعالیت بدنی نیز داشته باشند.

۱. کمونیسم؛ این اصطلاح از ریشه لاتینی «کمونیس» به معنای اشتراکی گرفته شده است. اصطلاح کومون یا جامعه اشتراکی نخستین بار در فرانسه، در سال ۱۸۳۹م، به کار رفت. به قول طرفداران این اصطلاح، گویی این نظام بدون طبقه است. کمونیسم شخصیت انسان را تابع اقتصاد و در چوکات محدودیت‌ها و قیودات خفقان‌آور اجتماعی محبوس می‌کند. همچنان کمونیسم به انسان، حقوق و آزادی‌هایش، از دریچه چشم اقتصاد نگریسته، «مالکیت اشتراکی» را نخستین پایه مستحکم نظام خود قرار داده، آزادی‌هایی را که حق طبیعی انسان‌هاست محدود و فشرده می‌سازد. خوش‌بینانه‌ترین قضاوت در مورد منطق کمونیسم این باشد که گرایش به این مکتب، به معنای تباهی گوهر انسانیت، اغفال و اغراء انسان از توجّه به کنه حالت خودش، خودفراموشی و پایمال کردن شخصیت انسان در حد کالای کم از بازار است و - نیز - به معنای تنزل ارزش خون و آبروی آدمیت است. نگاه: دانشنامه سیاسی، ص: ۲۶۱ - ۲۶۳ و مقاله «ارزش خون در کمونیسم و اسلام»، شهید محمدکاظم شارق، میثاق خون، ص: ۴۴، شماره سیزدهم، سال ۱۳۶۰ ه.ش. «مرکز..»

چه در دوران جهاد و چه پس از آن، رهبر شهید، به مثابه یک پیشوای راستین، به نسل جوان اهمیّت خاص قایل بودند.

متن سخنرانی استاد شهید که در سمیناری به مناسبت بلندبردن آگاهی‌های جوانان در شماره ششم مجله میثاق خون، صفحه ۴ و ۵ ماه سنبله سال ۱۳۶۹ نشر شده است، بر اهمیّت کار بالای نیروی جوان تأکید زیاد دارد.

استاد شهید، در این سمینار خطاب به جوانان می‌گوید: «شما در روزها و ایامی مشغول چنین جهش‌های خودسازی‌اید که در جهان ما و در دنیای اسلام، قضایا و مسایل زیادی دامنگیر امت اسلامی است.»

استاد شهید در این سخنرانی، عمق توطیه‌ها را علیه جهان اسلام نشان می‌گیرد و جوانان را به بیداری و هوشیاری تشویق و ترغیب می‌کند.

در اواخر سال ۱۳۹۶ خورشیدی، خوب به یادم هست که استاد شهید در جمع جوانان جمعیت اسلامی، سخنرانی می‌کرد و این زمانی بود که تازه از سفر مسکو برگشته و موفقانه از مذاکراتی که با روس‌ها انجام داده بود و در این مذاکرات برای نخستین بار، روس‌ها مجاهدان افغانستان را به رسمیت شناخته بود، سخن می‌زد.

در این میان شور جوانان زیاد بود و استاد مشتاقانه به سخنرانی، ادامه می‌داد و گویا سرود فتح سر می‌داد. خوب یادم هست که به ادامه کارزار مبارزات سیاسی تأکید می‌کرد و جوانان را استوانه‌های اصیل انقلاب اسلامی می‌خواند. استاد شهید، در کنار تنظیم جوانان، تنظیم طلبه جمعیت را نیز فعال ساخته بود که منسوبان هر دو نهاد، مصروف تعلیم و تحصیل در دیار هجرت بودند.

وحید مژده؛ نویسنده معروف کشور شکل‌گیری نخستین هسته نهضت اسلامی را متشکل از کسانی می‌داند که برای نخستین بار دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند؛ تا به منظور تنویر اذهان نسل جوان با تعلیم اسلامی، کار مشترکی را آغاز کنند و آن‌گاه از پیش‌گامانی نام می‌برد که نخستین حلقه این نهضت را به دور شهید استاد نیازی به میان آوردند از اینان نام می‌برد: استاد برهان‌الدین ربانی، دکتور سید محمد موسی توانا، وفی‌الله سمیعی، عبدالاحد

عشرتی، سیّد احمد ترجمان، استاد فاضل، عبدالهادی هدایت و عبدالعزيز فروغ.

اما خود حضرت استاد، در میان این جمع، عبدالعزيز فروغ را فعالترین عضو این گروه می‌شمارد؛ اما از خود متواضعانه به عنوان یکی از اعضای این هسته نام می‌برد و می‌گوید که همه با نیت اینکه باید جوانان ما تربیه اسلامی ببینند و از افتیدن در دام کمونیزم نجات یابند، مشتاقانه سعی و تلاش می‌کردند. این هسته به تدریج انکشاف کرد و تعدادی از جوانان: چون استاد سیاف، غلام ربانی عطیش، عبدالرحیم نیازی، محمد اسحاق بزرگ، مهندس احمد شاه احمدزی و دین محمد گران یکی بعد دیگری شامل این حلقه شدند. یعنی با ورود جوانان، نهضت اسلامی قوی شد و مبارزات سری به علنی تبدیل گردید. استاد سیّد موسی توانا در مقاله‌ای که به زبان عربی در نشریه جهاد نوشته، می‌گوید: «تلاش‌ها در سال ۱۳۳۶ به منظور مقابله با نفوذ اندیشه‌های بیگانه و ضد اسلامی صورت گرفت و بیشتر توجه به این بود که چگونه جوانان ما از شر کمونیزم نجات یابند. وی حتی به موردی اشاره کرد که ببرک کارمل نیز به این حلقه دعوت شده و در لااقل یک یا دو جلسه شرکت کرده بود.»

به گفته استاد توانا دعوت از فردی چون ببرک کارمل - که در آن زمان یک فعال سیاسی جوان از جناح چپ به شمار می‌آمد - به چنین مجالسی می‌تواند نمایانگر تلاش این گروه برای جذب جوانان از هر قشر و جناح و جلوگیری از سقوط آنان به دامن اندیشه‌های ضد اسلامی بود.

آقای مژده به نقل از استاد ربانی شهید، در مورد فعالیت‌های استاد غلام محمد نیازی^۱ نوشته است که، وی تلاش داشت؛ تا ذهن جوانانی را که به سوی مارکسیسم گرویده بودند، در مورد اسلام روشن سازد و تعداد زیادی از چنین جوانان، تحت تأثیر نظریات استاد نیازی، از مفکوره‌های کمونیستی دست‌بردار شدند. استاد به عنوان مثال از جوانی به نام عبدالقادر نام می‌برد.*

۱. دیدگاه استاد شهید، در مورد حضرت استاد نیازی شهید را می‌توان در کتاب «بادی از دو شهید» خواند.

«مرکز...»

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال پانزدهم، شماره ۲۶، ۹ میزان ۱۳۹۵ ه.ش. «مرکز...»

۲۹

استاد ربانی؛

در محراق تحولات سیاسي افغانستان

نویسنده: عزیز احمد بارز

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد^۱

صحبت کردن در مورد شخصیت استاد ربانی W، شهید صلح افغانستان که به اندازه عمر من، وقت خویش را در راه مبارزات آزادی خواهانه و رهبری مردم، بر مبنای آرمان‌های والای انسانی صرف کرد، خیلی دشوار است. در تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان، ما شخصیتی را به گستردگی شخصیت استاد ربانی نداریم. صحبت در هریکی از زوایای شخصیت گران ارج استاد، مستلزم پژوهش و مقاله جداگانه است. در این نوشتار، به شمه‌ای از فعالیت‌های سیاسی و کارنامه ماندگار فرهنگی استاد می‌پردازم. استاد W؛ عالم و مجتهد دینی بود، آزاداندیش و اعتدال‌پسند، شخصیتی بود حلیم و متواضع، او یک رهبر واقعی افغانستان شمول و دارای روابط گسترده با جهان بود، مردم شمال و جنوب، شرق و غرب افغانستان او را دوست داشتند و استقبال می‌کردند.

استاد ربانی ۷۱ سال پیش در ولایت بدخشان چشم به جهان گشود، پروفیسور ربانی بعد از فراغت از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، در سال ۱۳۴۲ ه. ش، به حیث استاد دانشکده شرعیات پذیرفته شد، بعد از دو سال تدریس، به دانشگاه الأزهر مصر رفت و در سال ۱۳۴۷ ه. ش، در رشته فلسفه و علوم اسلامی، ماستری گرفت و بلافاصله رساله دکتورای خود را تحت عنوان:

۱. شاهنامه فردوسی، بیت نخست. «مرکز».

«جنبه‌های علمی و فلسفی زندگی عبدالرحمن جامی» ثبت کرد. استاد بعد از بازگشت، مجدداً به تدریس در دانشگاه کابل پرداخته و با جمعی از هم‌زمانش، جمعیت اسلامی را اساس گذاشت. مردی استثنایی‌ای که از کوه‌پایه‌های پامیر قد برافراشت و «به یمن خرد، دانش و فراست سیاسی، بدون پشتیبانی دودمانی به کرسی ریاست جمهوری» برگزیده شد. استاد ربانی، با نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان، از مصر تا مالزی و الجزایر، از جمهوری اسلامی ایران تا جمهوری ترکیه روابط گسترده داشت و با رهبران نهضت‌های اسلامی روابط ویژه ایجاد کرده بود. استاد در قاهره با رهبران «اخوان المسلمین» ملاقات می‌کرد، هم‌زمان با حسنی مبارک، حاکم وقت مصر ملاقات می‌کرد. استاد با رهبران نهضت‌های اسلامی روابط حسنه و دوستی عمیق داشت، در همه حالات استاد W ، از داعیهٔ برحق مردم فلسطین در کنار مردم افغانستان یاد می‌کرد و خواهان حل عادلانهٔ موضوع فلسطین بود.

فعالیت‌های سیاسی:

استاد ربانی، از بدو آغاز مبارزات سیاسی و تأسیس جمعیت اسلامی در سال ۱۳۵۲ هـ ش، به مُبارزهٔ بدون خشونت باور داشت و رسیدن به قدرت سیاسی را از راه‌های نامشروع، مردود می‌دانست. استاد به مبارزات سیاسی مردم‌گرا باور داشت.

کودتای محمد داود در سال ۱۳۵۲ هـ ش، و تمایل داود خان به احزاب چپ افغانستان باعث دستگیری تعداد زیادی از راهروان نهضت اسلامی در افغانستان شد. استاد ربانی با وجود مهاجرت از کشور، مدت‌ها تلاش کرد؛ تا بتواند از راه مُبارزهٔ سیاسی در قدرت سیاسی کشور سهیم شود؛ اما با کودتای ثور ۱۳۵۷ هـ ش، این مجال از دست رفت و استاد شهید با هماهنگی جهاد مسلحانه آغاز کرد.

استاد ربانی W ؛ با تدبیر کامل توانست، نیروهای بشری کشور را - که متشکل از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی از همهٔ نقاط کشور بودند - با

دیدگاه متفاوت در محور جمعیت اسلامی جذب کند. فضای باز سیاسی - فرهنگی و محورهای روشن مبارزه علیه اشغالگری و بی عدالتی، باعث شد تا بیشترین فرماندهان نام آور کشور مانند: شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی کشور، استاد ذبیح الله شهید - فرمانده نامدار بلخ - امیر محمد اسماعیل خان - وزیر انرژی و آب - استاد غلام محمد آرین پور آمر جهاد در بدخشان، ملا نقیب الله آخوندزاده فرمانده نامدار قندهار، محمد اسماعیل طارق فرمانده مدبر شرق، شهید صفی الله افضللی فرمانده مشهور هرات و داکتر سید حسین شهید از فرماندهان معروف ولایت تخار و دهها فرمانده نستوه دیگر در نقاط مختلف افغانستان، تحت زعامت استاد شهید، محورهای اساسی و مهم در جهاد و مبارزه آزادی خواهانه مردم افغانستان باشند.

استاد ربانی در دوران مبارزات سیاسی خویش، دارای خلاقیت و نوآوری قابل ملاحظه و ملموس بود و همیشه از دگم اندیشی ها و برخورد های ابزاری - که باعث انزوای سیاسی کشور می شد - پرهیز می کرد. استاد در زمانی که عده زیادی از رهبران جهادی، مذاکره با امریکا و غرب را ظاهراً نمی پذیرفتند، برای اولین بار در سال ۱۳۶۷ ه ش، به واشنگتن سفر می کند و به یخ های روابط پنهان آب داغ می ریزد.

در شرایط حساسی که جبهه های جهاد علیه اشغالگران روسی گرم بود و روزانه بم افکن های آنها، مردم را هدف قرار می دادند، استاد ربانی در ۱۹۹۱ م، جهت مذاکره با رهبران کرملین در رأس هیئت مجاهدین به مسکو سفر کرد، سفرهای تاریخی استاد ربانی به واشنگتن و مسکو، بر روحیه مبارزات و موقعیت سیاسی مجاهدین نقش مهم و ارزنده داشت.

استاد ربانی در سال ۱۳۷۱ ه ش، با سقوط حکومت داکتر نجیب الله و دوره دو ماهه حاکمیت حضرت صیبت الله مجددی، رسماً زعامت سیاسی کشور را برای چهار ماه به عهده گرفت، قرار فیصله رهبران جهاد در جریان شش ماه باید زمینه انتخابات مهیا می گردید، بنا بر آغاز جنگ های مسلحانه از جانب انجنیر گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی، در تبانی با استخبارات پاکستان،

زمینه برگزاری انتخابات نفی گردید، حکومت مجاهدین مجلس بزرگ اسلامی را تحت نام «شوری اهل حل و عقد» دایر کرد، که نمایندگان مردم، زعامت استاد ربانی را برای ۱۸ ماه تمدید کردند؛ اما استاد در جلسه رهبران جهادی حاضر شد؛ تا قبل از وقت موعود، از قدرت کنار برود؛ اما جنگ افروزان نیز در صدد توطئه جدید، در تبانی با استخبارات کشورهای منطقه، در ۱۱ جدی ۱۳۷۲ هـ.ش، با تأسیس «شوای عالی هماهنگی علیه حکومت مجاهدین» دست به کودتای ناکام زدند، این کودتا به پیروزی نرسید؛ ولی ده‌ها هموطن بی‌گناه کابلی ما در اثر آن جان‌های‌شان را از دست دادند و یا بی‌خانمان شدند. برای اولین بار در تاریخ سیاسی افغانستان، این استاد ربانی بود که قرار فیصله بُن در سال ۲۰۰۱م، قدرت را بدون خون‌ریزی و به شکل مسالمت‌آمیز و مدنی آن، به حامد کرزی سپرد.

استاد در عرصه فرهنگی:

استاد ربانی در کنار فعالیت‌های سیاسی به کار فرهنگی ارج فراوان می‌گذاشت. تأسیس شورای مشورتی فرهنگی در دوران جهاد و حضور شخصیت‌های مهم فرهنگی در کنار استاد، مانند ملک الشعراء، روان‌شاد استاد خلیل‌الله خلیلی و ده‌ها شخصیت دیگر، مبین این مدعاست.

استاد ربانی W ؛ علاوه از تدریس و عضویت در کادر دانشگاه کابل، شخصیت فرهیخته و فرهنگی بی‌بدیل بود که ده‌ها اثر و ترجمه دارد: تیوری سیاسی اسلام؛ تشریح عقاید معتزلی؛ ترجمه جزء اول «فی ظلال القرآن» به نام در سایه‌های قرآن؛ ترجمه اسلام و سوسیالیسم از دکتر عبدالحمید محمود؛ فاجعه ۲۶ سرطان و سیمای زعامت داود خان؛ داود خان در گذشته ننگین، حاضر جنایت‌بار و مستقبل هولناک؛ چه نوع مبارزه؟^۱ پیغام شهید، که به مناسبت شهادت انجنیر حبیب‌الرحمن شهید نوشته شده است؛^۲ اصول

۱. مرکز..

۲. این نوشته استاد شهید، در کتاب تحت عنوان: «یادی از دو شهید» از سوی مرکز تدوین آثار رهبر شهید، به چاپ رسیده است. «مرکز..»

بحث و تحقیق از نظر اسلام؛ یادی از استاد غلام‌محمد نیازی؛^۱ اصول تربیت در اسلام؛ استقلالیت انقلاب؛^۲ آموختنی‌هایی در مسیر انقلاب اسلامی؛^۳ مقالات تحقیقی و سیاسی استاد ربانی در نشرات مهاجرت مانند: میثاق خون، لوی اسلام، مجاهد، مرصد جهاد، المؤمنات، المجاهدون، سیمای مجاهد، صوت الجهادی، غازی، د جهاد پلوشه، د جهاد هنداره نشر شده است. استاد ربانی در نقش رهبر جهاد و مُقاومت با مجاهدان و فرماندهان جهاد، روابط نهایت نیک و حسنه داشت. نویسندگان و روشنفکران را نیز دوست داشت و به آنان ارج فراوان می‌نهاد.

ترورهای زنجیره‌ای:

گروه‌های تروریستی و طالبان می‌خواهند شخصیت سیاسی و نظامی‌ای را که در مخالفت با ایشان قرار دارند و می‌توانند رهبری و مُقاومت را علیه آن‌ها بسیج کنند، با راه‌اندازی حملات وحشتبار انفجاری و انتحاری، از راه خویش دور کنند. در این راستا اولین قربانی قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود، سید مصطفی کاظمی شهید نماینده مردم در مجلس نمایندگان، فرمانده سیدخلی شهید، جنرال محمد داود شهید، فرمانده زون ۳۰۳ پامیر در شمال، شهید ملک زرین فرمانده کتر، شهید داکتر عبدالله لغمانی، شهید خان محمد مجاهد فرمانده پولیس قندهار و آخرین قربانی این دسایس زبوانه، رهبر جهاد و مُقاومت استاد W بود که این سلسله ادامه خواهد یافت.

استاد ربانی و روند صلح:

زمان که استاد به‌حیث رئیس شورای عالی صلح برگزیده شد، تعداد کثیری از هوادرانش مخالف بودند؛ اما استاد W می‌گفت: «مسئله صلح و امنیت، یک مسئله ملی است، وقتی صلح و امنیت عامه تهدید شود ثبات وجود نداشته باشد، وظیفه دینی ماست، تا در راستای تحقق آن بکوشیم.»

۱. این نبشته استاد شهید را نیز می‌توان در کتاب «یادی از دو شهید» خواند. «مرکز..»

۲. مرکز..

۳. این اثر استاد شهید، از سوی مرکز تدوین آثار رهبر شهید، دو بار به چاپ رسیده است. «مرکز..»

استاد فکر می‌کرد، جایز نیست که از مسئولیت دینی، ما فرار کنیم و همه مسئولیت‌ها به‌دوش حکومت انداخته شود. منتقدان نظام نیز در مورد مسایل مانند: جنگ و صلح مسئولیت دارند؛ تا در تأمین صلح و رفاه عامه سهم بگیرند. استاد برهان‌الدین ربانی در شورای عالی صلح، برای بقای افغانستان، وحدت ملی و برای صلح و امنیت افغانستان، منطقه و حتی برای صلح جهانی به‌طور خستگی‌ناپذیر تلاش کرد و در این راه به مقام شامخ شهادت نایل آمد.

پیام ما به راهروان استاد ربانی W به‌خصوص به اعضای شورای رهبری جمعیت اسلامی این است که در شرایط حساس کنونی با آوردن ریفورم‌های لازم در همه عرصه‌ها، راه استاد شهید را تعقیب کنند. یگانه راهی که می‌شود به پیروزی کامل دست یافت، توافق همگانی بر یک «پلت‌فورم» بزرگ ملی است که همه شخصیت‌های مطرح جمعیت، جایگاه خویش را داشته باشند.

استاد شهید علاوه بر مسئولیت رهبری جمعیت اسلامی، به‌حیث محور اساسی و مهم میان اقوام، مذاهب و اقشار مختلف در کشور تبدیل شده بود. نیاز اتحاد و یکپارچگی در افغانستان، نهایت مبرم‌تر از گذشته است. در صورتی که نیروهای بشری جمعیت اسلامی دور یک‌میز جمع شوند و وحدت حزب را کامل کنند، موفقیت آینده این حزب فراگیر و افغانستان شمول، تضمین خواهد شد.*

۳۰

جایگاه اجتماعی و سیاسی استاد شهید
و انگیزه‌های گزینش آن برای اعاده صلح در افغانستان
نویسنده: رحم‌الدین طیب

شهادت جانگداز اسطوره جهاد، مُقاومت و صلح را به خانواده شهید و کافه ملت «شهیدپرو» افغانستان و مسلمانان جهان تسلیم عرض می‌دارم. این بار نخست نیست که ملت ما، در ماتم بزرگ مردان شان سوگوار می‌شوند، متأسفانه تاریخ کشور ما گره خورده با جنایات این چینی است. نبود استاد شهید برای ملت افغانستان و ملت‌های آزادی خواه جهان اسلام یک ضایعه است. استاد شهید به قوم، ملت و جغرافیای به خصوصی تعلق نداشت؛ او فراملتی و متعلق به جهان اسلام و حتی جهان بشریت بود. نادرست است، اگر اسلام و پیروان و متفکران آن را جدای از گیرودار بشریت و فعالیت‌های بشری در عرصه‌های مختلف دانست. زیرا اسلام مسئول تمامی امور بشریت در روی زمین است که پیروان آن نیز برخلاف محدوده رسالت پیامبران بنی اسرائیل، متعلق و مکلف به اهتمام به امور بشری‌اند.

بنابراین، شخصیت‌های جهان اسلام، مکلف به اهتمام و پرداختن به امور بشریت‌اند. استاد شهید این رسالت را در ادوار مختلف زندگی اش، چه در محدوده جغرافیایی افغانستان و چه فراتر از آن، به خوبی عهده‌دار گردید و مکتبی را بنیان نهاد که سیمای او را در هر دوره، درخشان‌تر از قبل انعکاس دهد.

استاد شهید هیچ‌گاه در پی کسب قدرت نبود؛ بلکه حضور گسترده و مؤثر او در حوادث پنجاه‌ساله افغانستان، ایشان را به‌سوی رهبری کشور می‌کشاند. من به‌خاطر دارم، زمانی که در کشور پاکستان مهاجر بودم، سرمایه‌گذاری و محاسبه پاکستان، بیشترین بر باجدهی به آقای حکمتیار استوار بود و از

همین رو، ۶۰ درصد کمک‌ها را به آقای حکمتیار و حزب اسلامی اختصاص داده بودند. جایگاه حکمتیار در محافل سیاسی پاکستان، به گونه‌ای بود که پیروان سایر احزاب را به حسرت و اَمّا پیشرفت‌های مجاهدین و فتوحات آنان، به‌ویژه در ولایت‌های شمال، جنوب و جنوب‌غرب، تحت رهبری فرماندهان رشید و پیروان گرانمایه‌اش چون مسعود بزرگ، استاد ذبیح‌الله شهید، استاد آرین‌پور شهید، ملا نقیب‌الله آخوندزاده، بلال نیرم، اسماعیل خان، افضلی شهید و ده‌ها شخصیت دیگر - که همه اهل علم و سیاست نیز بودند - سازماندهی می‌شدند، پاکستانی‌ها را مجبور ساخت تا به پیشنهاد سایر رهبران جهادی مبنی بر انتخاب استاد شهید تن در دهند.

پاکستانی‌ها می‌کوشیدند، تا به نحوی از به قدرت رسیدن استاد، جلوگیری کنند، در نهایت، جناب مجددی را برای یک دوره کوتاه مدت دوماهه پیشنهاد کردند که این پیشنهاد و طرح برای احراز کرسی ریاست دولت، برای مدت‌های دو ماه و چهار ماه، یکی از ترفندهای «شورای راولپندی» بود. در ظاهر امر، پاکستانی‌ها میان رهبران مجاهدین به‌هیچ میانجی عمل می‌کردند. در واقع این میانجیگری‌ها در حضور حلقات پاکستانی، آن هم در شرایطی که مجاهدین بنا به ناگزیری‌هایی که از رهگذر تجهیز و اکمال مجاهدین به نحوی تحت تأثیر مشاورت‌های آنان نیز قرار داشتند، جز دیکته کردن موضوعات، مفهوم دیگری در قبال داشته نمی‌توانست، چنانکه در کنفرانس بُن و سایر کنفرانس‌های مشابه، موضوعاتی طرح و تصویب شده‌اند که اکثراً با منافع ملی کشور در منافات است.

دوره دوماهه انتقالی برای حضرت مجددی، جوّ نامتمرکز قدرت سیاسی - نظامی را در افغانستان ایجاد کرد و این دوره به دریافت پیام‌های تریکی و دیدوادی‌های متنفذین و فرماندهان ولایات خلاصه شد. دوره کوتاه مدت انتقالی بی‌شک در شرایط دشواری هم قرار داشت و زمینه خوبی را برای سودجویی حلقات استخباراتی همسایگان مساعد ساخت که در نهایت به نابودی زیرساخت‌های نظام دولتی، به‌ویژه اردوی افغانستان انجامید، چیزی

که استخبارات پاکستان بیشترین منفعت را از آن نصیب گردید.
 بر می گردیم به انگیزه های انتخاب استاد شهید به سِمَت ریاست شورای
 عالی صلح.

گزینش اسطوره جهاد، مُقاومت و صلح، در سِمَت ریاست شورای عالی
 صلح، یک امر عادی و عاطفی نبود؛ بلکه نیازمندی های، مبنا و محور این
 گزینش را با آنکه در خور جایگاه و موقعیت اجتماعی - سیاسی استاد شهید
 نبود، استوار بر علل و عواملی بوده می تواند که با اجمال به آن پرداخته می شود:
 ابتدا می خواهم جامعه پاکستان، جمهوری اسلامی ایران و نقش آنان در
 تحولات چند دهه اخیر را در یک نظر کوتاه به بررسی بگیرم.

شکی نیست که در دوره جهاد، کشورهای پاکستان و ایران، دو پناهگاه و
 محل های استراتژیک برای تجهیز و تنظیم نیروهای مُقاومت در برابر اشغال
 شوروی بود. از نقطه نظر موقعیت جغرافیایی، موقف سیاسی این دو کشور
 همسایه و ذی نفع در عرصه های مختلف سیاست و تحولات افغانستان که به
 مرزهای طولانی نقاط غربی، جنوب و جنوب شرق کشور محاطاند، لزوماً
 گزینه دومی برای ایجاد پناهگاه امکان پذیر نبود؛ یعنی مجاهدین خواسته
 یا نخواستہ می بایست، این دو کشور همسایه را که گذشته از ممیزه های
 همسایگی، مشترکات فرهنگی، تباری و مذهبی هم دارند، انتخاب کنند. این
 در حالی بود که درک می شد این دو کشور در پی منافع (مشروع و نامشروع)
 شان در افغانستان اند.

پاکستان در زمان جهاد به منظور کسب حمایت های مالی و سیاسی
 کشورهای اسلامی و غربی، به منظور جلوگیری از مسلط شدن نیروهای سرخ
 بر آب های گرم، در میان کشورهای عرب و کشورهای غربی، روابط عمیقی
 ایجاد کرد که این روابط فراتر از محدوده سیاسی، بین رجال و متنفذین مذهبی
 گسترش یافت و ملت های این کشورها، گره های تنگاتنگ و جداناپذیر با رهبران
 مذهبی کشور پاکستان، تحت عنوان «بزرگ ترین حامی جهاد در افغانستان»
 ایجاد کردند؛ تا حدی که آن ها خصوصیات اجتماعی افغان ها را از پنجره دید

رهبران سياسي و مذهبي پاکستان مورد مطالعه و ارزيابي قرار مي‌دادند. بديهي بود که رهبران پاکستان و احزاب مطرح آن، در تعريف اوضاع سياسي افغانستان صادق نبودند، همچنان واضح بود که شناخت عرب‌ها حتی در سطح رجال سياسي در ارتباط به مردم افغانستان بر محاسبه‌های غرض‌آلود پاکستان استوار بود. یک مثال برجسته را می‌توان در خصوص ولايات شمال کشور و ساکنين آن یادآوری کرد و آن اینکه مردمان آن را «شیعه» مُعرّفی کرده بودند.

این مسئله را بارها شنیده بودم؛ اما زمانی که در مراسم حجّ سال ۱۳۸۷ هـ ش، در خیمه‌های «منی» با جمعی از دوستان و اعضای قنصلگری افغانستان در «جده» از زبان یک جوان عربی که شاید یکی از موظفین امنیتی حجاج بود. به گوش خود این سخن را شنیدم؛ گمان من به نیت بد حلقّات پاکستانی در مورد افغانستان به یقین مبدل شد.

اینکه ما شیعه‌ایم یا سنّی؟ دو شاخه از یک درخت و پیرو اسلامیم و موجودیت مذاهب فقهی در تمامی ادیان آسمانی یک امر آشکار بوده، محور و ملاک عملکرد آن‌ها کتاب‌ها و صحیفه‌های منزل خداوند و سنّت پیامبران وقت است؛ به ما افغان‌ها فرقی نمی‌کند، شیعه بخوانند یا سنّی؛ اما کافر نه!!! حقّا که در ولايات شمال، جایگاه اهل تشیع در کنار برادران اهل سنّت‌شان درخور ستایش است؛ اما از زاویه‌ای که این دیدگاه در ذهنیت‌های عرب‌ها جایگزین شده‌است، درخور تأمل و توجّه است.

عرب‌ها از حیثیت و موقف اسلامی‌شان حق داشتند و دارند تا بر «شیوعین» یعنی «کمونیسم» ملحوظاتی داشته باشند؛ اما بنا به روابط سردی که با جهان تشیع در آن زمان و حتی در این روزگار داشتند و دارند، این ذهنیت سبب می‌شد که تمرکز کمک‌های عرب‌ها در ابعاد سياسي و مالی تحت تأثیر چنین حسّاسیت‌های فکری و مذهبی قرار گیرد. از همین رو، استاد شهید کمتر مورد توجّه عرب‌ها قرار داشت و به همین دلیل پاکستانی‌ها، یکی از زمینه‌های توجّه عرب‌ها به مجاهدین شمال کشور را محدود کردند و از همان وقت تا اکنون از

این فرصت تصنعی سودجویی می‌کنند.

در عین حال، شناختی که از استاد شهید در جوامع عرب‌های مصر و ترک‌ها وجود داشت، تنها شانس بود که سایر عرب‌ها به ایشان اعتماد کنند و جایگاه او در میان عرب‌ها در حد محدودی اثرگذار باقی بماند.

این سخن به درازا می‌کشید، اگر گوشه‌ای از تلاش‌های استاد شهید در راستای شناساندن جامعه افغانی و حیات سیاسی و اجتماعی مردم آزادی‌خواه کشور را در مجامع عرب‌ها بازگشایی کنیم، باور داریم که محور و مبحث قضاوت فکری ما را به حاشیه می‌کشاند.

از این نکته هم می‌گذرم که کشورهای همسایه چگونه به تصدی‌ها و مجتمع‌های حمایوی محدود به فرقه‌های سنی و شیعه مبدل شدند. تقسیم‌بندی بر مبنای مذهب و فرقه‌های مذهبی واقعاً جفای بیش نبود و دال بر این بود که می‌خواستند افغانستان را به دو شعبه مذهبی از هم مجزا و تفکیک کنند. در این امر، بیداری استاد شهید و سایر رهبران معظم جهادی اعم از سنی و شیعه درخور ستایش و قابل تأمل است.

در اوایل اشغال افغانستان توجّه جهان غرب در رأس آن‌ها امریکا و سپس فرانسه، آلمان، بریتانیا، چین و غیره در یک نقطه، مشترک و متمرکز بود و آن عبارت بود از انسداد راه‌ها و زمینه‌های استلای فرهنگ و نظام سوسیالیستی در جهان غرب، تنها وجه اختلاف آن‌ها منافعی‌ای بود که انتظار داشتند، تا در ازای کمک‌ها به مجاهدین حضور سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و سیاسی‌شان پررنگ باشد.

رجحان کشورهای غربی مبنی بر ارسال کمک‌های مالی و تسلیحاتی، لزوماً از مجاری پاکستان را می‌توان در تقابل فرهنگی و سیاسی آن‌ها با جمهوری اسلامی ایران دانست. در میدان کارزارهای سیاسی و استخباراتی دایر بر جلب کمک‌های بشری، جوامع غربی و کشور منطقه و جهان عرب، تحت عنوان حمایت از جهاد افغانستان، پاکستان تنها کشوری بود که بیشترین و بهترین امتیازات را نصیب می‌شد. حتی پیشرفت و ترقی نسبی پاکستان را

می‌توان در گرو سرازیر شدن کمک‌ها به آدرس مجاهدین از طریق بانک‌های پاکستانی دانست.

اگر تاریخ، قضاوت عادلانه داشته باشد، پاکستان مدیون جهاد مردم افغانستان است؛ اما حیف که در ازای این همه برکات، پاکستان هر بار، بر فاجعه‌آفرینی خود به افغانستان می‌افزاید.

حال بر می‌گردم به اینکه چرا و چگونه استاد شهید را به سِمَت ریاست شورای عالی صلح منصوب کردند؟

عمق استراتژیک مسئله را شخص خودش می‌دانست؛ اما آنچه در پیام آغای محسنی مضمّن است، شاید دلایل مرموز دیگری غیر این‌هایی که فکر قاصر بنده به آن‌جاها دسترسی دارد، بوده باشد. هرآنچه که باشد، ظاهر مسئله این است که فکر و اندیشه ما، ما را به فاکتورهای سمت‌وسو می‌دهد که در ابعاد شخصیتی استاد شهید و نیازمندی‌های شرایط کنونی افغانستان به وضاحت مشهود بود.

✱ **فاکتور اول؛** بینش فراقومی و فرامنطقه‌ای استاد شهید: نظام سیاسی فعلی افغانستان که شالوده اساسی آن در سال ۱۳۸۱ هـ ش، در کنفرانس بن پی‌ریزی شد و استراتژی حضور پرهیاو؛ اما غیر مؤثر جامعه جهانی در آن شکل گرفت، تعهدات کشورهای کمک‌کننده برای افغانستان در ایجاد دولت مبتنی بر اراده مردم که عمدتاً بر ایجاد حکومت انتقالی، فراهم‌آوری زمینه‌های راه‌اندازی روند انتخابات، ایجاد اردو و پولیس ملی و تأسیس نهادی برای دفاع از حقوق بشر استوار بود، منجر به سرازیر شدن مبالغ هنگفتی برای نیل به برنامه‌های یادشده و احیای مجدد زیرساخت‌های افغانستان شد. از آنجا که نحوه استفاده از این کمک‌های سخاوتمندانه، فاقد استراتژی مؤثر بود، یا به‌صورت درست به کار گرفته نشد و یا از طریق مافیای اقتصادی دوباره به جیب اربابان خارجی واریز شد.

پیامدهای ناشی از نبود مکانیزم لازم در به‌کارگیری مؤثر از کمک‌های مالی از یک‌سو، نبود ظرفیت معقول مبنی بر استفاده درست از موقعیت ایجادشده و

حضور جامعه جهانی در عرصه‌های سیاست خارجی، عواملی بودند که قامت نظام نوپای سیاسی کشور را ناتوان ساخت و موجب بی‌باوری مردم و جامعه جهانی شد.

مبنا و مقصد اساسی دخالت جامعه جهانی در افغانستان که عبارت بود از نابودی یا حداقل تضعیف پدیده تروریزم بین‌المللی در افغانستان و منطقه، استقرار امنیت و ثبات سیاسی، حاکمیت سیاسی استوار بر اساسات دموکراسی در افغانستان، جلوگیری از کشت کونار، انسداد ترافیک مواد مخدر و ده‌ها برنامه دیگر، نه تنها عملی نشد؛ بلکه در مواردی قوس نزولی را پیمود.

دولت برای استحکام اقتدار سیاسی و مرمت خلایق که پایه‌های مشروعیت نظام (صرف نظر از یادآوری ناهنجاری‌های انتخاباتی) را تضعیف کرده بود، بیشتر از پیش، ضرورت انتخاب گزینه‌های بدیل و برتر برای ایجاد و اعاده اعتماد ملی احساس می‌شد. به همین علت، برنامه کنارزدن چهره‌های مطرح جهادی از صحنه سیاست را کنار زدند که قبلاً در محافل سیاسی غرب طرح ریزی شده بود.

بنابراین؛ مبنای منطقی تلاش‌های دولت به‌خاطر شریک‌ساختن رهبران مخالف (بیرون حاکمیت) مانند آقای حکمتیار و تعدادی از رهبران طالب و رهبران مخالف (درون قلمرو حاکمیت) مانند استاد شهید که مناسب‌ترین گزینه نیز به حساب می‌آمد، بر همین نقطه متمرکز است. زیرا رهبر فقید، فهم و درایت ناشی از تجارب پنجاه سال مبارزه را داشت. بر تعداد زیادی از رهبران جهادی و طالبان جدا از خط «القاعده» نسبتاً محترم بود و حلقه‌های حمایت‌کننده طالبان نیز نسبت به ایشان باورمندی و اعتماد بیشتر داشتند.

موردی را که قابل تذکر و تأمل می‌دانم، پیام تسلیت آقای حکمتیار به مناسبت شهادت رهبر جهاد و مقاومت است. آقای حکمتیار با همه مخالفت‌های سیاسی با جمعیت اسلامی افغانستان و نظام کنونی که زیر چتر مجامع جهانی در افغانستان پایه‌گذاری شده است، نتوانست شاخصه‌های بارز استاد شهید را نادیده بگیرد. علاوه بر آن، حلقات طالبان، بنا به گزارش

رسانه‌های غربی و داخلی میان تأیید و رد پذیرش مسئولیت ترور رهبر شهید که تا اندازه‌ی شاید موجب ایجاد درز میان آن‌ها می‌شد، یا هم به دلایل فرار از داوری مجامع اسلامی، مناسب‌ترین مصداق این مدعا بوده می‌تواند؛

*** فاکتور دومی؛** موقعیت تباری استاد شهید است. صرف‌نظر از برجسته‌سازی منظرها و خطوط قومی، او را منسوب به ملیتی می‌دانستند که بیشترین قربانی را چه در عرصه‌ی اجتماعی و اقتصادی و چه در عرصه‌ی سیاسی که حلقات طالبانی و ملی‌گرای مخالف دولت استاد، بین سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۸۱ نه تنها زمینه‌های ایجاد استقرار حاکمیت را از آن‌ها گرفتند؛ بلکه کوبنده‌ترین ضربات را بر پیکر مبارزات و مجاهدت‌های ایشان وارد کردند.

توجه باید کرد که من در پی برتری‌جویی و تفکیک قومی نیستم. صرف می‌خواهم عوامل و فاکتورهای گزنیش استاد را به‌حیث داعی صلح، از سوی رئیس‌جمهور افغانستان برشمارم.

ما باورمندیم که مسلمانان در محدوده‌های جغرافیای هر کشور، ملت واحدند، ما مسلمانیم و تمیز رنگ، تبار و مذهب بر ما حرام و درخور فرهنگ پرافتخار ما نیست، همه ملیت‌های ساکن کشور اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، پشه‌ای، نورستانی و سیک، در عبارت «افغان» در افغانستان ترکیب شده‌اند؛

*** فاکتور سومی؛** جایگاه و حضور استاد شهید و گسترده‌گی نفوذ ایشان بر رجال و شخصیت‌های مطرح پاکستان، ایران و کشورهای منطقه و عربی است. ما شک نداریم که دو کشور همسایه آن‌طور که عوامل حضور آن‌ها را در زمان جهاد، پس از فروپاشی شوروی و بعد از استقرار نظام اسلامی در افغانستان، به‌طور اجمالی برشمردم، بر اوضاع سیاسی و امنیتی و ایجاد حاکمیت ملی در افغانستان اثرگذار است. منافع مشروع در افغانستان دارند و لابد که هر جریان صلح‌جویانه بدون ورود در اشخاص مطرح سیاسی این دو کشور و کشورهای منطقه، امکان‌پذیر نیست و ناگزیری‌هایی بر مساعی ما در عرصه

تأمین صلح و ثبات و ایجاد نظام فراگیری که مورد حمایت حلقه‌های قومی و سیاسی افغانستان و منطقه باشد، بر ارادهٔ سیاسی ما سایه افکنده است، ما چاره‌ای نداریم، سوای اینکه، اعتماد و باور کشورهای منطقه و جهان را دایر بر ایجاد یک نظام سیاسی‌ای که به کشورهای منطقه صیانت منافع مشروع آنان را ضمانت کند، به دست آریم.

بنابراین؛ استاد برای دسترسی به این مأمول، انتخاب درست، بجا و معقول بود و شخص استاد نیز برای اینکه افکار جامعهٔ جهانی را به این امر قانع سازد که مجاهدین جنگجوی دیروز در برابر دو تجاوز؛ یعنی شوروی و عمّال طالب‌نما تحت رهبری تروریزم جهانی و پاکستان، علم‌برداران صلح امروز و فردای کشورند و عادلانه نیست که رادمردان این مرزوبوم را که با ریزاندن خون پاک‌شان افغانستان را آبیاری کردند و ملت‌های منطقه و جهان را از خطر گسترش و اسارت کمونیسم و تروریزم جهانی نجات دادند، به نام‌های تفنگ‌سالار و جنگ‌سالار یاد کنند؛

*** عامل چهارمی؛** نیازمندی شدید به وفاق ملّی است. وفاق ملّی به حیث یک اولیت تام و ضرورت مبرم برای ایجاد و تحکیم یک نظام استوار بر پایه‌های عدالت اجتماعی و سیاسی‌ای که تمام اقوام ساکن در افغانستان حضور فعالانهٔ‌شان را در آن احساس کنند؛ تا زمانی که این موهبت شامل حال ما افغان‌ها نشود، ثبات و صلح پایدار نصیب ملّت ما نخواهد شد.

یقین دارم که همه افغان‌های آگاه و دوراندیش، اولیت آن را درک می‌کنند؛ اما عنصری که بیشتر مستلزم ایجاد وفاق ملّی است، ایثارگری، ایجاد روحیهٔ همدیگرپذیری و پشت‌پازدن به حس برتری‌جویی‌های قومی است. دستیابی به این مهم، ممکن نیست؛ مگر شالوده‌های اجتماعی کشور را از نو پی‌ریزی کنیم. انگیزه‌های قویی را با تغییر دادن نصاب تعلیمی و تحصیلی افغانستان از حد صفری تا دوره‌های عالی تحصیلی، در ذهن آحاد ملّت تداعی کنیم.*

تبلوری از جلوه‌هایی شخصیت شهید استاد ربانی

نویسنده: عبدالحفیظ همام

استاد ربانی شهید را می‌توان شاخص‌ترین چهرهٔ مُبارزه، جهاد و مُقاومت در امتداد تاریخ ملت افغانستان و به‌ویژه طی پنج دههٔ اخیر کشور شناخت. فعالیت‌های سیاسی، مبارزاتی، اجتماعی و دینی استاد تجسّم این واقعیت است که ایشان به‌عنوان یک سرمایهٔ اجتماعی و سیاسی کشور، از مشخصه‌ها و ویژگی‌های خاصی برخوردار بودند که بازگویی ابعاد مختلف شخصیت ایشان و لو به‌صورت خیلی فشرده می‌تواند به‌عنوان سرمایهٔ فکری و الگوی آموزنده برای نسل جوان ما و نسل‌های بعدی باشد.

مشخصه‌های فکری و ایدیولوژیک

در نخستین نگاه، استاد شهید از یک خانوادهٔ شناخته‌شدهٔ مذهبی است که در عین حال تحصیلات اکادمیک در رشتهٔ شرعیات و رشتهٔ تدریس ایشان در دانشگاه کابل در زمینه‌های فلسفهٔ اسلامی، شناخت عمیق به تاریخ امت اسلام و جریان‌ها و نهضت‌های اسلامی، همه و همه دست‌به‌دست هم داده، اندیشهٔ فکری و ایدیولوژیک ایشان را بر محور آموزه‌های ناب اسلامی، واقعیت‌های فرهنگی جامعه و تجربهٔ بشری شکل و تبلور بخشیده‌است.

استاد ربانی و همفکران ایشان در جریان و نهضت اسلامی افغانستان، همواره بر این نکته تأکید داشته‌اند که بایستی به منظور تحوّل بنیادین در جامعه، شخصیت حقیقی جامعه تغییر کند و بدون چنین تحوّل‌ی تنها تغییر شخصیت حقوقی جامعه کارساز نخواهد بود.

از نظر ایشان مهم این است که بستری فراهم شود؛ تا شخصیت حقیقی جامعه و به‌خصوص نخبگانی که بر روند حرکت کلی جامعه تأثیر گذارند.

تغییر کند؛ چون این تجربه تاریخی جامعه ماست. جامعه‌ای که صدها سال تاریخ استبدادی دارد. خودخواهی‌ها، انانیت‌ها و کیش شخصیتی که نخبگان در چنین جامعه دارند و بر اساس آن، همه، خودشان را تمام‌محمور می‌دانند؛ تا این‌ها متحوّل نشوند، انتظار تحولات اجتماعی دور از واقع‌بینی است. این در واقع همان آموزه قرآنی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...﴾^۱

و در عین حال، از دید رهبری نهضت اسلامی - در امر پیشرفت جامعه، با بررسی و تحلیل جامعه‌شناختی و دلایل پیشرفت کشورهای اروپایی - رشد و انکشاف در جوامع بشری را به اساس دین‌زدایی و دین‌ستیزی نمی‌توان بنا نهاد؛ یعنی اروپایی‌ها نه تنها از دین جدا نشده‌اند؛ بلکه پایه‌های پیشرفت و ترقی ایشان بر اندیشه‌های دینی‌شان استوار شده‌است. این می‌تواند پاسخی باشد به روشنفکرانی که فکر می‌کرده‌اند که راه پیشرفت از مسیر پشت‌کردن به فرهنگ ملی و دینی مردم و جامعه می‌گذرد.

ویژگی‌های اخلاقی

آن‌گونه که گفته شد، نگاه استاد به سیاست و جامعه، منبعث از آموزه‌های آیین مقدس اسلام بود. بدیهی‌است که تعالیم دینی، تأکید ویژه‌ای بر اخلاق و ارزش‌ها دارد، که برای مؤمن فضیلت به حساب می‌آید. از سوی دیگر تجربه تاریخی نشان داده‌است که سیاست پدیده‌ای نیست که چندان با اخلاق و ارزش‌ها هم‌سوئی داشته و هم‌داستان باشد؛ ولی ما عملاً می‌توان سیاست‌ورزی استاد را در حوزه اخلاق سیاسی تعریف کنیم که ایشان چگونه اخلاق و سیاست، دو مفهوم - به ظاهر - دور، از یکدیگر را با هم پیوند می‌زند. بناءً اخلاق‌گرایی یکی از ویژگی‌های بارز شخصیت استاد است. با

۱. رعد / ۱۱. ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ (برای او فرشتگانی است که پی‌درپی او را به فرمان الله از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند، در حقیقت الله حال قومی را تغییر نمی‌دهد؛ تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون الله برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.) «مرکز...»

شناخت عمیقی که بنده از ایشان داشتیم، می‌توان ایشان را یک سیاست‌مدار اخلاق‌مدار توصیف کرد. شخصیتی که در عالم سیاست هم، هیچ‌گاه معایر اخلاقی و ارزش‌های انسانی را فراموش نمی‌کند. این انسجام شخصیتی استاد یکی از ویژگی‌های خاصی است که در شاخصه‌های کرکتر سیاسی و زندگی اجتماعی وی نیز انعکاس یافته بود.

ویژگی‌های سیاسی

در بدایت دولت اسلامی مجاهدین به رهبری استاد، تجارب تلخی در کشور تکرار شد که در اصل، ریشه‌های آن همه حوادث تراژدیک به مداخلات بیرونی و احزاب و جریان‌های سیاسی‌ای بر می‌گردد که به هر قیمت به دنبال به‌دست آوردن قدرت بودند. شاید برای نسل امروز باورکردنی نباشد که بعد از آنکه دولت مؤقت مجاهدین، مسئولیت دولت را عهده‌دار شد، اکثریت گروه‌ها و تنظیم‌های وقت، حملات خود را متوجه دولت مؤقت مجاهدین و شخص استاد و دولت‌مردان وقت کردند.

این در حالی است که یک طرف در سنگر دفاع از مشروعیت قانونی و دفاع ملی قرار داشت و طرف دیگر در سنگر تجاوز و اشغال؛ اما این گروه‌ها با واقع‌بینی و قرارنگرفتن ابزار به‌دست بیگانگان، می‌توانستند با سعه صدر با دولت همکاری کنند؛ تا نهادهای نظام نوپای مجاهدان شکل بگیرد و در یک فرایند دموکراتیک در چارچوب رأی مردم قدرت را به‌دست بگیرند؛ اما متأسفانه برخی گروه‌ها و اشخاص اصلاً خودشان را صاحب و مالک کشور می‌دانسته‌اند و حاضر به مذاکره با هیچ‌کس و جناحی نبوده‌اند. مسلماً دولت اسلامی به رهبری استاد، به دنبال این بود که نهادهای مدنی شکل گیرد و یک ساختار نظام قانونمند در کشور به‌وجود بیاید؛ تا ساز و کار گردش قدرت در کشور به گونه انتخابی و دموکراتیک شکل بگیرد.

ایشان همواره بر این راهبرد تأکید داشتند که ما با کسی جنگ قدرت نداریم که بگوییم شما نباشید و ما به جای شما باشیم، حرف ما این است که در چارچوب آرمان‌های جهاد باید توافق جمعی و وحدت ملی به‌وجود بیاید و

در نتیجه زمینه‌های مبنی بر مطالباتی که مردم در آرزوی آن‌اند، مثل آزادی، استقلال و حاکمیت ملی، امنیت و توسعه فراهم و تحقق یابد. بدین وسیله، بسترهای لازمی در جامعه فراهم گردد، تا فرایند نظام‌سازی و حکومت‌داری خوب، به صورت طبیعی در کشورِ بلاکشیده ما مسیرش را بییماید.

در پایان؛ به روح بی‌آلایش استاد بزرگ و شهید صلح، درود و رحمت فرستاده و از بارگاه آفریدگار استدعا می‌کنیم که جنّات برین و بهشت جاویدان جایگاه همیشگی‌شان باد! روح‌شان شاد و یادشان گرامی.*

ای کاش می‌گرفت به‌جای تو دست مرگ؛
جان تمام قوم و تمام قبیله را

نویسنده: فوزیه کوفی، نماینده مردم در مجلس نمایندگان

تاریخی با نام بزرگش گره خورده بود. از کرسی فقاقت و شریعت ره به سیاست و حکومت زده بود و در این راه موانع را می‌شناخت و سدها را می‌شگافت. برای نسل‌های چون من، تصویر او در قاب‌های متفاوتی متبلور می‌گردید. می‌شد او را با تمام معنی، گهی در عباى یک فقیه با شناخت‌های عمیق و معرفت‌های دقیق از اسلام واقعی دید و گاهی نیز در قباى یک سیاست‌ورز خردگرا، باورمند به گفتمان‌های کلان سیاسی و ارزش‌های انسانی، نگاه کرد.

شهادت پروفسور برهان‌الدین ربانی، رهبر جهاد و مُقاوَمَتِ مقدّس مردم افغانستان، این شهید صلح و عدالت، فراسوی بسیاری از مباحث و نوشته‌های فرهنگی - سیاسی، به‌دور از هر امتیازخواهی، شهادت ارزش‌هایی است که در نیم‌سدهٔ پسین، هزاران انسان این جغرافیا - که در جمع آنان نخبه‌ترین چهره‌های مجاهدت و رشادت برجسته و خورشیدوار رخ می‌نمایانند - جان داده‌اند. استاد شهید؛ برترین نماد و جمع‌آمدی از سیاست‌ورزی خردگرای اسلامی و خرد سیاست‌ورز اسلام‌گرا در سه دههٔ اخیر در جهان اسلام، منطقه و افغانستان بودند.

دانش فقهی، کاریزمای رهبری و تجربهٔ عمیق سیاسی، رهبر شهید را از مرز مرد واکنش‌های آنی بودن، فرسنگ‌ها فاصله داده بود. با اینکه چند سالی می‌شد که تیره‌های انتقاد سویش می‌پراگندند و نشانه می‌گرفتند؛ اما گاهی هم خم به ابرو نیاورده بود؛ تا به مردمانی که هم‌سطح خودش فهم نداشتند، بفهماند که چرخهٔ روزگار در این جغرافیای بدبخت، خیلی تند‌دور می‌زند و چشم‌های کوتاه‌بین را توان دیدن و فهم مسیر آن نیست.

استاد شهید آزادی را می‌دانست و به آزادیگی ایمان داشت و این امر او را سال‌های فراوانی در قله‌های هندوکش برای برافراشتن پرچم آزادی و ستیزه‌گری

با استبداد و تجاوز، پیشاپیش یک‌نسل «برهنه‌پا»؛ اما دلیر و دلاور، سرکش و عیار و مسلمان و مؤمن کشانده بود و همچنان می‌کشاند.

حضور سبز و سرافراز وی در جِهَاد مردم افغانستان، سپس مسئولیت‌پذیری و اداره‌گری دولت اسلامی افغانستان پس از پیروزی مجاهدین، بر رغم تمامی توطیه‌های ستیزه‌جویان و خیانت‌ورزان درونی و برونی و بعد رهبری مُقاوَمَت مقدّس مردم افغانستان در برابر تجاوز پاکستانیان، همسو و هماهنگ با قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود - که خود از رهروان تفکّر دینی استاد شهید بودند - بسترسازی برای روند آشتی ملی و صلح در پروسه تاریخی بن و ایثار و از خودگذری در راه سپردن قدرت به اداره مؤقت در سال ۱۳۸۱ خورشیدی، و در نهایت عهده‌دارشدن خطیرترین موقفی، چون ریاست شورای عالی صلح با وجود نارضایتی‌های هم‌سنگران و رهروان فراوان؛ همه و همه نشانگر خیرخواهی، صلح‌طلبی، رهبری، عدالت‌خواهی و سیاست‌ورزی خردگرای استاد شهید در کنار صدها افتخاری است که در ۷۱ سال عمری به تمام معنا پُربهای رهبر شهید، نصیب مردم ما شده است.

بی هیچ شکی مردان بزرگ چون کوه‌اند، با دورشدن از آنان بزرگی‌شان را می‌شود احساس کرد، استاد شهید همین‌گونه بوده است و خواهد بود. مردم ما ممکن امروز و شاید نیز فردا به درستی بدانند که لاشخوران شبکه خون‌آشام استخباراتی «آی اس آی» هم‌تباران فکری و قبیله‌ای‌شان، طالبان دهشت‌آفرین و وحشت‌گستر، توطیه‌چینان درون افغانستانی و دشمنان تفکّر انسانی، بزرگ‌ترین سرمایه فکری و سیاسی ما که میراث پنج دهه خرد و سیاست بوده است را از ما ستانند

که به گفته حافظ:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان، خوان یغما را

و اما، از این خامه و به این بهانه، چنین می‌نویسیم که:

فغان کاین دشمنان عزّت و ایمان و آزادی

چنان بردند او از ما که ترکان، خوان یغما را

و آخرین سخن اینکه؛

استاد شهید! در قافله‌ای که تو سالار شرف و عزّت آنی و به‌سوی خدا می‌روی و با یاران و هم‌سنگران می‌پیوندی، همراهان فراوانی داشته‌ای و چنین مرگی شایستهٔ مردی به بزرگی توست، شهادت را خدا به همه ارمغان نمی‌دهد، آن هم شهادتی برای صلح و برای بندگان خدا، این مرتبت شایستهٔ آزادگی‌های تو بوده است. تو را خدا برای در بستر مردن نیافریده بود.

هستند کسانی که در بستر خواهند مرد. به آنان می‌نویسند و می‌گویند که او در گذشت؛ اما برای بزرگی چون تو، همه می‌نویسند که شهید شد. روح شاد ای شهید صلح و عدالت. ❖

۳۳

بر نمی گردد...

نویسنده: داکتر جمрад جمشید

استاد، پروفیسور برهان الدین ربانی، مرد پرنام، هویت دلیر و ژرفنگر، شخصیت حلیم و عاقل و عادل، در آخرین تپش های قلب که نزدیک ترین لحظات آرامش ابدی اش بود، درجه پیراج شهادت را به خود کمایی کرد و شهید شد و او که در تمام مدت عمر شریف و معظمش، در پرتو ارشادات فروغ ابدیت جامعه بشری، پیامبر خدا، محمد Y به خدمت انسان زیسته بود، راه خدا را پیش گرفت.

این مرد خبرساز، نه تنها در درازنای زندگی؛ بلکه با پیوستن به ابدیت هم، در اکثر زوایای جغرافیای جهان و دیدگاه شخصیت های مطرح امروز، حُسن نام را به خود تخصیص داده و با صلح دوستی و مظلومیتش - که تأیید همگانی داشت - به تاریخ بشریت پیوست.

استاد ربانی، بار دیگر نامی، شد که تاریخ کشور را با قطرات خون پاک خود ورق زد و در متون آن، نام های مردان بزرگوار این سرزمین چون: کیومرث، فریدون، ابومسلم، بابک دهبازان، محمود غزنوی، میرویس هوتک، احمدخان ابدالی و احمدشاه مسعود و صدها تن دیگر را جانبازانه به خوانش گرفت.

این شخصیت متواضع و این هویت شریف، به هیچ وجهی ساخته و بافته یک قوم و یک گروه و یک حزب و یا دستگاهی نبوده که به محدوده یک جغرافیا گره خورده باشد؛ بلکه گواه عظمت نام و ارزش هویتی او در قدم اول سرزمینی است که بهای خون رنگین و مقدسش، پاسداری صلح و رفاه و آزادی آن بوده است.

ملت مؤمن افغانستان، که با شهادت استاد یکی از مؤثرترین و کلیدی ترین مرد سرزمین خود را از دست داده است، صبور و آگاه، قرن ها باید به انتظار و

چشم به راه باشد، تا ربانی و مسعود دیگری به معرکه درآیند و کارآفرینی کنند و آن طوری که برای مسعود هرگز بدیلی پیدا نشد، ربانی بزرگوار ما هم، با رفتن خود، میدان را خالی ماند و بر نمی‌گردد تا مرهم دل هزاران محتاج و قوّت قلب میلیون‌ها مظلوم و چاره‌ساز بیچارگان باشد.

آری؛ بر نمی‌گردد تا...*

۳۴

رهبر شهید
نابغه ناتکرار

نویسنده: انجنیر فریدون فرهمند - سمنگان

چندی پیش، افغانستان شاهد از دست دادن دل‌سوزترین و مهربان‌ترین بزرگ‌مردی بود که تاریخ معاصر افغانستان و جهان نظیرش را ندارد و در این مرزوبوم، حضور و پیدایش شخصیتی، مانند استاد ربانی محال است. رهبر شهید کسی بود که نیم‌قرن از عمر پربهایش را در خدمت کشور، اعلای کلمه خدا و سربلندی امت اسلامی وقف کرد.

استاد شهید، [با جمع دیگر از همفکرانش،] درست حدود پنجاه سال قبل، با تأسیس حزب جمعیت اسلامی افغانستان، گامی در عرصه سیاست پرفراز و نشیب افغانستان گذاشت و در سی سال اخیر، محور تمام تحولات افغانستان بود. حضور پربار وی را هیچ‌کسی انکار کرده نمی‌تواند؛ ولی با درد و تأثر فراوان، در حساس‌ترین زمان ممکن، ما رهبر خویش را از دست دادیم. رهبری که تا پای جان برای آزادی و سربلندی کشور رزمید و در راه آوردن یگانه آرزوی ملت افغانستان (صلح) جان عزیز خویش را از دست داد و میلیون‌ها انسان با عزت و سربلند را در داغ نبود خویش سوگوار و پریشان ساخت.

دشمنان نگون‌بخت و سیه‌اندیش بار دیگر، سرو آزاده‌ای را به تیر بستند، به گمان اینکه شاید به اهداف پلید و اسلام‌ستیزانه خویش برسند، غافل از اینکه راه رفته استاد هیچ‌گاه بی‌راهِرو نخواهند ماند و ملت عزیز افغانستان و خاصه پیروان جمعیت اسلامی افغانستان، با درسی که از استاد شهید آموخته‌اند؛ تا آخرین دم، برای سربلندی و آزادی و رفاه مردم خویش می‌کوشند و آرام نخواهند نشست.

در این نبشته، بیشتر روی شخصیت استاد شهید در عرصه‌های مختلف

ملّی و بین‌المللی و فقدان وی، اشاره خواهیم داشت.

استاد شهید، با شخصیت محترم و جذابی که داشت و با تحلیل ژرف و دوراندیشانه‌ای که از اوضاع کشور و منطقه ارایه می‌کرد، به یقین که در تمام محافل و نشست‌ها، در صدر قرار می‌گرفت و تمام اقوام و احزاب کشور، با اتفاق هم، به‌دور یگانه‌محور - که خود استاد بود - جمع می‌شدند. محال بود و هرگز ندیدیم که با حضور استاد، کس دیگری به بزرگی مجلسی انتخاب شود؛ مگر اینکه خود استاد از کس دیگری حمایت می‌کرد و نمونه‌اش را در ده سال اخیر به خوبی، همگی شاهد آنیم.

استاد؛ دل‌سوزترین معلّم برای همه اقشار جامعه ما بود. بدون درنظرداشت سلیقه‌های قومی، مذهبی و گروهی، رهنمودهای استاد، شامل همه اقشار مختلف جامعه، اعم از فرماندهان، سیاست‌گران، رهبران، وزیران و همه و همه می‌شد و رهبر شهید هیچ‌گاهی دست به تخریب کسی نزد و هیچ حسادت مقام و منزلت کسی را نکرد و تا توانست برای پیشرفت شخصیت‌های این مرزوبوم تلاش کرد.

او به یقین می‌دانست که حکومت فعلی دست‌آورد سی سال جهاد و مُقاومت و مُبارزه خستگی‌ناپذیر نهضت اسلامی افغانستان است و با وجود تمام ناسپاسی‌هایی که اشخاص نوبه‌ظهور رسیده، در حق این نهضت انجام دادند و هنوز هم دست به اعمال تخریب‌کارانه خویش می‌زنند، هیچ‌گاه از تلاش خویش مبنی بر پایداری و ثبات حکومت فعلی، دست بر نداشت و با وجودی که با نارضایتی بعضی همراهان نیز مواجه بود؛ ولی همیشه سردمداران حکومت فعلی، به‌خصوص شخص رئیس‌جمهور از نصایح و مشوره‌های باارزش و ستودنی رهبر شهید، سود بردند و در بدترین شرایط، محور بازگشت تمام ایشان بود و استاد شهید، دل‌سوزترین فرد این مملکت به این کشور و نظام فعلی بود و جدا از اینکه خودش در درون نظام فعلی وجود داشت، یا بیرون از آن، در فکر این بود که نباید فرصت‌های به‌دست‌آمده، به‌دست چند کس و ناکسی به هدر رود و همیشه تأکید می‌کرد که باید از وضعیت کنونی بیشترین

استفاده را به نفع افغانستان کنیم.

اکنون با شهادت استاد بزرگوار، هم دولت و هم مردم افغانستان، صادق‌ترین و باوفا‌ترین همدم و مشاور خویش را از دست دادند و این ضایعهٔ بسا بزرگ بر پیکر ملت ماست.

استاد که در سطح رهبری جمعیت اسلامی قرار داشت، شاید می‌دانست که دیگر رسالتش رو به انجام است و جمعیت را به‌عنوان بزرگ‌ترین و مردمی‌ترین حزب کنونی افغانستان از یاد نبرده بود و در این اواخر در فکر بازسازی جمعیت بود.

همایش برگزاری کنگرهٔ جمعیت با حضور بیش از بیست هزار نفر در کابل و متعاقباً برگزاری جلسهٔ مشوره‌دهی برای برگزاری کنگره با حضور بزرگان و فعالان حزب جمعیت اسلامی افغانستان در کابل، از کارهای مهمی بود که برگزار شد و رهبر شهید در این جلسات و همایش‌ها، حضور فعال داشت و از همه امور نظارت می‌کرد که با تأسف و درد که خودش دیگر شاهد برگزاری انتخابات درون حزبی نیست.

حال با انتخاب صلاح‌الدین ربانی به‌حیث سرپرست حزب؛ تا برگزاری کنگره و انتخابات برای رئیس‌دایمی، گام مهمی در این راستا تلقی می‌شود. استاد بزرگ‌ترین شخصیت دینی و مذهبی کشور، به حساب می‌رفت، استعداد و لیاقت استاد به حدی بود که تمام دورهٔ مکتب و دانشگاه را با درجهٔ اول‌نمره به پایان رسانید و مستقیم به‌حیث استاد در دانشکدهٔ شرعیات قبول شد. از همان آوان تا شهادت، در پی آموزش و پرورش بود. مطالعه را هیچ‌گاه فراموش نکرد.

در بارهٔ نهضت‌های اسلامی، چه در افغانستان و چه در جهان، ده‌ها کتاب و مقاله نوشته‌است.

شخصیت علمی استاد شهید فراتر از افغانستان بوده و در بین امت اسلامی و کشورهای عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

سخنرانی آخر استاد در کنفرانس بیداری اسلامی در تهران، دوازده روز قبل از

شهادتش به عنوان دوّمین سخنران مجلس، نشان از عظمت و بزرگی استاد در بین اُمّت اسلامی دارد. به یقین، نبود چنین فرزانه‌ای در بین اُمّت اسلامی و مردم مسلمان افغانستان، ضایعه بزرگی است.

روانش شاد و جایگاهش بهشت برین باد. *

۳۵

به یاد استاد شهید

نویسنده: عبدالحق امیری

ژنیو - سویس

از شهادت ناگهانی و مظلومانه استاد برهان‌الدین ربانی، رهبر فقید جمعیت اسلامی افغانستان، رئیس شورای عالی صلح و رئیس جمهور پیشین کشورم سه سال می‌گذرد؛ اما هرگز باورم نمی‌آید که این پدر معنوی نسل جوان ما، این رهبر پرافتخار دوران جهاد و مقاومت ما، این عالم دین و سیاست بی‌همتای ما - که قلم از بیان شرح صفات حسنه او عاجز می‌ماند - دیگر در میان ما و پیروانش قرار ندارد.

درنده کوردلی، در قالب انسان و با استفاده از عمامهٔ مُلا - که در کشور نمادی از مظاهر اسلامی به حساب می‌رود - به بهانهٔ رساندن پیام صلح، جسد چرکین خود را انفجار داد؛ تا درخت سربلند علم و دانش و سرلشکر مجاهدان و سیاست‌مداران عصر را به شهادت رساند و به این گونه برنامه‌های شیطانی مزدوران راه‌گم‌کرده طواغیت دهر را به مُنصّه اجرا گذارد.

باید به دشمنان کوردل بشریت بالأخص برای آنانی که به نام اسلام، انسان می‌کشند، انتحار می‌کنند و در روی زمین خدا^۱ فتنه و فساد برپا می‌دارند، گوشزد شود که خداوند متعال در وصف شهید چنین فرموده‌است:

«و کسانی را که در راه الله کشته می‌شوند، مرده مشمار؛ بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود.»^۱

برای یک مسلمان، شهادت بلندترین قلهٔ افتخار عبودیت می‌باشد که شهید آگاهانه با شور و علاقه و ویژه‌ای برای رسیدن به این قلهٔ افتخار و کسب رضای

۱. ترجمهٔ معانی آیه ۱۶۹ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ «مرکز...»

الله^۱ بدون خوف و هراس و با سرکوب کردن خواهش‌های نفسی و پاسداری از ارزش‌های مقدّس انسانی، جانِ خود را نثار می‌کند.

استاد، این راه را از همان روزی برگزیده بود که در شعار جمعیت اسلامی افغانستان شهادت در راه خدا^۲ را از آرزوهای عالی خود و اعضای این جمعیت قلمداد کرده بود. او به مقصد خود رسید؛ لکن، آنچه که او به پیروانش به‌ودیعت گذاشته‌است، تا ابد بر شانه‌های زمانه باقی خواهد ماند. پیروانی که برای تکمیل آن باید بدون هراس از جاده‌های خونینی، عبور کنند که در آن لوحه‌های رهنمایی و هدایت‌بندگان خدا^۳ نصب شده‌است؛ اما فقدان استاد را امروز بیشتر از هر وقت دیگر، مردم کشور ما احساس می‌کنند. ای کاش می‌دانستند که یادآوری از روز شهادت استاد، حرکتی است در بهبودبخشیدن وضعیت ناهنجار و بحرانی کشور و مرهمی است برای داغ‌های فراوان و زخم‌های دردناک جامعهٔ امروزی ما.

این سرزمینی که استاد و هم‌رکابان دلاور و قهرمان بی‌مانند ایشان، با متانت و مردانگی بی‌نظیر از شر اشغالگران و از فتنه‌ها و دشمنی‌های درونی نجات داده بودند، امروز در گرو حرص و آز بی‌حد و حصر رهبرانی قرار دارد که عملکرد ناب‌خردانهٔ ایشان - خدای ناخواسته - باز فصل خونینی را به ارمغان می‌آورد و آن همه قربانی‌هایی که استاد و پیروان دلیر ایشان داده بودند؛ تا ما آزاد، آرام و سربلند باشیم را در پای هوی و هوس‌های شیطانی خود و برآورده‌ساختن اهداف اهریمنان می‌ریزند. اینجاست که ما فقدان استاد شهید و سپهسالار شهدای کشور، مسعود قهرمان را با آه و درد حس می‌کنیم و حسرت می‌کشیم. اینکه استاد شهید الگوی حِلْم و بردباری و اخلاق حمیدهٔ کم‌نظیر بود، حقیقتی است که هم دوستان و هم مخالفان ایشان به آن اعتراف دارند.

استاد عالم بی‌همتای عصر خود بودند، که هم در دین و هم در سیاست؛ برانزدگی و فهم و تجربهٔ ایشان را کمتر کسی داشته‌است.

به یاد دارم که روزی در دُبی به زیارت استاد رفته بودم؛ تا عرض ادب کرده و از صحبت ایشان سود برم، به مشورهٔ دوستی در رابطه به انتخابات سال ۲۰۰۹

م، عرض کردم: «استاد محترم! مشوره این فرزند معنوی شما این است که برای کاندیدای انتخابات کسی را معرفی کنید که برای جهان غرب چهره شناخته شده باشد، یا لااقل ایشان با او کار کرده بتوانند و هم به آرمان های جهاد مقدس مردم و ارزش های اسلامی پایبند باشد؛ در غیر این صورت حتی اگر کاندیدای مطلوب شما رأی مردم را هم داشته باشد، حکومت کرده نمی تواند.»

استاد شهید در تأیید گفته من، فرمودند: «من می دانم که امریکایی ها بیشتر از هفتاد هزار عسکر در افغانستان دارند، خون شان را در این سرزمین ریخته اند و میلیاردها دالر را نیز مصرف کرده اند. پس هرگز تحمّل کسی را نخواهند داشت که به میل ایشان نباشد.»

در مرحله دیگری به دعوت دوستی به ضیافتی که به افتخار استاد شهید آماده کرده بود، راه یافتم و آن جناب بنده را در میز استاد جای داده افتخار صحبت به این رهبر وطنم را برایم هدیه کرد.

من فکر می کردم در بیشتر از بیست کشور دنیا کار کرده بودم، با رهبران سیاسی، شخصیت های علمی، افراد کلیدی جامعه مدنی و متفکران این کشورها ملاقات هایی داشتم و از صحبت با آنان چیزهای زیادی را آموخته بودم، خواستم از تجارب و اندوخته های خود چیزی بگویم که برای استاد مفید واقع گردد.

سخن در مورد وضع سودان - هم جدایی جنوب از شمال و هم جنگ های دارفور - مطرح شد. استاد وضع سودان را از لحاظ سیاسی و اقتصادی چنان تحلیل کردند که فکر کردم استاد سال ها بیشتر از من در سودان زندگی کرده بودند و به همین علت به تمام باریکی های بحران آن کشور دسترسی داشتند.

رشته سخن، ما را از سودان به یمن برد - جایی که زیدی های حوثی با حکوت رئیس جمهور پیشین این کشور جناب علی عبدالله صالح، جنگ داشتند. از قضا من یک ماه قبل از ملاقات با استاد شهید به یمن رفته بودم و در ملاقاتی که معاون سرمنشی سازمان ملل در امور بشری، با آقای علی عبدالله صالح و چند تن از وزیران حکومت وی داشتند، شرکت داشتم. به خود بالیدم

که اینجا حتماً بر استاد پیشی خواهم گرفت؛ اما هنگامی که استاد شهید از یمن سخن راند و از شخصیت‌های سیاسی و فکری آن کشور یاد کرد، فکر کردم ایشان دیروز از یمن آمده بودند و به تمام ابعاد اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یمن چنان رسیدگی و علم داشتند که احتمالاً سیاست‌مداران و تحلیلگران یمنی، از فهم آن عاجز بودند. به خود بالیدم که در کشور جنگ‌زده و فقیری چون کشور من، شخصیتی با چنان فهم و دانش وجود دارد.

استاد را هر باری که می‌دیدم با آخرین معلومات اوضاع جهان، به‌ویژه وضع ناگوار جهان سوّم و مشکلات کشورهای در حال بحران، دسترسی کامل داشتند.

او گنجینه معلومات بود. انگار درک کردم که حدیث شریف: ﴿إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ﴾^۱ در شأن این رهبر متدین، این عالم بی‌مانند، این سیاست‌مدار حاذق و این الگوی حلم و بردباری صدق می‌کند و هر زمانی که از افغانستان و مشکلات جامعه ما سخن به میان می‌آمد، درد و الم شدیدی را در روان پاک این ابرمرد دین و سیاست احساس می‌کردم، او به نسل جوان کشور علاقه بی‌مانند داشت و به آینده درخشان وطن امیدوار بود.

روحش شاد، یادش گرامی و راهش پر راهرو باد.

در نهایت می‌خواهم با استفاده از این فرصت، به روان پاک تمام شهدای گلگون‌کفن و وطنم و در رأس همه، به روح پاک قهرمان بی‌مانند قرن بیستم آمرصاحب مسعود شهید و تمام شهدای دلاور و قهرمان زادگاهم بدخشان زمین، درود بی‌پایان فرستاده، از خداوند بزرگ و برتر برای ایشان فردوس برین و برای بازماندگان و رهروانشان صبر جمیل طلب دارم.*

۱. نگاه: سنن الترمذی، شماره حدیث: ۳۱۲۷. هرچند در سلسله اسناد این حدیث عطیة العوفی و مصعب بن سلام وجود دارد و از این رو آن را ضعیف دانسته‌اند؛ اما احادیث صحیح دیگری مثل این حدیث، «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ» رواه الطبرانی فی «الأوسط» (۲۰۷/۳) و ابن جریر الطبری فی «التفسیر» (۴۶/۱۴) قال الهیثمی: رواه البزار والطبرانی فی الأوسط وإسناده حسن «مجمع الزوائد» (۲۶۸/۱۰) وحسنه الشیخ الألبانی فی «السلسلة الصحيحة» (۱۶۹۳). وجود دارند که معنای آن را تأیید می‌کنند. «مرکز...»

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال سیزدهم، شماره ۲۲، ۲۹ سنبله ۱۳۹۳ هـ. ش. «مرکز...»

استاد شهید W مرا به فراگیری درس تشویق کرد
نویسنده: نظام الدین حکمتیار مدقق

سخن از مردی گفته می‌شود که سال‌های سال در راه آزادی و استقلال کشور مبارزات خستگی‌ناپذیر را انجام داده‌است، که تاریخ آن را فراموش نخواهد کرد، فداکاری و مجاهدت‌های وی، به خط زرین در اوراق تاریخ به نسل‌های پسین باقی خواهند ماند؛ تا راهکار و سرمشق زندگی خویش قرار دهند.

روزگاری که من دانش‌آموز دوره دبیرستان بودم و تازه وارد صنف دهم «لیسه خردمند شهید» شده بودم، سال ۱۳۸۷ خورشیدی بود، با مامای بزرگم راهی کابل شدیم، زمانی که در شهر کابل وارد شدیم، نسبت مشکل پیش آمده، مامایم گفت که: «باید نزد استاد برویم و در حل مشکل مان، از استاد بزرگوار طالب کمک و همکاری شویم» هردو به سمت وزیر محمد اکبرخان در حرکت شدیم؛ چون بزرگ‌مرد تاریخ و فرزانه زمان خانه‌اش در آنجا موقعیت داشت، زمانی که به خانه استاد شهید رسیدیم، نظر به تعارف و شناختی که مامایم از قبل با محافظان و دستیاران استاد شهید داشت، ما را به نزد استاد شهید به اتاقی راهنمایی کردند و بعد از احوال‌پرسی و نشستن، استاد خطاب به من گفت: «جوان تو چه کار می‌کنی؟»

در جواب استاد شهید W گفتم: مه شاگرد مکتبم و فعلاً صنف دهم می‌باشم؛

استاد شهید به صدای مشفق و مهربانش گفت: آفرین جوان! خیر ببینی، تلاش کن که درس‌هایت را خلاص کن و بعد از اتمام درس‌هایت نزد من بیا که به بورس‌های تحصیلی مُعرّفی‌ات کنم، به کشور مصر یا به ایران؛ چون درس خواندن در آن کشورها خیلی خوب است.

بدبختانه که دیگر چرخش روزگار مجال دیدار استاد شهید را برایم نداد و از تعاون و همکاری پدرا نه ایشان محروم شدم و نتوانستم که باری به نزدشان بروم و قرار گفته‌شان به بورسیه‌های تحصیلی مُعرّفی شوم. استاد شهید، رهبر محبوب دل‌ها که سالیان متمادی برای حفاظت، حراست، صیانت از عزّت، وقار و نوامیس ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور بیشترین عمر خویش را صرف مساعی مبارزات در این کشور کرد و در راه نگاه‌داری ارزش‌های اسلامی و دین مبین اسلام تلاش ورزیده‌است که در درازنای تاریخ راهکار و الگوی مبارزاتی نسل جوان و نسل‌های پسین این سرزمین خواهد بود.

من شخصیت و مبارزات استاد شهید را فراتر از مرزهای افغانستان و قاره آسیا می‌خوانم. استاد شهید در از بین بردن اختلاف میان برخی کشورهای اسلامی همیشه تلاش می‌ورزید و کشورهای اسلامی را به اخوت، برادری، برابری، اتحاد، اتفاق و هم‌صدایی فرا می‌خواند و در مقابل بی‌عدالتی‌های کشورهای کفری و اسلام‌ستیز، مسلمانان را به هم‌بستگی دعوت می‌کرد و صدای عدالت‌خواهی و دادخواهی‌اش را همیشه بلند می‌کرد. استاد شهید در مقابل طاغوتیان زمان ایستادگی می‌کرد.

از برکت جهاد برحق و مقدّس مردم افغانستان به رهبری استاد شهید و همراهان‌شان، کمونیزم شکست و اکثریت کشورهای مستعمره شوروی وقت، آزاد شدند و استرداد استقلال کشورشان را به‌دست آوردند، که این فداکاری و مبارزات استاد شهید W و مردم افغانستان هرگز از یاد و خاطرات مردمان این کشورها، فراموش نخواهد شد و مدیون قهرمانی‌ها و ایثارگری‌های جان‌برکفان کشور ما خواهند بود. هرگاه جهاد و مُقاومت به رهبری استاد شهید W و ملت غیور افغانستان نبود، وضعیت طور دیگری می‌بود.

استاد شهید W رهبر جهاد و مُقاومت برای همگان حیثیت پدر معنوی را داشتند که متأسفانه توسط ددمنشان و حیوان‌صفتان بداندیش و اسلام‌ستیزان قرن، به‌نام پیک صلح، به شهادت رسانیده شد و به مقام والای شهادت نایل

آمد و به صف شهدای صدر اسلام پیوست. إن شاء الله که راهش توسط راهروان واقعی‌اش ادامه خواهد یافت و راهش پر راهرو خواهد بود.
روان استاد شهید شاد و یادش گرامی باد!*

۳۷

استاد!

از لبخندهای تان عکس گرفتم

نویسنده: صدیقی لعلزاد

استاد! هر قدر فکر می‌کنم، باز هم برایم باورکردنی نیست که شما رفته‌اید؛ مگر می‌شود باور کرد آن کوه‌مرد را که جامهٔ روحانیت را به تن دارد و اندیشهٔ پاک او صلح را فریاد می‌زند؛ مگر می‌شود که چشم‌های خود را انسان ببندد و بگوید که استاد رفته‌است، چگونه گوشی، باشد که این صدا را تحمّل کند و چگونه ذهنی باشد که این را بپذیرد، آیا مگر می‌شود؟

استاد فرزانه! هرگاهی که بعد از لحظه‌ای شما را به یاد می‌آورم، هیچ‌گاهی باورم نمی‌شود که شما رفته‌اید. با آن هم نمی‌دانم چرا آب شوری، رخساره‌هایم را می‌شوید و قلبم را اندوه سنگینی محکم می‌گیرد و ذهنم ساعات درازی پراکنده می‌شود.

استاد! چگونه باور کنم که شما رفته‌اید، آیا مگر می‌شود باور کرد، آن مرد را که برای سرفرازی جهان اسلام مُبارزه می‌کرد و آن مرد که برای وحدتِ ملی مردم افغانستان و جهان اسلام گام می‌برد داشت؛ مگر استاد می‌شود، مرگ مردی چون شما را باور کرد؟

سالار شهید! چگونه باور کنم؛ مگر می‌شود گفت: «آفتاب را کشتند» این برایم باور نکردنی است.. اما وقت بدخشان را سیاه‌پوش، خراسان را در سوگ، ابو مسلم را خون‌آلود، یعقوب را گریان، سیاوش را لاله‌گون و مسعود را ژولیده یافتم، دانستم که شما را نیز به شهادت رسانیده‌اند.. با وجودی که می‌دانم شما نیز رفته‌اید؛ ولی باز هم باورم نمی‌شود..

قهرمان صلح، استاد شهید! پس از مرگ شما من به صلح و صلح‌جویی‌ها، دیگر باور ندارم و هیچ‌گاهی دروازهٔ صلح را به روی آن کوردلان سیه‌کار و

سیاه‌اندیش، باز نخواهم کرد، من دیگر چگونه با کسانی صلح کنم که در لباس اسلام، علیه دین مقدّس اسلام قرار گرفتند و یکی از رهبران بزرگ اسلام؛ یعنی شما را از ما گرفته‌اند. چگونه با آنانی صلح کنم که کاخ صلح و تاج عزّت و شرافت سرزمینم را کشته‌اند.

رهبر شهیدم، استاد عزیز! اندوه و حسرت بر ما باد که شما را منحصر به حزبی کنیم و حسرت بر ما باد که شما را منحصر به سمت و یا زبان خاصی کنیم و اندوه و هزار حسرت بر ما باد که شما را منحصر به جریان خاصی کنیم که اگر چنین سخن را داشته باشیم، زبان‌مان سوخته باد. اگر چنین فکر کنیم، آیا در حق شما و این سرزمین، جفای بس بزرگ نکرده‌ایم، که بدون شک، بلی. استاد شهید، رهبر فرزانه! شما چتر شرف و عزّت سرزمینم بودید. شما عالم و متفکّر بزرگی بودید، که تا حال در سرزمینم تکرار نشده‌است، شما نویسنده‌ای بودید مدبر و توانا، شما سیاست‌مدار خموشی بودید بی‌مانند و بی‌نظیر. شما رهبری بودید پرکار و توانمند، پس شما بدون شک تاج شرف و عزّت این مرزبوم بودید.

استاد شهید، فرزانه بی‌مانند! هیچ‌گاهی از یاد نخواهم برد، آن روز آفتابی را که در ساعت ده صبح در اُستان بدخشان در دفتر استاندار با کارمندان «رادیو صدای غازیان» و خبرنگاران نشریهٔ روشنگری با شما رهبر فرهیخته دیدار کردیم؛

استاد! شما آن روز چه چهرهٔ نورانی و نازنینی را به خود گرفته بودید و آن سخن‌های پدرائه‌تان را چه زیبا می‌شنیدیم و از آن لذّت می‌بردیم.

رهبر شهیدم! آرزو داشتم مصاحبهٔ شما را بگیرم و در این کار، شما هم آمادگی نشان دادید؛ ولی شاید من تنبلی کردم و یا شاید تقدیر نخواست یا به سخن دیگر با من دست نداد؛ ولی من به هر صورتش خود را در این کار نخواهم بخشید و این آرمانم در جملهٔ آرمان‌های نامکملم باقی خواهد ماند.

استاد گرامی، رهبر عزیزم! آن روز جوقه جوقه، مردمان به دیدن‌تان می‌آمدند، چه پیر و جوان، چه زنان و دختران؛ همه برای دیدن شما می‌شتافتند و

دست‌های تان را می‌بوسیدند و از دیدن تان همه بدخشانیان خوشحال و سربلند به نظر می‌رسیدند.

استاد فرزانه، رهبر شهیدم! آن روز؛ یعنی سوّم سنبله، آفتاب به مبارکباد تان آمده بود و بسیار خوشحال بودید. شاید برای اینکه طالبان بدخشان به پروسه صلح پیوسته بودند و در هر جمله‌ای که واژه صلح از زبان سخنرانان می‌شنیدید، گل لبخند در لب‌های تان شگوفه می‌کرد و من از لبخندهای تان عکس گرفتم. *

استاد، در حدیث بزرگان و نویسندگان

گردآورنده: خیر الله خیر خواه

درست پنج سال پیش در چنین روزی؛ یعنی بیست و نهم سنبله ۱۳۹۰ خورشیدی، افغانستان شاهد از دست دادن رهبر و استادی بود که پنجاه سال از عمر عزیزش را وقف دفاع از آزادی، استقلال، صلح و امنیت، دعوت و بیداری در راه خیر و فلاح مردم مسلمان و رنج‌دیده افغانستان کرده بود.

استاد شهید، رهبر دانشمند، آموزگار بامهارت، خطیب توانا، نویسنده چیره‌دست، ادیب بارز و برجسته، رهبر اعتدال‌گرا و متواضع، مجاهد مبارز و صاحب‌اندیشه و صاحب‌قلم، مرد صلح‌دوست و مهربان بود. او رهبری بود که در دشوارترین وضعیت برای برون‌رفت از قضایا چاره می‌اندیشید و راه صواب را از ناصواب تشخیص می‌داد. در مجاهدت و مبارزه، در تواضع و بردباری، در تسامح و انعطاف‌پذیری، کم‌تر کسی هم‌سنگ و هم‌سان اوست. او به لحاظ نظری شایسته رهبری و استادی را داشت و هم در عمل این خلاقیت را نشان داده بود. از این رو باید به او «رهبر» خطاب کرد.

همچنان او استادی بود که روش‌های گونه‌گونی را برای تولید انگیزه به کار می‌گرفت، باری در جریان انتخابات پارلمانی در اُستان بدخشان بعد از بازگشت از شهرستان «شهر بزرگ»، استاد با کاروان همراه‌شان به شهرستان «یفتل پایان» به «شهرک اتفاق» تشریف آوردند و از سوی مردم و بزرگان جهادی، عالمان و آموزگاران دبستان‌ها و اقشار مختلف آن دیار، به استقبال گرمی روبه‌رو شدند.

استاد شهید سخنرانی‌شان را در مسجد جامع «اتفاق» آغاز کردند، از قضا، ما شاگردان صنف نهم دبستان بودیم و مقاله و شعر می‌خواندیم... استاد بعد از اینکه به سخنرانی آغاز کرد، در آغاز، شروع به تشویق ما دانش‌آموزان دبستان

کردند، برای اینکه ما را تشویق کرده باشند، چنین گفتند: «زمانی که ما خُرد بودیم، وقتی که می‌خواستیم سخنرانی بکنیم، می‌رفتیم در دریای «جوزگون» بالای یک سنگ کلان می‌نشستیم و سنگ‌ها را مخاطب قرار می‌دادیم، شما هم حالا بسار با جرئت هستید، شما در آینده وزیر یا صدراعظم و... می‌شوید...» خواننده گرامی! نیکو دانید که این نوعی از برخورد، خود حکایت از معلّمی و آموزگاری حضرت استاد دارد و البته این تنها خاطره بنده است که هنوز هم به‌عنوان یک شاگرد کوچک، در حافظه‌ام باقی است.

درآمد کوچک را می‌گذاریم، جای خودش، می‌رویم سراغ دیدگاه بزرگان و نویسندگان بیرونی و درونی که استاد در حدیث اینان چگونه بازتابی دارد. این هم آن سخنان و این هم شما:

مرحوم قاضی حسین احمد؛ رهبر پیشین جماعت اسلامی پاکستان:
«استاد ربانی شخصی که در رشد جهاد و شکست کمونیسم، همانند بنیان‌گذار نهضت اسلامی، تلاش ثمربخش انجام داد و پیشتاز صلح افغانستان نیز شد.»
رجب طیب اردوغان؛ نخست‌وزیر پیشین و رئیس جمهور کنونی ترکیه: «استاد برهان‌الدین ربانی، یک شخصیت خیرخواه و پرتلاش در راه ایجاد صلح بود، شهادت آقای ربانی یک ضایعهٔ بس بزرگ برای افغانستان و جهان اسلام است.»

عبدالله انس؛ نویسنده و اسلام‌گرایی پرآوازهٔ الجزایری و داماد عبدالله عزام: «هرکسی استاد ربانی را به شهادت رسانده، قصد داشته است؛ تا هر فرصتی را برای صلح و ثبات در افغانستان به قتل برساند.»

سید صادق المهدی؛ رهبر حزب امت کشور سودان: «من ملت افغانستان را نسبت به از دست دادن این رهبر خردمند، تسلیت می‌گویم.»
ولید جنبلاط؛ رئیس حزب سوسیالیست ترقی خواه سودان: «این مرد بزرگ، در زمینهٔ تحقق استقلال و سپس پیشبرد ریاست شورای عالی صلح، سهم بارزی داشت.»

دکتور محمد دویب الشریف مصری؛ نویسنده و رئیس بعث ازهری

در افغانستان: «امام شهید ما، برهان‌الدین ربانی، در این فضای ازهری زیستند و بهره‌مند شدند و به‌عنوان یک مبارز و مجاهد و پاسدار دین و میهنش، به وطن برگشت و نزدیک به نیم‌قرن مُبارزه کرد، خدای چنین امام بزرگوار و رهبر هوشیار و دانشمند بزرگ را بیامرزد و می‌سزد که کتاب‌های او در شرق و غرب زمین تدریس شوند.»

استاد سید هادی خسروشاهی؛ نویسنده و مترجم معروف ایرانی: «استاد شهید، به حق هم «برهان دین» بود و هم «ربانی» و در میان شخصیت‌های جهادی و عناصر رهبری حرکت‌های اسلامی، یکی از آرام‌ترین، معتدل‌ترین و متواضع‌ترین فردی بود که من در میان رهبران جنبش‌های جهادی و بیداری اسلامی دیده‌ام. استاد ربانی، پس از نیم‌قرن تلاش فرهنگی و جهاد مسلحانه و خدمات ذی‌قیمت و کوشش در راه نشر فرهنگ اصیل اسلامی و تقریب بین مذاهب اسلامی، لیاقت آن را یافته بود که در بستر بیماری از دنیا نرود. او همانند فرمانده شهیدش، احمدشاه مسعود، سزاوار دریافت هدیه الهی بود، که برای همه مجاهدان راستین راه حق نصیب می‌گردد. او به شهادت رسید تا یاران‌شان در افغانستان و دیگر بلاد، به راه او ادامه دهند.»

مرحوم هاشم رفسنجانی؛ رئیس‌جمهور پیشین جمهوری اسلامی ایران: «شهید ربانی مرحوم، از جمله شخصیت‌های مبارز و فهیم کشور افغانستان بود.»

سردار احمد وحیدی؛ وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران: «استاد ربانی، ظرف سالیان متمادی بر پیمان خود با مجاهدین راه مُبارزه، با اشغالگران خارجی و مزدوران داخلی آن‌ها، همچو کوه استوار بود و در نهایت خون خود را بر سر پیمانی که، استقلال، آزادی و یکپارچگی ملت مسلمان افغانستان بود، تقدیم کرد.»

علی لاریجانی؛ رئیس مجلس نمایندگان ایران: «آقای ربانی، در سراسر عمر، به تلاش در راه استقلال و آزادی ملت خود پرداخت و سالیان متمادی در مُبارزه با استبداد داخلی و اشغالگران خارجی مجاهدت کرد.»

علی اکبر ولایتی؛ وزیر خارجهٔ پیشین جمهوری اسلامی ایران: «تروریزم خشن، یکی از دانشمندان برجسته و مجاهد جهان اسلام را به شهادت رسانید، این ترور ناجوانمردانه، در ادامهٔ سرکوب قیام‌های مردمی سایر ملّت‌های مسلمان است.»

مَنْ مَوَهَن سَنَگ؛ صدراعظم پیشین هند: «بهترین بزرگداشتی را که مردم افغانستان به استاد ربانی می‌توانند انجام بدهند، دنبال کردن مسئولیتی است که او در رابطه به تأمین آیندهٔ صلح‌آمیز و مصون برای مردم افغانستان داشت.»

دیمتری میدودوف؛ رئیس جمهور پیشین روسیه: «استاد برهان‌الدین ربانی، رئیس جمهور پیشین و رئیس شورای عالی صلح افغانستان، برای یک افغانستان آزاد، مستقل و باثبات و قدرتمند تلاش‌های زیاد کرده بود.»

دیوید کامرون نخست‌وزیر پیشین بریتانیا: «برهان‌الدین ربانی یکی از رؤسای جمهور محترم پیشین افغانستان بود و نقش مهمی در شواری عالی صلح بازی کرد.»

سایمون گس؛ وزیر خارجهٔ پیشین بریتانیا: «استاد ربانی تلاش‌های صلح را در افغانستان رهبری می‌کرد، او یک مرد شجاع بود.»

ویلیام هیگ؛ وزیر خارجهٔ پیشین بریتانیا: «آقای ربانی، به‌صورت خستگی‌ناپذیر، برای صلح و آیندهٔ امن افغانستان کار کرد.»

آندرس فوگ راسموسن؛ دبیرکل پیشین ناتو: «حمله بر جان استاد ربانی، حمله بر مردم افغانستان بود.»

استاد عبد رب الرسول سیاف؛ رهبر دعوت اسلامی افغانستان: «استاد بزرگوار، مرد سنگر، مرد سیاست، مرد صلح، مرد پیونددهندهٔ ملّت‌ها، اقوام و سمت‌های افغانستان بود.. دشمنان عزّت افغانستان با نشان گرفتن برج عزّت افغانستان، باز هم یک جنایت نابخشودنی را در حق این ملّت سرفراز و غیور افغانستان مرتکب شدند.»

پوهندوی استاد عنایت‌الله شاداد؛ عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی: «بقیناً استاد رهبری نهضت اسلامی افغانستان را به‌دوش داشت.

نهضتی که در برابر تجاوز اتحاد شوروی سابق مردم را بسیج کرد و اعلان بسیج عمومی و نفیر عام را داد و مردم به ندای او لبیک گفتند.»

پروفسور صبغت الله مجددی؛ رهبر جهادی و رئیس پیشین مجلس سنای افغانستان: «استاد ربانی، یک تن از شخصیت های علمی و سیاسی کشور بود، فقدان او ضایعه جبران ناپذیر برای ملت سربلند افغانستان می باشد.»

پوهاند نعمت الله شهرانی؛ وزیر پیشین ارشاد، حج و اوقاف: «شهادت استاد ربانی را یک ضایعه بزرگ نه تنها به افغانستان؛ بلکه به جهان اسلام می دانم، وی در میدان علم، یک عالم مبتکر، در صحنه سیاست، یک سیاست مدار پخته و در صحنه فرهنگ و نویسندگی، یک نویسنده و دعوتگر برازنده بود و جای ایشان برای همیشه خالی است.»

دکتور عبدالله عبدالله؛ رئیس اجراییه حکومت وحدت ملی افغانستان: «استاد شهید، رئیس سابق دولت اسلامی افغانستان، رهبر جهاد و مقاومت، شهید صلح، فرزند با افتخار کشور ما، عالم دین، مجاهد بزرگوار، مبارز نامی این سرزمین که پنجاه سالی از عمر خود را وقف مبارزه در راه خدا، آزادی، عزت، شرف و آبروی مردم کرده بود و در طول این مدت، ده ها هزار نفر نه که صدها هزار نفر از فرزندان معنوی اش از وجود با افتخارشان، از علم شان، از رهنمای ها و توصیه های شان بهره برده بودند و در تاریخ مبارزات اسلامی کشور ما، نام شان با خط زرین درج است.»

محمدیونس قانونی؛ معاون پیشین ریاست جمهوری افغانستان: «استاد شهید، چهره تأثیرگذار در تاریخ معاصر کشور و از رهبران و متفکران برجسته جهان اسلام به شمار می رفت، راه استاد شهید، راه عزت و سربلندی مردم افغانستان است.»

عبدالهادی ارغندیوال؛ وزیر اقتصاد پیشین و رئیس حزب اسلامی افغانستان: «استاد، استاد پوهنتون بود، با درس و تعلیمش افراد را ساخت. افرادی که باید به خاطر اقامه «حکومت اسلامی» و به خاطر تحقق آرمان مردم مسلمان افغانستان در آینده به پا خیزند که به پا خاستند، این بزرگ ترین نعمت

خداوندی بود که برای استاد شهید عطا فرموده بود.»

محمّد نسیم فقیری؛ نویسنده و عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی: «استاد شعار بازی و انقلابی‌گری ظاهری و نمایشی را رد می‌کرد، با مُبارزهٔ اصلی تماس می‌گرفت و اصول مُبارزه را تشریح می‌کرد.»

شیخ آیت‌الله العظمی محمد آصف محسنی؛ رهبر پیشین حزب حرکت اسلامی افغانستان: «استاد ربانی، در تمام دوران جهاد، با جدّیت و اشتیاق زیاد، برای حفظ استقلال سیاسی و حاکمیت ملی و حفظ دین اسلام از کمونیزم بین‌المللی، تلاش زیاد کرد.»

استاد محمد محقق؛ معاون دوّم ریاست اجرایی: «استاد ربانی، نیم‌قرن از عمر شریف‌شان را در راه گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و سرانجام رهبری جهاد و مُقاومت مردم افغانستان سپری کرد.»

عبدالحفیظ منصور؛ نویسنده و عضو مجلس نمایندگان: «افغانستان از بدو تأسیس خود تا امروز شخصیتی به این عظمت و بزرگی نداشته و ندارد و جای ایشان برای سده‌ها در افغانستان خالی خواهد بود.»

عبدالستار مراد؛ وزیر اقتصاد افغانستان: «استاد مثل یک موج بزرگ بود که اکثراً حادثات را جذب می‌کرد و سر و صدا بالا نمی‌شد.»

احمدولی مسعود؛ رئیس بنیاد شهید مسعود: «استاد برهان‌الدین ربانی، مرد تمام عرصه‌های علم و عمل، قدم و قلم، سیاست و دیانت، مُبارزه و صلح بود.»

سرمحقق عبدالباری راشد؛ رئیس پیشین اکادمی علوم افغانستان: «شکی نیست که استاد شهید، یکی از نخبگان علم و ادب، محقق و نویسندهٔ بزرگ در تاریخ کشور ما بودند، ایشان را در نوشتن متن عالی نثر فارسی، تنها می‌توان با مرحوم استاد خلیل‌الله خلیلی G مقایسه کرد و بس.»

معاون سرمحقق محقق عبدالولی بصیرت؛ عضو اکادمی علوم افغانستان: «شهید پروفسور برهان‌الدین ربانی رهبر جهاد و مُقاومت، نه تنها اینکه از بزرگ‌مردان تاریخ کشور ماست؛ بلکه از مردانه‌مردان جهان اسلام و

عَلَم بردار بیداریِ اسلامی بوده که از کودکی با داشتن ذهن برتر، دید ژرف و علایق بلند دینی، اجتماعی و سیاسی؛ به مسایل فرهنگی، خدمات اجتماعی، افکار سیاسی سر و کار داشته و در جهت رسیدن به اهداف والای خود، مردانه وار قدم گذاشت. استوار حرکت کرد و عَلَم جهاد را برداشت؛ تا رسید به جایگاهی که رسید، سرانجام به هدف بالابلند مقام شهادت نایل گردید.»

دکتر عنایت الله خلیل هدف؛ استاد دانشگاه و عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی: «به حق شخصیت استاد شهید به بحر پرتلاطم و خروشانى مى ماند که امواج آن پیهم در حال جهش و پرش و تغییر و تجدید است، از این رو نمی توان آن را بر شمرد! و یا شخصیت استاد مانند کوه شامخی است که دارای فراز و نشیب و دره ها و صخره های فراوان است؛ لذا نمی توان به قله های سرکشیده و اطراف و اکناف آن رسید.»

دکتر سیدمخدوم رهین؛ وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ: «استاد دارای شخصیت چندبُعدی بود که یکی از ابعاد شخصیتش، آموزگاری بود. تعالیم استاد، نه تنها سبب بیداریِ اسلامی در سرزمین ما شد؛ بلکه به بیرون از مرزهای ما هم راه یافت. او خود در بیداری ما کوشید؛ ولی به دست شقاوت مندان، خلعت شهادت در بر کرد و به خواب ابدی رفت.»

حامد کرزی؛ رئیس جمهور پیشین افغانستان: «استاد شهید، رهبر معزز جهاد و مُقاوَمَت افغانستان بود که سال ها در راه استقلال، اتحاد و وحدت ملی کشور تلاش کرد و از آغاز پروسه صلح علمبردار آن گردید و در این راه قربانی شد.»

داکتر فاروق وردک؛ وزیر معارف پیشین جمهوری اسلامی افغانستان: «شهید برهان الدین ربانی، در راستای آموزش و پرورش فرزندان ملت، تلاش های بی دریغی کرده بود و دین اسلامی و ملی خود را ادا کرد.»

بسم الله محمدی؛ وزیر دفاع پیشین افغانستان: «پروفسور برهان الدین ربانی، یکی از شخصیت های بزرگ ملی و بین المللی، دانشمند علوم دینی و سیاست مدار قرن حاضر بود. وی در میان رهبران بزرگ جهادی، شخصیت

ممتاز داشت، رهبر مدبّر و توانا بود. در میان کشورهای اسلامی اعتبار بزرگ داشت.»

سید محمد خیرخواه؛ نویسنده و دیپلمات سابقه‌دار افغانستان:
«شهید استاد برهان‌الدین ربانی، از جمله کسانی بود که از آوان جوانی درد جامعه خود را درک کرده و در دوران تحصیل به دنبال نجات مردم کشور از جهل، فقر و استبداد برآمده بود.»

عبدالقیوم ملک‌زاد؛ نویسنده و دیپلمات: «استاد عزیز ما؛ همواره مشتاق وصل با معشوق حقیقی‌اش بود.»

وحید مژده؛ نویسنده و آگاه مسایل سیاسی: «استاد مردی از تبار استوارقامتان تاریخ بود و زندگی پر بارش را وقف دعوت، مبارزه و جهاد کرد.»
جنرال عبدالرحیم وردک؛ وزیر دفاع پیشین افغانستان: «با شهادت استاد ربانی، افغانستان یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های خود را، سالار بزرگ‌سالاران جهاد و مقاومت خود را، رئیس‌جمهور خود را و یک شخصیت ویژه، برتر و ارجمند سیاسی، اقتصادی و دینی خود را از دست داد.»

فضلی آماج؛ نویسنده و استاد دانشگاه: «ربانی؛ یعنی مرد عالم، آگاه، عامل، مجاهد، مصلح، باثبات، ماندگار، محبوب و آموزگاری که پیوند ناگسستی با رب خود دارد.»

عبدالستار خواصی؛ نماینده مردم در مجلس نمایندگان: «استاد ربانی تنها متعلق به قوم پشتون، تاجیک، ازبیک، هزاره و سایر اقوام افغانستان نبود. استاد ربانی به امت مسلمة همه دنیا ارتباط داشت.»

محمد آصف رحیمی؛ وزیر زراعت و مال‌داری پیشین و اکنون استان‌دار هرات: «استاد ربانی، شخصیت عالی‌قدر ملی و رهبر توانمند جهاد و صلح بود.»

مرحوم استاد قربان‌علی عرفانی؛ نماینده مردم در مجلس نمایندگان:
«استاد ربانی، یک تاریخ پرغرور برای مردم ما و نسل‌های بعدی ماست.»

دکتور شمس‌الحق آریانفر؛ نویسنده و رئیس مطبعه‌های دولتی:

«استاد آزاده‌ای بود که برای مظلومان و برهنه‌پایان رانده‌شده از همه بارگاه‌ها، بستری را ایجاد کرد و بارور و بارآور ساخت و حاکمیت‌های تباری را مُهر پایان زد؛ تا همه اقشار ملّت در صحنه‌ها حضور یابند. سیاست‌گری که در عصر جهاد، با خرد و تبحر کامل، گام برداشت و با جسارت بی‌نظیر گفتمان جهاد را جهانی ساخت و به‌منظور تجرید و به‌انزو اکشانیدن اشغال‌گران، جهان را به‌همسویی فرا خواند. استاد سیاست‌مداری بود که در اوج توطئه جهانی علیه اسلام و جهاد و مجاهدین، دَرفش آن را بلند نگاه‌داشت و با وجود همه ترفندهای جهانی، در نابودی مجاهدین، هر بار توانمندتر از پیش در صحنه حضور یافت.»

محمّد اکرام اندیشمند؛ نویسنده: «استاد یکی از رهبران بسیار مهم و مبارز در میان تمام رهبران سیاسی و اجتماعی افغانستان در سه دهه اخیر بود. او در میان تمام رهبران گروه‌های چپ و راست کشور شخصیت متوازن و متعادل سیاسی داشت.»

عزیز احمد حنیف؛ استاد دانشگاه: «استقامت و پایداری، شکیبایی و صلابت، عزم و جزم پولادین، متانت و بردباری، شجاعت و دل‌آوری، اخلاص و توکل، عزّت نفس، تواضع و فروتنی و فضایل اخلاقی دیگر که برخاسته از ایمان به خدا، فهم دقیق و درست از اسلام، شناخت جایگاه خویشتن در قبال خدا و هستی و بالاخره تشخیص مسیر حقیقی زندگی و عاشقانه گام برداشتن بر جاده‌ای که مردان برگزیده الهی (پیامبران) آن را پیموده‌اند، از اوصاف برجسته شخصیت استاد شهید بود.»

مرحوم میر آقا حقجو؛ نویسنده و دیپلمات: «استاد شهید رهبر با عظمت و از بنیان‌گذاران نهضت اسلامی به شمار می‌رود، موصوف از نخبگانی بود که با داشتن ویژگی‌های بزرگ علمی، سیاسی، جهادی و عرفانی مستقیماً در جامعه اثرگذار بود، عامل شگوفایی این شخصیت والا، توجّه خاص ایشان به خودشناسی و خداشناسی بود که وی را اسوه و الگوی دوران جهاد و مقاومت ساخت، ابعاد گوناگون شخصیتی حتّی متضاد در وجود وی به کمال رسیده

بود. اين فرزندِ هجرت، جهاد و شهادت، هم مرد عمل بود و هم مرد اندیشه. شیر بیشه‌های میدانِ مُبارزه و جهاد بود و عارف شب‌های تار و خلوت. وی مرد آهنینی بود که با قلب رؤوف و مهربان، با زیردستانش مثل یک پدر مهربان برخورد می‌کرد و در صحنه‌های جهاد و مُبارزه به‌خاطر خدا و نجات خلق الله؛ تا آخرین قطره خون مُقاومت می‌کرد. زندگی، آرا و دیدگاه‌های وی، مملو از ارزش‌های ملی، اسلامی و راه‌گشای جاده کمال به‌سوی او و إلى الله المصیر برای نسل ما و نسل‌های آینده‌است.»

پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم؛ استاد دانشگاه کابل: «شهید استاد برهان‌الدین ربانی، رهبر محبوب و والا مقام، دارای شخصیت چندبعدی بودند، نام این ابرمرد تاریخ، همواره تابناک و فروزان و کارنامه‌های‌شان همیشه ماندگار است، او سیاست‌مدار مدبر و دولت‌مرد توانا بود.»

حجة الإسلام والمسلمین، سیّد هادی هادی؛ رئیس بنیاد پیامبر اعظم و از مجاهدان پیشین و از هم‌رکابان حضرت استاد شهید W : «پروفسور برهان‌الدین ربانی، شخصیت بزرگ، متفکر و دعوتگر دل‌سوز و مهربان، که بیش از نیم‌قرن فریاد بیداری را سر داد و پرچم آزادی را به‌دوش کشید و مُبارزه فرهنگی را در دانشگاه کابل با جوانان هم‌دوره‌اش آغاز کردند و در زمان تجاوز بزرگ‌ترین قدرت هیولایی و جهنمی اتحاد جماهیر شوروی سابق، لباس رزم به‌تن کرده، مُبارزه مسلحانه را شروع کردند، از آن‌جایی که ایشان از عالمان برجسته و از دانشمندان شایسته و چهره شاخص بودند، در رأس رهبری مجاهدین قرار گرفتند و وارد عرصه‌های فرهنگی، جهادی و سیاسی برای آزادی و استقلال و حاکمیت عدالت در زمینه حاکمیت، حکومت اسلامی را در سرزمین ملت قهرمان و شهیدپرور افغانستان فراهم ساختند و برای استمرار نظام الهی جان خویش را نثار و با خون رنگین خود، درخت صلح را آبیاری کردند.»

عبدالوهاب عمار؛ استاد دانشگاه: «استاد شهید از نظر دانش دینی،

شخصیت ساده و اندکی نیست؛ تا در سطح یک عالم دینی معمولی به ایشان نگریسته شود.»

داکتر ثریا دلیل؛ وزیر صحت پیشین افغانستان: «شهید استاد برهان‌الدین ربانی، استاد معنوی افغانستان بود، الگوی رهبری و الگوی مُبارزه در افغانستان بود.»

سردار محمد رحمان اوغلی؛ نماینده پیشین مردم در مجلس نمایندگان: «همه اقوام افغانستان، اعم از پشتون، تاجیک، ازبیک، هزاره و دیگر اقوام افغانستان، به عنوان نقطه وصل به استاد ربانی قایل بودند.»

متوکل سیحون؛ «استاد شهید که پنجاه سال از عمر عزیزشان، صرف مُبارزه و پیکار خستگی ناپذیر برای آوردن صلح و ثبات در کشور شد، تا آخرین لحظه در این راستا برای تحقق صلح و آشتی و اصل همدیگرپذیری میان اقوام، قبایل با در نظر داشت سلیقه‌های متفاوت تلاش ورزیدند و کوچک‌ترین فرصت را هم از دست نداده و برای صلح پایدار لبیک گفتند.»

داکتر جمراد جمشید؛ دیپلمات پیشین در آلمان: «استاد برهان‌الدین ربانی، مرد پرنام، هویت دلیر و ژرف‌نگر، شخصیت حلیم، عاقل و عادل بود.»

دکتور عبداللطیف نظری؛ استاد دانشگاه و آگاه مسایل سیاسی: «استاد ربانی شهید، شخصیتی از تبار سروهای تنومندی بود که از یک زاویه، تا آخرین نفس در برابر زورمندان گستاخ و اشغالگری - که هوس تسخیر افغانستان را کرده بودند - مردانه ایستاد، تا صدای تیر، خواب شگوفه‌ها را آشفته نکند، از زاویه دیگر استاد ربانی سردار سبز اندیشه و خرد به‌شمار می‌رود که همواره برای نسل جوان، آهنگ ترویج دانشوری می‌نوازد و سرود جدل‌های دانشورانه و روشنگرانه می‌خواند.»

سید حبیب‌شاه حامد؛ استاد دانشگاه کابل: «استاد به جان دشمنان آتش می‌زد و به قلب مؤمنان قوت می‌بخشید و با تولید انگیزه، پیروزی واقعی را در فردای مُبارزه نوید می‌داد.»

سیّد مژگان مصطفوی؛ معین‌پیشین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ: «استاد ربانی، از رهبران ویژه‌ای بود که از متن جامعه، با دیدگاه ویژه خود، قرائت استندارک و شناخت مشخص خود را داشت. نحوه نگرش او بر ژرفای رویداد معمولاً به صورت افقی و عمودی ارایه می‌شد. پیش از ارایه هرگونه واکنش، ابعاد کنش و علّت را ریشه‌یابی و با تبیین ریالستیک، بعد از حلّاجی رویداد، به اتخاذ موقف مبادرت می‌کرد.»

خلاصه به قول؛ عبدالحی خراسانی؛ نویسنده و دیپلمات افغانستان: «استاد ربانی اسوه اخلاق، نماد ایمان و مظهر هویت تمدنی ما بود.»*

* هفته‌نامه مجاهد؛ دور ششم، سال پانزدهم، شماره بیست‌وششم، ۹ میزان ۱۳۹۵ ه.ش. «مرکز.»

رویکردها

**** قرآن كريم؛**

(الف) منابع عربى:

١- ألبانى، محمد ناصر الدين، (١٤١٥)، السلسلة الأحاديث الصحيحة،
الناشر: مكتبة المعارف؛

٢- بيهقى، الإمام الحافظ أبى بكر أحمد بن حسين، (بيتا)، السنن الكبرى،
دار المعرفة، بيروت، لبنان؛

٣- الترمذى، محمد بن عيسى، (بيتا)، الجامع الصحيح سنن الترمذى،
تحقيق: أحمد محمد شاكر وآخرون، الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت؛
٤- الطبرانى، سليمان بن أحمد، (بيتا)، المعجم الكبير، المحقق: حمدى بن
عبدالمجيد السلفى، الطبعة الثانية، دار النشر: مكتبة ابن تيمية، القاهرة؛

٥- المتنبى، أحمد بن حسين الجعفى، (١٤٠٣)، ديوان المتنبى، الناشر: دار
بيروت للطباعة والنشر؛

٦- الهيثمى، نورالدين على بن أبى بكر، (١٤١٤)، مجمع الزوائد ومنبع
الفوائد، عدد الأجزاء عشرة أجزاء، مكتبة القدسى.

ب) منابع فارسی:

- ۱- آشوری، داریوش، (۱۳۹۳)، *دانشنامهٔ سیاسی*، چاپ: بیست و سوم، ناشر: انتشارات مروارید، محل نشر: تهران، ایران؛
- ۲- انصاری، پوهنوال سلطان محمد، (۱۳۹۴)، *جغرافیای عمومی ولایات افغانستان*، نوبت چاپ: اول، ناشر: انتشارات بین المللی سرور سعادت، محل چاپ: کابل، چهارراهی دهن باغ؛
- ۳- بختیاری، سعید، (۱۳۹۴)، *اطلس جامع گیتاشناسی ۹۴ - ۹۳*، تهیه و تدوین: واحد پژوهش و تألیف گیتاشناسی، چاپ: هامون، ناشر: مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، چاپ: اول، محل نشر: تهران، ایران؛
- ۴- بلخی، مولانا جلال الدین محمد، (۱۳۹۴)، *مثنوی معنوی*، دفتر سوم، دورهٔ سه جلدی، نوبت چاپ: دهم، بی جا؛
- ۵- بلخی، مولانا جلال الدین محمد، (بی تا)، *دیوان شمس تبریزی (غزلیات)*، یک جلدی، غزل ۴۴۱، ص: ۱۵۱. Pdf؛
- ۶- بینوا، عبدالرؤف، (۱۳۲۶)، *د رحمان بابا دیوان pdf*، بی جا؛
- ۷- ثروت؛ دکتر منصور، (۱۳۶۲)، *تحریر نوین تاریخ جهان گشای جوینی*، چاپ نخست، تصحیح، انتشارات امیر کبیر، ایران؛
- ۸- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۸۴)، *دیوان حافظ شیرازی*، ناشر: نگاران قلم، محل چاپ: قم، ایران؛
- ۹- خسروشاهی، سیدهادی، (۱۳۷۰)، *نهیضت های اسلامی افغانستان*، چاپ تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه؛

- ۱۰- دانشیار، امیر اعتماد، (۱۳۷۱)، **جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیسم**، نوبت چاپ: اول، چاپ: کُلینی، ناشر: مؤسسه انتشارات بهینه، تهران؛
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵)، **لغت‌نامه**، محل نشر: تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا؛
- ۱۲- دهلوی، عبدالقادر بیدل، (۱۳۹۲)، **دیوان بیدل دهلوی**، نوبت چاپ: سوّم، ناشر: نگاه، مکان چاپ: تهران، ایران؛
- ۱۳- ربانی، شهید پروفیسور برهان‌الدین، (۱۳۹۱)، **خط رهبر (مجموع سخنرانی‌های ۱۳۹۰ رهبر شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی)**، ج ۱، چاپ: نخست، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ‌خانه: مطبعة شیر، کابل، افغانستان؛
- ۱۴- ربانی، شهید پروفیسور برهان‌الدین، (۱۳۹۴)، **یادی از دو شهید**، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، نوبت چاپ: نخست، چاپ‌خانه: بهیر، محل چاپ: کابل، افغانستان؛
- ۱۵- ربانی، شهید پروفیسور برهان‌الدین، (۱۳۹۵)، **چه نوع مبارزه؟**، چاپ چهارم؛ ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، محل نشر: کابل، افغانستان؛
- ۱۶- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم، (بی‌تا)، **دیوان رودکی قصاید و قطعات**، در مرثیت شهید بلخی، ص: ۳۵. ناشر: نسخه الکترونیک، Pdf، بی‌جا؛
- ۱۷- سعدی، (۱۳۹۱)، **کلیات سعدی**، نوبت چاپ: نخست، ناشر: میردشتی، تهران، ایران؛
- ۱۸- شارقى، محمدکاظم، (۱۳۶۰)، **ارزش خون در کمونیسم و اسلام**، (مقاله)، میثاق خون، ارگان نشراتی انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی، شماره سیزدهم، پشاور، پاکستان؛
- ۱۹- عارفی، محمداکرم، (۱۳۸۲)، **جنبش اسلامی پاکستان: بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی**، نوبت چاپ: نخست، محل نشر: قم، ایران؛

- ۲۰- علی بابایی، غلامرضا، (۱۳۸۷)، فرهنگ سیاسی آرش، چاپ سوّم با اضافات، ناشر: انتشارات آشیان، محل چاپ: تهران، ایران؛
- ۲۱- فردوسی، ابوالقاسم، (بی تا)، شاهنامه فردوسی pdf، تهیه و نشر از ایران من، بی جا؛
- ۲۲- قطب، سیّد، (۱۳۹۳)، ترجمه فارسی فی ظلال القرآن، مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، نوبت چاپ: پنجم، انتشارات: احسان، تهران، ایران؛
- ۲۳- لاهوری، محمد اقبال، (۱۳۸۸)، کلیّات اقبال لاهوری، ناشر: سپهر شمس، نوبت چاپ: هشتم، محل نشر: تهران، ایران؛
- ۲۴- حسنی میرصفی، دکتر سیده فاطمه، (بی تا)، تفسیر فی ظلال القرآن و مباحث علوم قرآنی «۱»، (مقاله)، فصلنامه بینات، سال سیزدهم، شماره ۳، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی اصلاح، تاریخ نشر: ۹ / ۱۱ / ۱۳۸۶ هـ ش، <http://www.islahweb.org/node/۱۰۵۸>؛
- ۲۵- سعیدی، الحاج امین الدین، (بی تا)، فاضل دیپلومات و فرهنگی عالی قدر کشور، وبسایت جام غور، تاریخ نشر: ۲۳ / ۶ / ۲۰۱۶ م، <https://۱۰۳۴۵/www.jame-ghor.com/archive/details>؛
- ۲۶- پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب، سیّد عبدالله نوری، تاریخ انتشار: شنبه ۱۱ جوزای ۱۳۹۲ هـ ش، ساعت ۱۳:۳۳. <http://www.payam-aftab.com/۲۲۶۹۹/fa/doc/news>؛
- ۲۷- هفته نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۴ هـ ش؛
- ۲۸- هفته نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۱ هـ ش؛
- ۲۹- هفته نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۴ هـ ش؛
- ۳۰- هفته نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال سیزدهم، شماره ۲۲، ۲۹، سنبله ۱۳۹۳ هـ ش؛

- ۳۱- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۳، اول میزان ۱۳۹۰ هـ ش؛
- ۳۲- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۱ هـ ش؛
- ۳۳- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال سیزدهم، شماره ۲۲، ۲۹، سنبله ۱۳۹۳ هـ ش؛
- ۳۴- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۱ هـ ش؛
- ۳۵- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره بیست و چهارم، ۲۹، سنبله ۱۳۹۴ هـ ش؛
- ۳۶- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۱ هـ ش؛
- ۳۷- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۳۰ - ۳۱، ۲۴ جدی و اول دلو ۱۳۹۰ هـ ش؛
- ۳۸- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۴، ۱۰ میزان ۱۳۹۰ هـ ش؛
- ۳۹- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۴۱، ۳ دلو ۱۳۹۴ هـ ش؛
- ۴۰- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال پانزدهم، شماره ۲۶، ۹ میزان ۱۳۹۵ هـ ش؛
- ۴۱- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم، ۲۹، سنبله ۱۳۹۲ هـ ش؛
- ۴۲- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال پانزدهم، شماره ۲۶، ۹ میزان ۱۳۹۵ هـ ش؛
- ۴۳- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹، سنبله ۱۳۹۴ هـ ش؛

- ۴۴- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۵، اول میزان ۱۳۹۱ هـ.ش؛
- ۴۵- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره بیست و چهارم، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ هـ.ش؛
- ۴۶- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۵، ۱۶ میزان ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۴۷- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۴۸- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ هـ.ش؛
- ۴۹- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۱ هـ.ش؛
- ۵۰- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره بیست و چهارم، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ هـ.ش؛
- ۵۱- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال سیزدهم، شماره بیست و دوم، ۲۹ سنبله ۱۳۹۳ هـ.ش؛
- ۵۲- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۳۸، ۶ حوت ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۵۳- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال پانزدهم، شماره ۲۶، ۹ میزان ۱۳۹۵ هـ.ش؛
- ۵۴- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال پانزدهم، شماره ۲۶، ۹ میزان ۱۳۹۵ هـ.ش؛
- ۵۵- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۳۲، ۸ دلو ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۵۶- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۸، ۱۰ جدی ۱۳۹۰ هـ.ش؛

- ۵۷- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دوازدهم، شماره ۲۷، ۱۳ میزان ۱۳۹۲ هـ.ش؛
- ۵۸- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۹، ۱۷ جدی ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۵۹- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۳، ۱۳ میزان ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۶۰- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال دهم، شماره ۲۷، ۳ جدی ۱۳۹۰ هـ.ش؛
- ۶۱- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال سیزدهم، شماره ۲۲، ۲۹ سنبله ۱۳۹۳ هـ.ش؛
- ۶۲- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال چهاردهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۴ هـ.ش؛
- ۶۳- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال یازدهم، شماره ۲۴، ۲۹ سنبله ۱۳۹۱ هـ.ش؛
- ۶۴- هفته‌نامه مجاهد؛ ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، دور ششم، سال پانزدهم، شماره بیست‌وششم، ۹ میزان ۱۳۹۵ هـ.ش.